

چگونه وبسایت نقد اقتصاد سیاسی حقیقت را تحریف و جعل می کند

NOVEMBRE 1933

[illegible]

Rédaction et Administration: DAVOUST,
26, rue des Plantes, 26, PARIS-14^e,
Compte Ch. Postaux Davoust-Paris N° 12

== Le numéro : 2 Frs ==

صدای افتر ناسیونالیستی

آدرس‌های صدای انترناسیونالیستی به قرار زیر است:

وبسایت:

www.internationalistvoice.org

کانال تلگرام:

<http://t.me/intvoice>

ایکس (توییتر سابق):

http://twitter.com/int_voice

ایمیل:

contact@internationalistvoice.org

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

جهت اطلاع خوانندگان:

- در متن کتابچه به پیوندها (لینک‌ها) متعددی ارجاع داده شده است؛ مسئولیت صحت، اعتبار و قابلیت کلیک این پیوندها بر عهده صدای انترناسیونالیستی است.
- ترجمه‌های استفاده شده در متن کتاب از زبان‌های مختلف انجام گرفته‌اند و مسئولیت صحت تمامی ترجمه‌ها و ارجاعات به عهده صدای انترناسیونالیستی است.
- تصویر روی جلد مربوط به نخستین شماره نشریه **بیان**، ارگان فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا، به تاریخ نوامبر ۱۹۳۳ است.

از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید!

رکن اساسی کار انقلابی، دخالت سیستماتیک و ارائه چشم‌انداز برای تکامل مبارزه طبقه کارگر است. وجود یک گرایش انقلابی هر چند بسیار ضعیف مظهر آنتاگونیسم میان دو طبقه اجتماعی است. یک گرایش انقلابی بارومتر مبارزه طبقاتی است.

بر خلاف دستگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی که از منابع سرشاری برخوردارند، یک گرایش انقلابی تنها توسط کسانی که علیه نظام سرمایه‌داری، استثمار، بردگی مزدی و غیره هستند، حمایت می‌شود. صدای انترناسیونالیستی حقیقتاً انترناسیونالیست است و هیچ توهمی به ملت، دموکراسی، چپ دستگاه سیاسی سرمایه ندارد و از سنت کمونیست چپ دفاع می‌کند. صدای انترناسیونالیستی برای تحقق امر انقلاب کمونیستی می‌رزد و در مبارزه خود و در دفاعش از ارزش‌ها و پرنسپ‌های پرولتری به حمایت شما نیاز دارد. از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید.

۶	مقدمه
۸	روایت‌سازی جعلی
۱۳	نگاهی گذرا به کمونیسم چپ
۱۹	تحریف و جعل کمونیسم چپ
۳۸	شعبه روسیه
۴۳	انحطاط سرمایه‌داری: تحولات استراتژیک در مبارزه طبقاتی
۵۱	وارونگی مبارزه طبقاتی و اتحادیه‌های کارگری
۶۵	مسخ همبستگی انترناسیونالیستی
۷۵	مفهوم امپریالیسم
۸۰	شرایط مادی انقلاب جهانی
۹۲	ضرورت حزب جهانی
۱۰۲	کمونیست چپ و نتیجه‌گیری
۱۱۱	پیوست آ (جریان کمونیست بین‌المللی):
۱۲۹	پیوست ب (گرایش کمونیست انترناسیونالیست):
۱۳۸	خطوط اصلی مواضع:

وبسایت نقد اقتصاد سیاسی یک وبسایت چپ‌گراست که به انتشار مقالات، ترجمه‌ها و تحلیل‌های نظری در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی و جنبش‌های اجتماعی می‌پردازد. این وبسایت القا می‌کند که مؤلفان و مترجمان آن عمدتاً پژوهشگران، فعالان نظری و نویسندگان مستقلی هستند که بیرون از ساختارهای رسمی دانشگاهی فعالیت می‌کنند، هرچند برخی از آن‌ها نیز دارای سمت‌های دانشگاهی‌اند. به بیان دیگر، وبسایت با وجود آن که یک مرکز پژوهشی آکادمیک به معنای متعارف محسوب نمی‌شود، وانمود می‌کند، می‌کوشد با انتشار مطالبی عمیق، جدی و پژوهشی نشان دهد که تولیدات فکری‌اش حاصل کار نظری دقیق و تلاش متفکرانی است که به طور مستقل و از منظر چپ‌گرایی به نقد و بررسی مفاهیم و مسائل روز می‌پردازند.

این که یک وبسایت چپ‌گرا به بررسی نگرش‌های گوناگون چپ‌گرایی در رابطه با مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌پردازد و حتی گرایش‌های مختلف چپ‌گرایی را معرفی می‌کند، به طور کلی اقدامی مثبت است؛ زیرا به شناخت و معرفی تنوع در میان دیدگاه‌های چپ‌گرایی کمک می‌کند. این موضوع اساساً به خودِ جریان‌ات چپ‌گرا مربوط است و ارتباط مستقیمی با کمونیست‌ها ندارد، مادامی که در این فرایند به تحریف یا جعل کمونیسم چپ نپردازند.

وبسایت نقد اقتصاد سیاسی، تحت عنوان «مقدمه‌نویسی برای ترجمه»، به تحریف و جعل مواضع کمونیسم چپ پرداخته است. این نوشته با هدف دفاع از کمونیسم چپ، ماهیت این تحریف‌ها، وارونه‌سازی‌ها و جعلیات را افشا کرده و اهداف نهفته در پس چنین اقداماتی را در معرض دید عموم قرار خواهد داد. همچنین با ترجمه و ضمیمه کردن مقالاتی از سایر گرایش‌های کمونیسم چپ، خواهد کوشید به شفاف‌تر شدن فضای سیاسی یاری رسانده و گامی در جهت پیشبرد مواضع کمونیسم چپ بردارد.

روایت‌سازی جعلی

وب‌سایت نقد اقتصاد سیاسی ترجمه‌ای با عنوان «حزب و امر بی‌سابقه‌ی بحران نظم: دهه‌ی تعیین‌کننده»^۱ منتشر کرده است که مترجم آن مقدمه‌ای طولانی، هم اندازه‌ی متن اصلی، بر ترجمه نگاشته است. در این مقدمه، مترجم با تحریف، جعل و بیان مطالب نادرست تلاش کرده است جریان مورد نظر خود، یعنی «لوتتا کمونیستا»^۲ را به عنوان یکی از گرایش‌های کمونیسم چپ معرفی کند، برای آن تاریخچه‌ای ساختگی بتراشد و اهدافش را بخشی از سنت و عملکرد کمونیسم چپ جلوه دهد. این عملکرد تنها ناشی از بی‌دانشی مترجمان چپ گرانسبت به تاریخ و مواضع کمونیسم چپ نیست، بلکه این بخشی از اهداف جریان‌های چپ‌گرا به منظور مقابله با تاریخ، عملکرد و اهداف واقعی کمونیسم چپ بوده است. چنین تحریفات و جعل‌هایی برای آن است که منتقدان چپ سرمایه و کسانی که به دنبال بدیل واقعی کمونیستی هستند، نتوانند به سوی مواضع کمونیستی و انترناسیونالیستی واقعی جهت‌گیری کنند و در عوض در دام چپ‌گرایی‌هایی با ظاهر رادیکال و تحت عنوان کمونیسم چپ گرفتار شوند.

^۱ حزب و امر بی‌سابقه‌ی بحران نظم: دهه‌ی تعیین‌کننده.

^۲ در نام ایتالیایی *Lotta Comunista*، حرف **tt** با شدت و مکث تلفظ می‌شود (همان چیزی که در فارسی به صورت «تا» نوشته می‌شود). بنابراین، شکل دقیق‌تر آن در فارسی «لوتا کمونیستا» با تشدید است؛ اما از آنجا که در متون ترجمه‌شده رایجاً «لوتتا کمونیستا» به کار رفته، همان نام حفظ شده است.

در دهه ۱۹۹۰ میلادی، زمانی که کمونیسم کارگری در دوران شکوفایی خود قرار داشت، هنوز دچار اضمحلال نشده بود و از گفتمانی بسیار رادیکال برخوردار بود، گمانه‌زنی‌هایی از این دست نیز درباره آن مطرح می‌شد.^۳

مقدمه‌ی مترجم از همان آغاز می‌کوشد جریان مورد نظر را به خودی خود انتراسیونالیست جلوه دهد، بی آنکه بتواند روشن کند انتراسیونالیسم چیست و بر اساس کدام تعریف می‌توان این جریان را واقعاً انتراسیونالیست دانست. مقدمه مترجم این چنین شروع می‌شود:

"اهمیت نوشته‌ی پیش رو از این روست که خطوط کلی عمل یک حزب انتراسیونالیست فعال در چند کشور اروپایی را برای سال پیش رو ترسیم می‌کند. در دنیایی که چنان جهانی شده است که حتی کشوری منزوی مانند ایران نیز نمی‌تواند از امواج آن برکنار بماند، نمی‌توان به مواضع و اعمال احزاب انتراسیونالیست بی اعتنا بود. ضمناً مواضع احزاب انتراسیونالیست می‌تواند به چپ در ایران کمک کند تا در برابر مسائل مشابه تصمیم درست‌تری بگیرد."^۴

ابتدا باید تأکید کرد که میان **انتراسیونالیسم** و **کمونیسم چپ** تفاوت وجود دارد. انتراسیونالیسم نگرشی است که به طور بنیادین و جدایی‌ناپذیر با مبارزه‌ی طبقاتی

^۳ برای اطلاع بیشتر به کتاب «کمونیسم کارگری وجدان رادیکال چپ سرمایه» مراجعه شود.

^۴ حزب و امر بی سابقه‌ی بحران نظم: دهه‌ی تعیین کننده.

پرولتاریا در مقیاس جهانی گره خورده است. وحدت جهانی طبقه‌ی کارگر، رد هرگونه همکاری با بورژوازی و مبارزه‌ی قاطع علیه جنگ‌های امپریالیستی از معیارهای اساسی آن به شمار می‌آیند. به بیان ساده، انترناسیونالیسم یعنی ایستادن در کنار طبقه‌ی کارگر جهانی و مقابله با تمام اشکال سرمایه‌داری، دولت‌گرایی و ناسیونالیسم.

یک گرایش می‌تواند انترناسیونالیست باشد و مواضع انترناسیونالیستی اتخاذ کند، بی آنکه به کمونیسم چپ تعلق داشته باشد؛ اما هر گرایش کمونیسم چپ ذاتاً و به طور قائم به ذات انترناسیونالیست است. در مقابل، لوتتا کمونیستا نه انترناسیونالیست است و نه به کمونیسم چپ تعلق دارد. روشن ساختن این مسائل موضوع اصلی این نوشته است.

مترجم وب‌سایت نقد اقتصاد سیاسی، نشریه «لوتتا کمونیستا» را به‌عنوان یک نشریه کمونیسم چپ معرفی می‌کند که از دل جریان کمونیسم چپ ایتالیا برخاسته است. او القا می‌کند که چون این نشریه ریشه در جریان کمونیسم چپ ایتالیا دارد و حزبی انترناسیونالیستی پیرامون آن شکل گرفته، شعباتی در کشورهای اروپایی دارد و حتی در روسیه و برزیل نیز فعالیت می‌کنند، بنابراین شاخه‌هایی از یک گروه‌بندی کمونیسم چپ به شمار می‌آیند:

"نوشته‌ی پیش رو از نشریه‌ی «لوتتا کمونیستا» (مبارزه‌ی کمونیستی) ترجمه شده است. این نشریه در سال ۱۹۶۵ از دل جریان کمونیست چپ ایتالیا به وجود آمده است و از آن زمان حزبی حول آن سازمان یافته است. این حزب اکنون در چندین

کشور اروپایی از جمله ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، بریتانیا، آلمان، یونان و حتی روسیه و برزیل فعال است.^۵

در ادامه، مترجم با ارائه‌ی تاریخچه‌ای مختصر از روند شکل‌گیری این جریان، می‌کوشد روایت خود را مستند، محکم و مستدل نشان دهد؛ روایتی که ظاهراً بر رویدادهای تاریخی استوار است و از پشتوانه‌ای تاریخی بهره می‌برد. او تلاش دارد تصویری به ظاهر استوار و واقعی از شکل‌گیری این جریان ترسیم کند:

"در ادامه تاریخچه‌ی کوتاهی از چگونگی ظهور این جریان و تحلیل این حزب از تحولات جهان آورده می‌شود تا متن پیش رو در زمینه‌ی آن خوانده شود. آریگو چروتو^۶ و لورنزو پارودی، مؤسسين این حزب در سال ۱۹۵۷ با ارائه‌ی تزهایی با عنوان «تزهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی، مدت زمان مرحله‌ی ضد انقلابی و توسعه‌ی حزب طبقاتی»، موسوم به تزه‌ای ۵۷، در اولین کنگره‌ی جنبش کمونیسم چپ، اعلام می‌کنند «با توجه به سطح فعلی بازار جهانی، که مناطق وسیعی از آن

^۵ نقد اقتصاد سیاسی.

^۶ نام خانوادگی Cervetto (Cher-vèt-to) در ایتالیایی دارای دو «ت» است که با شدت تلفظ می‌شود. بنابراین شکل درست آن در فارسی «چروتو» با تشدید است، اما از آنجا که در متون ترجمه‌شده معمولاً «چروتو» به کار رفته، در این متن نیز همان صورت رایج حفظ شده است.

هنوز در مرحله‌ی اول ساخت سرمایه‌داری هستند، مشکل انقلابی ظهور اقتصاد
سوسیالیستی در مقیاس بین‌المللی هنوز به‌طور انضمامی مطرح نیست.» اما «عدم
وجود شرایط عمومی انقلاب سوسیالیستی» مانع از فعالیت نظری و عملی برای
تشکیل حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند باشد.^۷

از آن‌جا که نه لوتتا کمونیستا و نه مترجم «نقد اقتصاد سیاسی» هیچ توضیحی
درباره‌ی تاریخ و زمینه‌های کمونیسم چپ ارائه نمی‌دهند، ابتدا به‌طور خلاصه به بررسی
زمینه‌های شکل‌گیری و تاریخ کمونیسم چپ می‌پردازیم^۸ و سپس تحریف‌ها و جعلیات
مترجم «نقد اقتصاد سیاسی» را در معرض قضاوت عمومی قرار خواهیم داد.

^۷ نقد اقتصاد سیاسی.

^۸ بی‌تردید، توصیف تاریخ بیش از صدساله‌ی کمونیسم چپ در چند صفحه بسیار ناقص و ناکافی خواهد
بود. تاکنون مقالات مفصل و به‌ویژه کتاب‌های متعددی درباره‌ی کمونیسم چپ ایتالیا، آلمان-هلند، روسیه
و بریتانیا منتشر شده است که مطالعه‌ی آن‌ها برای درک عمیق‌تر تاریخ و عملکرد این جریان توصیه می‌شود.

نگاهی گذرا به کمونیسم چپ

مارکسیسم بیانگر بلوغ طبقه‌ی کارگر و بازتاب عروج آن به عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی در روند تحولات جامعه است. این طبقه اجتماعی نه از طریق طغیان‌ها یا شورش‌های بی برنامه، بلکه با اتکا به یک برنامه‌ی سیاسی و از مسیر انقلاب اجتماعی می‌کوشد رسالت تاریخی خود را به سرانجام رساند: سرنگونی نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب کمونیستی، استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» و حرکت به سوی جامعه‌ای بی طبقه کمونیستی.

برخلاف بین‌الملل اول، احزاب عضو بین‌الملل دوم بر پایه‌ی مارکسیسم و تحت عنوان احزاب سوسیال دموکراتیک سازمان یافتند. از آن جا که سرمایه‌داری هنوز وارد دوران انحطاط خود نشده بود، انقلاب کمونیستی در آن دوره در دستور کار پرولتاریا قرار نداشت؛ از این رو مبارزه برای اصلاحات و بهبود شرایط زندگی طبقه‌ی کارگر بخش مهمی از وظایف احزاب سوسیال دموکرات را تشکیل می‌داد. با رشد و گسترش رفرمیسم درون این احزاب، جناح چپ سوسیال دموکراسی به منظور دفاع از مارکسیسم شکل گرفت. از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های این جناح می‌توان به لنین در روسیه، رزا لوکزامبورگ در آلمان، پانه کوک در هلند و بوردیگا در ایتالیا اشاره کرد.

با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، که جنگ جهانی اول یکی از نشانه‌های بارز آن بود، دوران جنگ‌های امپریالیستی و انقلابات کمونیستی آغاز شد. جنگ جهانی

اول موجب شد اکثریت قاطع احزاب سوسیال دموکرات به طبقه‌ی کارگر خیانت کنند و طبقه‌ی کارگر را به گوشت دم توپ جنگ امپریالیستی بدل سازند و در نهایت برای همیشه به اردوی سرمایه‌داری بپیوندند. در این میان، تنها بلشویک‌ها و اقلیت‌های بسیار کوچکی در کشورهای مختلف به مواضع پرولتری در جریان جنگ جهانی اول وفادار ماندند.^۹

درون سوسیال دموکراسی جریان کمونیستی نه تنها پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را برافراشت، بلکه با رهبری اعتراضات و اعتصابات کارگری و هدایت قیام‌های پرولتاریایی، افق تازه‌ای از موج انقلاب جهانی را گشود. انقلاب شکوهمند اکتبر در روسیه به پیروزی رسید و انقلاب در دیگر کشورها، از جمله آلمان، در جریان بود.

اگرچه ریشه‌های کمونیسم چپ را می‌توان به جناح چپ کنفرانس زیمروالد ارجاع داد، اما کمونیسم چپ بیشتر محصول نیازها و ضرورت‌های برخاسته از موج انقلاب جهانی است. برخلاف کمونیسم شورایی که نتیجه‌ی شکست این موج و نمادی از نقاط ضعف پرولتاریا به شمار می‌رود، کمونیسم چپ محصول برآمد و نشان‌دهنده‌ی نقاط قوت پرولتاریا است. به طور مشخص، در روسیه کمونیست‌های چپ که در واقع جناح چپ بلشویک‌ها بودند، از آوریل سال ۱۹۱۸ نشریه‌ی «کمونیست» را منتشر کردند.

در سال ۱۹۱۹، کمونیست‌ها با گسست از سوسیال دموکراسی، کنگره افتتاحیه‌ی انترناسیونال کمونیستی را برگزار کردند؛ سازمانی که با هدف نابودی سرمایه‌داری و

^۹ برای آگاهی بیشتر درباره‌ی کنفرانس زیمروالد، جناح چپ این کنفرانس و مباحث مرتبط با آن، می‌توانید به بولتن‌های منتشرشده در [وب‌سایت صدای انترناسیونالیستی](#) مراجعه کنید.

برقراری دیکتاتوری بین‌المللی کارگران از طریق شوراهای کارگری شکل گرفت. احزابی که در چارچوب این انترناسیونال گرد هم آمدند، برای تمایز خود از سوسیال دموکرات‌ها، خود را «کمونیست» نامیدند.

شکست موج انقلاب جهانی، که با ناکامی انقلاب آلمان و سرکوب سیستماتیک پیشروان طبقه کارگر آن کشور آغاز شد، منجر به ایزوله شدن انقلاب اکتبر گردید. آخرین شراره‌های این موج انقلابی در سال ۱۹۲۶ در بریتانیا با سرکوب اعتصاب عمومی و در سال ۱۹۲۷ با سرکوب خونین قیام پرولتاریای شانگهای خاموش شد. این ایزوله شدن انقلاب اکتبر باعث تشدید روند فساد تدریجی در عرصه‌ی انترناسیونالیسم پرولتری و تضعیف قدرت شورایی در روسیه شد. حزب بلشویک به تدریج بیش از پیش در ساختارهای دولتی ادغام گردید و آثار آن در شوراهای کمیته‌های کارخانه، ارتش سرخ و دیگر نهادها نمایان شد. این شرایط و پیامدهای شکست موج انقلاب جهانی، به افول فعالیت توده‌های کارگر انجامید و در پی آن، تمرکز بر فعالیت درون پارلمان، اتحادیه‌های کارگری، توسل به «مردم مشرق زمین» برای مقابله با گسترش امپریالیسم و به ویژه سیاست ایجاد جبهه‌ی متحد توسط کمینترن شدت گرفت.

اگرچه کمونیسم چپ با برآمد موج انقلاب جهانی شکل گرفت، اما در مواجهه با شرایط جدید، ضرورت وجودی آن بیش از پیش برجسته شد. کمونیست‌های چپ، در دفاع از اصول بنیادین مارکسیسم و در برابر نخستین نشانه‌های ضد انقلاب، قاطعانه از مواضع پرولتری و کمونیستی دفاع کردند. اگر در جریان خیانت سوسیال دموکراسی، کمونیست‌ها

مدافع واقعی مارکسیسم در درون جنبش کارگری بودند، این بار کمونیست‌های چپ، وفادار به اهداف و آرمان‌های پرولتری، خود را مدافع حقیقی و تداوم‌دهنده مارکسیسم دانستند. کمونیست‌های چپ از بلغارستان تا آلمان، از روسیه تا آمریکا، و از بریتانیا تا هلند و ایتالیا، به دفاع از مواضع کمونیستی پرداختند؛ اما در سه کشور با سنت مارکسیستی قوی یعنی روسیه، آلمان و ایتالیا، کمونیسم چپ بیش از همه به شکل منسجم و قوی ظهور یافت. به بیان دیگر، واکنش کمونیسم چپ یک واکنش جهانی بود.

به دنبال آغاز دوران ضد انقلاب، احزاب موسوم به «کمونیست» دچار دگرذیسی شدند و به احزاب ملی تبدیل گشتند. این احزاب که زمانی خود را مدافع طبقه کارگر می‌دانستند، برای همیشه به اردوی بورژوازی پیوستند و به بخشی از دستگاه سیاسی سرمایه بدل شدند. خشن‌ترین سرکوب‌ها علیه کمونیست‌ها در کشورهایی رخ داد که جنبش انقلابی در آن‌ها به بالاترین و پیشرفته‌ترین سطح خود رسیده و سپس شکست خورده بود: روسیه، آلمان و ایتالیا. در این کشورها، کمونیست‌ها یا سرکوب و تبعید شدند یا به شکل وحشتناکی به انزوا کشانده شدند.

کمونیست‌های چپ روسیه نقش مهمی در دفاع از مفاهیم بنیادین مارکسیستی از جمله دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب جهانی و نفی سیاست جبهه واحد ایفا کردند. با این حال، سرکوب بی‌امان ضد انقلاب نسلی از کمونیست‌ها، خالقان انقلاب شکوهمند اکتر، را از میان برد و مانع از آن شد که کمونیسم چپ روسیه تداوم یابد و به یک سنت ماندگار در جنبش کارگری جهانی تبدیل شود.

کمونیسم چپ آلمان و هلند در دهه‌ی ۱۹۲۰ نقش مهمی در مقابله با انحطاط انترناسیونال کمونیستی ایفا کرد و به یکی از قطب‌های اصلی دفاع از مواضع انقلابی تبدیل شد. این جریان درک روشنی از مسائل کلیدی جنبش کارگری از جمله نقش اتحادیه‌های کارگری، پارلمانتاریسم و جنبش‌های ملی داشت. با این حال، پس از دهه‌ی ۱۹۲۰، کمونیسم چپ آلمان و هلند نتوانست جایگاه خود را به عنوان یک قطب انقلابی حفظ کند. بخشی از این جریان به تدریج مواضعی اتخاذ کرد که به رد روش و متد مارکسیستی انجامید و حتی عقب‌نشینی‌هایی از مواضع انقلابی را تجربه کرد. پس از این افول، افتخار دفاع از مواضع انقلابی در برابر ضد انقلاب به کمونیسم چپ ایتالیا رسید.

فراکسیون کمونیسم چپ ایتالیا در دهه‌ی ۱۹۳۰، در دوران تبعید و حول نشریه‌ی *بیان*، ضمن پایبندی به اصول بنیادین انترناسیونالیسم، به ارزیابی و جمع‌بندی شکست موج انقلاب جهانی و به ویژه شکست انقلاب روسیه پرداخت. جنگ در اسپانیا در سال ۱۹۳۷ آزمونی بزرگ برای این جریان بود؛ کمونیست چپ ایتالیا توانست، مشابه آنچه لنین در جنگ جهانی اول انجام داده بود، هر دو جبهه را ماهیتاً امپریالیستی ارزیابی کند و کارگران را به مبارزه‌ی طبقاتی مستقل فراخواند. همچنین در جریان جنگ جهانی دوم، این جریان با همان موضع‌گیری انترناسیونالیستی، هر دو جبهه را امپریالیستی دانست و بر ضرورت ادامه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در هر دو سوی جبهه تأکید ورزید.

کمونیسم چپ در طول صد سال گذشته تداوم واقعی مارکسیسم بوده و به بخشی جدایی‌ناپذیر از حافظه‌ی تاریخی پرولتاریا تبدیل شده است. گرایش‌های اصلی کمونیسم

چپ، از جمله گرایش کمونیست انترناسیونالیست، جریان کمونیست بین‌المللی و احزاب کمونیست بین‌المللی، به طور ارگانیک ریشه در کمونیسم چپ ایتالیا دارند و از دستاوردهای فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا دفاع می‌کنند. همچنین گرایش‌هایی که چه پیوند فیزیکی مستقیمی با فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا ندارند، خود را بخشی از این سنت می‌دانند و با تأکید بر دفاع از دستاوردهای نشریه‌ی *بیان* و دیگر تجارب تاریخی سنت کمونیست چپ ایتالیا، از جمله *صدای انترناسیونالیستی*، در این مسیر گام بر می‌دارند.

تحریر و جعل کمونیسم چپ

با توجه به توضیحات حداقلی ارائه شده درباره تاریخچه و ضرورت شکل‌گیری کمونیسم چپ، روشن است که «لوتتا کمونستا» هیچ ارتباطی با این جریان ندارد. مترجم وب‌سایت نقد اقتصاد سیاسی نیز نتوانسته است به درستی توضیح دهد چگونه نشریه «لوتتا کمونستا» در سال ۱۹۶۵ از دل جریان کمونیسم چپ ایتالیا برآمده است. از این رو، به سادگی به تحریر و جعل واقعیت متوسل شده است، به جای آنکه با حداقل تحقیقات، تصویری از حوادث اجتماعی به دست آورد و سپس بر مبنای یافته‌های خود روایت خویش را ارائه کند.

ادعای برگزاری «اولین کنگره‌ی جنبش کمونیسم چپ» هم تحریر تاریخ است و هم از نظر مفهومی بی‌معنا است. کمونیسم چپ شامل مجموعه‌ای از گرایش‌های مختلف درون این جریان است که هر کدام کنگره‌ی مستقلی برگزار می‌کنند و کنگره‌ای مشترک ندارند، مگر آنکه هدف همگرایی باشد. اگر قرار باشد نشستی در سطح کل جنبش کمونیسم چپ برگزار شود، این نشست معمولاً به صورت کنفرانس برگزار می‌شود؛ مانند کنفرانس‌های بین‌المللی کمونیسم چپ که چهار بار در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ برگزار شدند. «لوتتا کمونستا» در این کنفرانس‌ها حضور نداشت، زیرا نمی‌توانست معیارهای لازم برای شرکت در آنها را برآورد کند.

هیچ گرایش سیاسی بی هویت نیست، اما بسیاری از گرایش‌های بورژوازی برای پیشبرد اهداف و خواسته‌های خود، هویتی چپ‌گرا یا حتی مارکسیستی به خود می‌گیرند تا با این پوشش راحت‌تر اهداف خود را پیش ببرند. به همین ترتیب، مترجم وب‌سایت نقد اقتصاد سیاسی و خود «لوتتا کمونیستا» به این گروه هویتی جعلی به عنوان کمونیست چپ نسبت می‌دهند. بنابراین، ما ناچاریم ابتدا هویت واقعی «لوتتا کمونیستا» را نه فقط برای مترجم وب‌سایت، بلکه برای عموم مخاطبان آشکار کنیم.

در واقع، «لوتتا کمونیستا» نام روزنامه‌ای است که این گروه منتشر می‌کند، اما نام این گروه «گروه‌های لنینیستی کمونیست چپ» است؛ گروهی که نه ارتباطی با لنین و آموزه‌های او دارد و نه با کمونیسم چپ. ریشه‌های «لوتتا کمونیستا» به مواضع سیاسی‌ای باز می‌گردد که کاملاً در تضاد با مواضع کمونیسم چپ هستند. در حقیقت، تاریخ‌نگاری این گروه نه به سال ۱۹۶۵، بلکه به سال ۱۹۵۱ بر می‌گردد و خاستگاه آن مقاومت علیه اشغال ایتالیا توسط نیروهای آلمانی در طول جنگ جهانی دوم است.

کمونیست چپ جنگ جهانی دوم را امپریالیستی می‌دانست و هر دو طرف جبهه را امپریالیستی ارزیابی می‌کرد، به همین دلیل از سوی هر دو جبهه تحت تعقیب و آزار قرار می‌گرفت. کمونیست چپ نیروهای مقاومت را که دوشادوش دموکرات‌ها می‌جنگیدند، بخشی از جنگ امپریالیستی می‌دانست و معتقد بود این جنگ ارتباطی با اعتراض طبقاتی کارگران و مبارزه طبقاتی ندارد.

چروتو، بنیانگذار اصلی «لوتا کمونیستا»، در سپتامبر ۱۹۴۳ به جنبش مقاومت علیه نازی-فاشیسم پیوست و به عنوان یک پارتیزان موفق، نشان «صلیب شایستگی» را دریافت کرد. به عبارت دیگر با توجه به موضع‌گیری کمونیست چپ در آن مقطع، چروتو دوشادوش دموکرات‌ها در یک جنگ امپریالیستی جنگید، لذا نمی‌توانست انترناسیونالیست باشد. او در سال ۱۹۴۵ به عضویت حزب کمونیست ایتالیا (استالینیست) درآمد، اما در سال ۱۹۴۶ پس از ابتکار معروف به «چرخش سالرنو»^{۱۰} از حزب خارج شد و ترجیح داد خود را آنارشیست معرفی کند. پس از آن، به مطالعه مارکسیسم پرداخت و وقتی کمی با مباحث مارکسیستی آشنا شد، اعلام کرد:

^{۱۰} چرخش سالرنو (Svolta di Salerno) یک نقطه عطف مهم در تاریخ سیاسی ایتالیا در دوران جنگ جهانی دوم بود که در آوریل ۱۹۴۴ توسط پالمیرو تولیاتی، رهبر حزب استالینیست ("کمونیست") ایتالیا اعلام شد. پس از سقوط رژیم موسولینی و اشغال ایتالیا توسط نیروهای متفقین در سال ۱۹۴۳، کمیته ملی آزادی‌بخش تشکیل شد که شامل احزاب ضد فاشیستی مختلف بود. در این دوره، سالرنو به عنوان پایتخت موقت ایتالیا و مقر دولت موقت تحت رهبری مارشال پیترو بادولینو انتخاب شد.

حزب استالینیست ("کمونیست") ایتالیا در این شرایط با چالش‌هایی در تعیین موضع خود نسبت به سلطنت و دولت جدید مواجه بود. در ۲ آوریل ۱۹۴۴، تولیاتی پس از بازگشت از مسکو اعلام کرد که حزب موقتاً مخالفت آشکار خود با سلطنت را کنار می‌گذارد و به جای آن بر همکاری با دولت موقت و تشکیل دولت وحدت ملی ضد فاشیستی تمرکز خواهد کرد. این تصمیم، که به «چرخش سالرنو» معروف شد، به حزب امکان داد در کنار سایر احزاب ضد فاشیست، در فرآیند سیاسی و دموکراتیک مشارکت کند، بدون آنکه فوراً سرنوشت سلطنت را به بحث بگذارد. در این راستا، حزب استالینیست از ادامه مبارزه مسلحانه دست کشید و به جای آن به مشارکت سیاسی روی آورد.

حزب استالینیست ("کمونیست") ایتالیا با مشارکت در دولت موقت نقش مهمی در تدوین قانون اساسی جدید ایفا کرد و به عنوان یک نیروی سیاسی پذیرفته شد. این تحولات همچنین زمینه‌ساز دوره‌ای از همکاری میان احزاب استالینیست و دموکرات مسیحی در دهه‌های بعدی شد.

"من خود را یک مارکسیست-آنارشист معرفی میکنم."^{۱۱}

شماری از پارتیزان‌ها، از جمله چروتو، ماسینی و پارودی، بعدها به جنبش آنارشستی پیوستند. آنها در جنوا-پونته‌دجیمو، از ۲۴ تا ۲۵ فوریه ۱۹۵۱، کنفرانس مؤسس گروه‌های آنارشستی اقدام پرولتری را برگزار کردند و نشریه‌ای به نام «امپولسو» را به عنوان ارگان مطبوعاتی خود تأسیس کردند. در این کنفرانس، چروتو تر آنارشستی خود را با عنوان «انحلال دولت به عنوان دستگاهی طبقاتی» ارائه داد. به عبارت دیگر، او با توجه به نگرش آنارشستی نسبت به مفهوم انقلاب اجتماعی و دولت، استدلال کرد که:

"انقلاب اجتماعی، که جامعه‌ای بدون طبقه را برپا می‌کند، با انحلال همزمان بورژوازی به عنوان یک طبقه و انحلال دولت به عنوان یک دستگاه طبقاتی انجام می‌شود [...] این وظیفه‌ی سازمان‌های توده‌ای پرولتری (شورای کارخانه‌ها، مزارع جمعی، کمیته‌های مردمی) است که امکانات نظام سرمایه‌داری را مصادره کنند و مدیریت مستقیم و جمعی را بر عهده گیرند."^{۱۲}

در اینجا وارد مباحث متافیزیکی آنارشستی نمی‌شویم؛ یعنی بررسی نمی‌کنیم که چگونه انقلاب اجتماعی می‌تواند جامعه‌ای بدون طبقه پدید آورد و این که آیا بورژوازی

^{۱۱} تزهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی.

^{۱۲} منبع ۱۱.

و دولت، پس از انقلاب اجتماعی، یک‌شبه و با دستورهای «پرولتری» منحل می‌شوند یا خیر. همچنین به این موضوع نمی‌پردازیم که آیا پس از کمون پاریس که آنارشیست‌ها نیز در آن نقش داشتند، جامعه واقعاً بدون طبقه شد و بورژوازی و دولت از میان رفتند یا نه. این گونه مباحث معمولاً برداشت روشنی از فرآیند اجتماعی شدن ابزار تولید و نهادهای جامعه پس از انقلاب اجتماعی ارائه نمی‌کنند. در اینجا تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که چروتو در فوریه‌ی ۱۹۵۱ گرایش‌ها و دیدگاه‌های آنارشیستی داشت و این مقطع را، نه کمونیسم چپ تاریخی، نقطه‌ی آغاز کل سازمان «لوتتا کمونیستا» ارزیابی می‌کنند.

۶۶ سال بعد از کنفرانس مؤسس گروه‌های آنارشیستی اقدام پرولتری، یعنی در دسامبر ۲۰۱۷، لوتتا کمونیستا در پاسخ به نامه تروتسکیست‌ها^{۱۳} تحت عنوان «اتحاد کمونیست انترناسیونالیست» تأکید می‌کند که تأسیس گروه‌های آنارشیستی اقدام پرولتاریا در فوریه ۱۹۵۱ را به عنوان لحظه‌ی تولد «گروه بنیان‌گذار» خود به یاد می‌آورد. همچنین

^{۱۳} تروتسکی، یکی از بنیان‌گذاران اصلی انقلاب باشکوه اکتبر، خطیب نامدار جنبش کمونیستی و از قهرمانان جنگ داخلی روسیه بود. با این حال، واقعیت تلخ آن است که خود او معمار اصلی تروتسکیسم به شمار می‌آید؛ جریانی که روند ادغامش در چپ بورژوایی از دوران حیات تروتسکی آغاز شد و در جریان جنگ جهانی دوم به شکلی برگشت‌ناپذیر تکمیل گردید. با وجود این، باید اذعان کرد که تروتسکی - با همه‌ی خطاها و سردرگمی‌های نظری‌اش - در لحظه‌ی مرگ همچون یک انقلابی جان باخت. از همین رو لازم است میان تروتسکی و تروتسکیسم تمایز گذاشت؛ چرا که آن دو به دو اردوگاه متفاوت طبقاتی تعلق دارند: تروتسکی به اردوی پرولتاریا و تروتسکیسم به اردوی بورژوازی. چه بسا اگر تروتسکی به قتل نمی‌رسید، خود از تروتسکیسم فاصله می‌گرفت؛ همان‌گونه که ناتالیا تروتسکی نیز راه خود را از تروتسکیست‌ها جدا کرد و نخواست با عملکرد ضدانقلابی آنان شناخته شود. برای آگاهی بیشتر می‌توان به کتاب «تروتسکی و تروتسکیسم: چگونه تروتسکیسم در چپ سرمایه ادغام شد» رجوع کرد.

خاطر نشان می‌کند که ریشه‌های لوتتا کمونیستا در آنارشیزم، یعنی همان کمونیزم آزادی‌خواه، قرار دارد که رابطه نزدیکی با فدراسیون آنارشیزم فرانسوی داشته است و چنین می‌نویسد:

"نخست، تاریخچه‌ی «لوتتا کمونیستا». واقعاً جای شگفتی دارد که در مقاله‌تان به ریشه‌های ما در کمونیزم آزادی‌خواه اشاره‌ای نکرده‌اید... لوتتا کمونیستا تأسیس گروه‌های آنارشیزمی اقدام پرولتاریا در ۲۴-۲۵ فوریه ۱۹۵۱ را به عنوان لحظه‌ی تولد «گروه بنیان‌گذار» خود به یاد می‌آورد. نه تنها رهبران تاریخی آن مانند آریگو چروتو، لورنزو پارودی و آلدو پرساتو در آن فعالیت داشتند، بلکه در فرانسه نیز رابطه‌ی نزدیکی با «فدراسیون آنارشیزم» برقرار بود؛ فدراسیونی که بعدها به «فدراسیون کمونیست آزادی‌خواه (FCL) به رهبری ژرژ فونتینس تبدیل شد.^{۱۴}

لوتتا کمونیستا از این که گروه تروتسکیستی «اتحاد کمونیست انترناسیونالیست» که به ادعای خود لوتتا کمونیستا بیش از نیم قرن با آن‌ها ارتباط داشته است^{۱۵}، همچنان این سازمان را به «بوردیگیزم» متهم می‌کند، برآشفته است. منظور لوتتا کمونیستا از «بوردیگیزم» در اینجا، کمونیزم چپ ایتالیا است؛ برداشتی نادرست که در ادامه به آن باز خواهیم گشت. نکته‌ی اساسی آن است که لوتتا کمونیستا با صراحت و شفافیت تأکید و

^{۱۴} نامه لوتتا کمونیستا به اتحاد کمونیست انترناسیونالیست.

^{۱۵} منبع ۱۴.

بارها تکرار می‌کند که ریشه‌ی اصلی این سازمان نه در کمونیسم چپ ایتالیا، بلکه در کمونیسم آنارشستی است.

"مسئله‌ی سازمانی، تکرار می‌کنیم، ریشه‌ی اصلی آن نه در بوردیگسم، بلکه در کمونیسم آنارشستی نهفته است."^{۱۶}

پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، و با شروع بحران استالینسم که تأثیرات عمیقی بر احزاب استالینستی دیگر کشورها، از جمله حزب استالینست ایتالیا، گذاشت. این بحران در درون حزب استالینست ایتالیا به شکل جدال‌ها و برخوردهای داخلی میان دو شخصیت مهم، پالمیرو تولیاتی و پیترو سکیا، نمایان شد. در این فضای پرتنش، جولینو سینگا که پیش‌تر دستیار پیترو سکیا بود، در سال ۱۹۵۴ جنبش «اقدام کمونیستی» (آتریونه کمونیستا) را به عنوان صدای جناح مخالف درون حزب استالینست تشکیل داد.

تا این مقطع روشن شد که ناراضیان حزب استالینست ایتالیا «اقدام کمونیستی» را تشکیل داده‌اند و آنارشست‌ها، به رهبری چروتو، گروه‌های آنارشستی اقدام پرولتاریا را بنیان نهاده‌اند. هر یک اهداف و سنت‌های خاص خود را دنبال می‌کردند و در این میان سخنی از «کمونیسم چپ» به میان نیامده بود. پرسش اساسی این است: «کمونیسم چپ» چگونه وارد ادبیات «لوتا کمونیستا» شد و این سازمان اساساً چگونه خود را به آن نسبت

^{۱۶} نامه لوتا کمونیستا به اتحاد کمونیست انترناسیونالیست.

می‌دهد؟ ریشه‌ی این مسئله به دسامبر ۱۹۵۶ بازمی‌گردد، زمانی که «لوتتا کمونیستا» در تاریخچه‌ی خود در این باره چنین می‌نویسد:

"در سال ۱۹۵۶، به دنبال وقایع مجارستان و «گزارش خروشچف»، بحران استالینسم به شدت شتاب گرفت و در ژوئن همان سال روزنامه‌ی «اقدام کمونیستی» منتشر شد. در دسامبر، اقدام کمونیستی همراه با جریان‌های مختلف تاریخی ضد استالینیستی، گروه‌های آنارشист اقدام پرولتاریا (گاپ)، حزب کمونیست انترناسیونالیست اونوراتو دامن، تروتسکیست‌های گروه‌های کمونیست انقلابی لیویو مایتان، با گردهمایی در سینمای دانه در میلان «جنبش کمونیست چپ» را تشکیل می‌دهند.^{۱۷}"

سال‌ها بعد، یعنی در سال ۲۰۱۷، «لوتتا کمونیستا» در پاسخ به نامه‌ی تروتسکیست‌ها با عنوان «اتحاد کمونیست انترناسیونالیست»، به «یک ابتکار اولیه» برای تأسیس جنبش کمونیسم چپ اشاره می‌کند. لطفاً دو واژه‌ی «ابتکار» و «اولیه» را به خاطر بسپارید؛ زیرا در ادامه بار دیگر به آن‌ها بازخواهیم گشت. «لوتتا کمونیستا» در این نوشته، اظهارات پیشین خود را با جزئیات بیشتری تأیید کرده و چنین می‌نویسد:

^{۱۷} تزهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی.

"در یک ابتکار اولیه برای تأسیس [جنبش کمونیست چپ]، که در دسامبر ۱۹۵۶ صورت گرفت، چهار گروه مشارکت داشتند:

- گروه‌های آنارشیزست اقدام پرولتاریا که به «فدراسیون کمونیستی آزادی‌خواه» - شاخه‌ای از «انترناسیونال کمونیستی آزادی‌خواه» - تبدیل شده بودند؛ جایی که چروتو رهبری جریان اکنون لنینیستی را بر عهده داشت و پی‌یر کارلو مازینی هدایت جریان آنارشیزستی را؛
- تروتسکیست‌های «گروه‌های کمونیست انقلابی» - وابسته به «انترناسیونال چهارم» - به رهبری لیویو مایتان؛
- نبرد کمونیستی به رهبری اونوراتو دامن، شاخه‌ای بوردیگیستی؛
- گروه میلان «اقدام کمونیستی»، یک گروه ماکسی‌مالیست که در پی بحران استالینسم از حزب کمونیست ایتالیا جدا شده بود و، از جمله، توسط برونو فورتیکاری - از بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۱ - رهبری می‌شد.^{۱۸}

ابتدا لازم است یک نکته مهم را تصحیح کنیم. زمانی که «لوتا کمونیستا» می‌نویسد: «نبرد کمونیستی به رهبری اونوراتو دامن، شاخه‌ای بوردیگیستی»، این صرفاً ناشی از ناآگاهی لوتا کمونیستا نیست:

^{۱۸} نامه لوتا کمونیستا به اتحاد کمونیست انترناسیونالیست.

- نخست آن که، قلمداد کردن «نبرد کمونیستی» و رفیق اونوراتو دامن به عنوان «بوردیگست» نه تنها از نظر نظری و سیاسی نادرست است، بلکه یک خطای مادی مشخص نیز به شمار می آید.
- دوم آن که، یکی دانستن کمونیسم چپ با «بوردیگسم» نیز اشتباه آشکاری است.

از این رو، این تعبیر، ارزیابی و اظهارات نه تنها خطا، بلکه تلاشی برای ایجاد ابهام و گمراهی در فضای سیاسی نیز به شمار می آید.

سخنرانی‌های قهرمانانه رفیق بوردیگا در جریان ششمین نشست گسترده هیئت اجرایی انترناسیونال کمونیستی، که بین ۱۷ فوریه تا ۱۵ مارس ۱۹۲۶ برگزار شد، می‌تواند به عنوان سندی روشن از حقانیت کمونیسم چپ و دفاع بوردیگا از مواضع کمونیست چپ تلقی شود. سخنگوی کمونیسم چپ در این جلسات، با شجاعت، تیزی و شفافیت مارکسیستی، روند انحطاط سیاسی کمیت‌رن را که با «تاکتیک جبهه متحد»، «دولت کارگری»، «سیاست بلشویزه کردن»، منع تشکیل فراکسیون در انترناسیونال کمونیستی و موارد دیگر آغاز شده بود، به صراحت محکوم کرد. این موضع‌گیری قاطع و انترناسیونالیستی او، در همان نشست حضوری، حتی استالین را نیز شگفت‌زده ساخت.

در دهه‌ی ۱۹۳۰، که یکی از سیاه‌ترین دوره‌ها برای جنبش کارگری به شمار می‌آید و کمونیسم چپ در انزوای شدیدی قرار داشت، شرایط به گونه‌ای بود که کمونیسم چپ روسیه سرکوب شده بود، کمونیسم چپ آلمان-هلند توان دفاع از مواضع خود را نداشت

و رو به زوال می‌رفت. همان طور که پیش‌تر اشاره شد، این وظیفه و افتخار عمدتاً بر دوش کمونیسم چپ ایتالیا افتاد. با این حال، متأسفانه در این برهه‌ی حساس - یعنی در طول دهه‌ی ۱۹۳۰ - بوردیگا از مداخله در مسائل سیاسی و دفاع از کمونیسم چپ خودداری کرد. در همین زمان، «فراکسیون کمونیسم چپ ایتالیا» با انتشار نشریه‌ی *بیلان* نقشی اساسی و تعیین‌کننده در دفاع از کمونیسم چپ ایفا نمود.

با توجه به این نکات، باید تأکید کرد که برخلاف ادعای «لوتا کمونیستا»، رفیق اونوراتو دامن بوردیگیست نبود. او در دهه‌ی ۱۹۳۰ سهمی مهم در دفاع از کمونیسم چپ داشت و در دهه‌های بعد نیز این نقش را ادامه داد.

اکنون که دست کم روشن کردیم کمونیسم چپ معادل «بوردیگیسم» نیست، و پیش از آن که به بررسی اظهارات لوتا کمونیستا درباره‌ی «جنش کمونیسم چپ» بپردازیم، باید یادآور شویم که یکی از چهار جریان‌ی که در آن «ابتکار» شرکت داشت، یک جریان کمونیسم چپ با عنوان «حزب کمونیست انترناسیونالیست» بود. حال باید دید رفقای حزب کمونیست انترناسیونالیست این «ابتکار» را چگونه توضیح می‌دهند:

"بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳، حزب روابطی که شامل ملاقات‌ها و بحث‌ها با گروه فرانسوی «سوسیالیسم یا بربریت» و حزب کارگری کمونیست (گروهی تروتسکیستی که عمدتاً در پولیا مستقر بود) برقرار کرد. از سال ۱۹۵۶ تا اوایل ۱۹۵۷، حزب وارد گفت‌وگو با گروه‌های آنارشیزست اقدام پرولتاری (که توسط

چروتو و پارودی هدایت می‌شد)، اقدام کمونیستی و گروه‌های کمونیست انقلابی (تروتسکیستی) شد تا بررسی کند که آیا و تا چه حد امکان انجام کار مشترک وجود دارد. قضاوت درباره آن تجربیات البته بسته به دیدگاه‌ها می‌تواند متفاوت باشد، اما شکی نیست که هیچ تلاشی برای گردآوری گروه‌های مختلف به قیمت از دست دادن اصول و انسجام انقلابی صورت نگرفته است. رفقای ما بدون پیش‌داوری، اما همچنین بدون توهم، در آن تلاش‌ها شرکت کرده و آن‌ها را فعال کردند و هرگز حاضر نبودند تاریخچه سیاسی خود را در ازای تشکیل گروه‌هایی آسان اما سردرگم بفروشند. هدف همیشه این بود که ابزاری سیاسی برای طبقه فراهم شود تا پتانسیل ضدسرمایه‌داری آن هدر نرود، پتانسیلی که در غیر این صورت درون سیستم جذب می‌شد.^{۱۹}

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد و «لوتتا کمونیستا» از «ابتکار اولیه» سخن گفته بود، در چارچوب این ابتکار، یکی از جریان‌های کمونیسم چپ، یعنی «حزب کمونیست انترناسیونالیست»، بررسی می‌کند که آیا امکان همکاری مشترک با سه جریان چپ‌گرای دیگر وجود دارد یا نه، و در صورت امکان، این همکاری تا چه حد می‌تواند پیش برود. این ابتکار اما نادرست بود و نمیتوانست تداوم یابد، چون به نتیجه‌ای نرسید، حزب

^{۱۹} حزب کمونیست انترناسیونالیست.

کمونیست انترناسیونالیست از آن خارج شد؛ از این رو به آن عنوان «ابتکار اولیه» داده می‌شود.

پیش از ادامه‌ی بحث، ضروری است تأکید کنیم که نگرش ما به دیگر جریان‌های کمونیسم چپ، مذهبی نیست بلکه دیالکتیکی است. به بیان دیگر، ما بر ماهیت پرولتری و کمونیستی این جریان‌ها و بر دفاع آنان از مواضع انترناسیونالیستی تأکید داریم. این دفاع از جریان‌های کمونیسم چپ به معنای پذیرش یا توجیه اشتباهات احتمالی آنان نیست. اشتباه کردن با تعلق داشتن به اردوی بورژوازی دو پدیده‌ی کاملاً متفاوت‌اند. تنها کسانی که هیچ کاری نمی‌کنند، مرتکب اشتباه نمی‌شوند؛ و این واقعیت در مورد جریان‌های کمونیسم چپ نیز صدق می‌کند.

همین مسئله در مورد دیگر مارکسیست‌ها نیز صدق می‌کند. مارکس و انگلس به این نتیجه رسیدند که ایده‌ی «انقلاب مداوم» نادرست بود^{۲۰} و پیش از پایان سال ۱۸۵۰ آن را کنار گذاشتند. انگلس با آن عظمت فکری خود نوشت: «ما بر خطا بودیم» و در سال ۱۸۹۵، در سرآغازی بر مبارزات طبقاتی در فرانسه چنین می‌آورد:

^{۲۰} ایده‌ی انقلاب مداوم بر آن بود که پرولتاریا هم وظایف بورژوازی و هم وظایف خویش را از راه یک انقلاب مداوم یا بدون وقفه انجام دهد. در واقع مفهوم انقلاب مداوم، خود یک معضل حل‌نشدنی بود، بر مبنای ایده انقلاب مداوم از نظر مارکس در آن مقطع، انقلاب پرولتری در بعضی کشورها امکان‌پذیر بود در حالی که در سایر کشورها هنوز انقلاب بورژوایی در پیش رو بود. ولی مارکس به همراه انگلس در جریان جمع‌بندی از مبارزات طبقاتی در فرانسه این ایده را رها کردند. این مسئله به تفصیل در کتاب «چپ‌گرایی در نقش‌شوراگرایی دگرپرسی‌یافته» مورد بررسی قرار گرفته است.

"تاریخ ثابت کرد که ما، و همه کسانی که چون ما می‌اندیشیدند، بر خطا بودیم. تاریخ روشن کرد که وضعیت توسعه اقتصادی در قاره [اروپا] در آن زمان برای نابودی تولید سرمایه‌داری نارس بود."

با این توضیحات، شرکت رفقای «حزب کمونیست انترناسیونالیست» (باتالیا کمونیستا) در این ابتکار را توجیه نمی‌کنیم بلکه با صراحت اعلام می‌کنیم، **اشتباهی** بود؛ اقدامی که عملاً نه می‌توانست پیش برود و نه در عمل پیش رفت. کمونیست‌ها با حضور در ابتکارهای چپ‌گرایان، مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری را تقویت نمی‌کنند، بلکه خود را تضعیف می‌سازند.

به لوتتا کمونیستا برگردیم که خود تأکید می‌کند که گروه‌های لنینیستی کمونیست چپ (لوتتا کمونیستا) نه به این دلیل که از کمونیسم چپ منشأ گرفته باشند چنین نامیده می‌شوند، بلکه به این دلیل که آخرین برآمد «جنبش کمونیسم چپ» هستند؛ ابتکاری که توسط چهار گروه برای همکاری آتی شکل گرفت. از این ابتکار، دو گروه، تروتسکیست‌ها و «باتالیا کمونیستا» بلافاصله کنار کشیدند و دو گروه دیگر - آنارشیت‌ها و ناراضیان استالینیست که آن زمان خود را «اقدام کمونیستی» می‌نامیدند - نام «جنبش کمونیسم چپ» را برای خود برگزیدند.

لوتتا کمونیستا دوباره تأکید می‌کند که این «جنبش کمونیسم چپ» هیچ ارتباطی با کمونیسم چپ تاریخی که خود آن را «بوردیگسم» می‌خواند، ندارد. به بیان روشن‌تر، این

اقدامی است برای کلاهبرداری سیاسی در روز روشن: بهره‌برداری از سابقه، تاریخ و اهداف درخشان کمونیسم چپ و نامیدن خود به آن نام. لوتتا کمونیستا چنین می‌نویسد:

"گروه‌های لنینیستی کمونیست چپ نه به این دلیل که از کمونیست چپ بوردیگستی منشأ گرفته باشند، چنین نامیده می‌شوند بلکه به این دلیل که آخرین برآمد «جنبش کمونیست چپ» (MSC) هستند؛ جنبشی که هیچ ارتباطی با بوردیگیسم ندارد.^{۲۱}"

همان طور که پیش‌تر اشاره شد، خود «لوتتا کمونیستا» تأکید می‌کند که تروتسکیست‌ها و «حزب کمونیست انترناسیونالیست» بلافاصله از این ابتکار عمل کناره‌گیری کردند و «جنبش کمونیسم چپ» عملاً تنها از گروه‌های آنارشیست اقدام پرولتاری و «استالینیست‌های ناراضی» (جداشده از حزب استالینیستی) تشکیل شد که خود را «اقدام کمونیستی» می‌نامیدند. با توجه به اظهارات لوتتا کمونیستا، مقصود آن‌ها از «کمونیسم چپ» می‌تواند هر چیزی باشد: لنینیست، آزادی‌خواه، تروتسکیست، ماکسیمالیست یا هر عنوان دیگر. و چنین می‌نویسد:

"بنابراین، با همین منطق، کمونیست چپ را می‌توان لنینیست، آزادی‌خواه، تروتسکیست، ماکسیمالیست و تنها در یک جزء بوردیگست دگراندیش نامید. با این حال، تقریباً بلافاصله تروتسکیست‌های مایتان و بوردیگست‌های دامن از ابتکار

^{۲۱} نامه لوتتا کمونیستا به اتحاد کمونیست انترناسیونالیست.

عمل کناره گیری کردند، و بنابراین جنبش کمونیست چپ تنها از ادغام فدراسیون کمونیست آزادی خواه و اقدام کمونیستی تشکیل شد.^{۲۲}

در سال ۱۹۵۷، «چروتو» و «پارودی» مواضع «لنینیستی» اتخاذ می کنند. در پی آن، گروه های آنارشیست اقدام پرولتاریا در میان ناراضیان حزب استالینیست - که آن زمان با نام «اقدام کمونیستی» فعالیت می کردند - منحل می شوند و نخستین کنفرانس ملی «جنبش کمونیسم چپ» را برگزار می کنند. به بیان دیگر، آنارشیست ها در استالینیست های ناراضی ادغام می شوند، یک کنفرانس مؤسس برگزار می شود و نتیجه، چیزی معرفی می شود به نام «جنبش کمونیست چپ»:

"در سال ۱۹۵۷ گروه های آنارشیست اقدام پرولتاریا (گاپ) در اقدام کمونیستی منحل و اولین کنفرانس ملی جنبش کمونیست چپ در لیوورنو از ۳ تا ۴ نوامبر ۱۹۵۷ برگزار شد. چروتو و پارودی که اکنون مواضع آشکارا لنینیستی دارند.^{۲۳}

چروتو به عوامفریبی متوسل شده و خاستگاه کمونیسم چپ را بحران حزب کمونیست ایتالیا را قلمداد می کند و چنین اظهار می دارد:

^{۲۲} نامه لوتتا کمونیستا به اتحاد کمونیست انترناسیونالیست.

^{۲۳} تزهایی در باب توسعه ای امپریالیستی.

"ردیف دوم مشکلات مربوط به جنبه‌های ملموس‌تر تاکتیک‌های ماست، یعنی برنامه‌ی اقدام کمونیسم چپ، تاکتیک‌ها نسبت به حزب کمونیست ایتالیا و رهبری آن، تاکتیک‌ها نسبت به حزب سوسیالیست ایتالیا و قضاوت در مورد وحدت سوسیالیستی، روابط با دیگر گروه‌های مخالف قدیم و جدید... کمونیسم چپ که از بحران حزب کمونیست ایتالیا و جنبش کارگری ایتالیا زاده شده است."^{۲۴}

ظاهراً اعضا و هواداران لوتتا کمونیستا همچون «بره‌های مسیح» موعظه‌های رهبران خود را بدون کوچک‌ترین تردید، همچون کلامی مقدس، می‌پذیرند. در این تشکیلات کسی هم پیدا نشد که یقه‌ی چروتو را بگیرد و پرسد: شما که در سال ۱۹۵۷ ادعا کردید «لنینیست» شده‌اید، آیا دست‌کم کتاب لنین با عنوان کمونیسم چپ: بیماری کودکی چپ‌روی (منتشرشده در ۱۹۲۰) را خوانده‌اید؟ این چه شعبده‌بازی است که به راه انداخته‌اید! آیا می‌دانید ضرورت و زمینه‌ی انتشار این کتاب چه بود؟ لنین در آن اثر چه کسانی و از کدام کشورها را خطاب قرار داد؟ واکنش‌ها و پاسخ‌ها به آن چه بود؟ و نهایتاً، آیا واقعاً کمونیسم چپ از بحران حزب کمونیست ایتالیا - آن هم در مقطع مورد نظر چروتو - پدید آمد؟ کدام جریان‌ها در دهه‌های ۱۹۲۰، ۱۹۳۰، ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ نمایندگی کمونیسم چپ تاریخی را بر عهده داشتند و از آن دفاع می‌کردند؟

اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، شماری از استالینیست‌های ناراضی حزب کمونیست ایتالیا که در «گروه اقدام کمونیستی» گرد آمده بودند، گرایش‌هایی به مائوئیسم پیدا کردند. این

^{۲۴} ترهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی.

جمع ناهمگون از استالینیست‌های ناراضی و آنارشویست‌های «لنینیست» به تدریج دچار اختلافات درونی شد و چروتو نتوانست همکاری خود را با «اقدام کمونیستی» ادامه دهد؛ از این رو، سازمانی تازه بنیان گذاشت:

"چروتو پس از تجربه‌ی همزیستی مواضع ناسازگار در اقدام کمونیستی، یک سازمان جدید و کاملاً همگن تشکیل داد.^{۲۵}"

لوتتا کمونیستا با بهره‌گیری از عوام‌فریبی و شارلاتانیسم سیاسی، این ناسازگاری را به عنوان بحرانی در «جنبش کمونیسم چپ» جلوه می‌دهد. راه برون‌رفت از این بحران نیز در قالب دگردیسی «جنبش کمونیسم چپ» به «گروه‌های لنینیستی کمونیسم چپ» معرفی می‌شود. بدین ترتیب، نشریه‌ی *لوتتا کمونیستا* منتشر می‌گردد. این نشریه در پاسخ به تروتسکیست‌ها چنین می‌نویسد:

"هنگامی که در اوایل دهه‌ی شصت، برخی از چهره‌های جریان ماکسیمالیستی میلان از گروه *اقدام کمونیستی* شیفته‌ی مائوئیسم شدند، بحران در جنبش کمونیست چپ منجر به آن شد که در سال ۱۹۶۵، نام آن به «گروه‌های لنینیستی کمونیست چپ» تغییر یابد؛ همچنین روزنامه‌ی ما، *لوتتا کمونیستا*، نیز از دل همین تحول پدید آمد.^{۲۶}"

^{۲۵} تزهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی.

^{۲۶} نامه لوتتا کمونیستا به اتحاد کمونیست انترناسیونالیست.

در جمع‌بندی این بخش، به این نتیجه می‌رسیم که لوتتا کمونیستا مطلقاً ارتباطی با کمونیسم چپ تاریخی ندارد و در روند شکل‌گیری خود نیز به هیچ یک از شاخه‌های کمونیسم چپ - چه در روسیه، چه در آلمان-هلند، چه در ایتالیا و ... - ارجاعی نداده و از تجربیات تاریخی آنان نیز بهره‌ای نگرفته است. برخلاف جعلیات لوتتا کمونیستا و مترجمینی که همچون «بره‌ی مسیح» آن جعلیات را بی هیچ تردیدی باز نشر می‌دهند، کمونیسم چپ دهه‌ها پیش از کنفرانس مشترک آنارشیست‌ها با استالینیست‌های ناراضی حزب استالینیست - تحت عنوان کنگره‌ی «جنبش کمونیسم چپ» و در بستر خیزش موج انقلاب جهانی شکل گرفته بود. لوتتا کمونیستا با کلاشی سیاسی، به کلاهبرداری سیاسی دست می‌زند و کالای نامرغوب خود را به پشتوانه‌ی سابقه‌ی پرافتخار و شهرت درخشان کمونیسم چپ، تحت همین عنوان عرضه می‌کند.

شعبه روسیه

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، مترجم وب‌سایت «نقد اقتصاد سیاسی» در معرفی نشریه‌ی «لوتتا کمونیستا» اظهار داشته حزبی پیرامون آن شکل گرفته که شعباتی در دیگر کشورها دارد؛ به عبارت دیگر، کوشیده است چنین القا کند که با جریانی انترناسیونالیست روبه‌رو هستیم که در چندین کشور شعبه دارد. بی‌تردید، این واقعیت وجود دارد که «لوتتا کمونیستا» می‌کوشد در کشورهای دیگر جای پایی پیدا کند و در این زمینه نیز تا حدی موفق بوده است. اما صرفِ داشتن شعب در کشورهای مختلف، یک جریان را انترناسیونالیست نمی‌کند. «اخوان‌المسلمین» نیز شعباتی در چندین کشور دارد و حتی تلاش می‌کند وزن ایدئولوژی اخوان‌المسلمینی را بر ملی‌گرایی سنگین‌تر کند، با این حال نمی‌توان آن را - صرفاً - به دلیل داشتن شاخه‌هایی در کشورهای گوناگون - انترناسیونالیست نامید. به همین قیاس، صرفِ داشتن شعباتی در کشورهای دیگر، دلیلی بر انترناسیونالیست بودن «لوتتا کمونیستا» نیست، حتی اگر بارها بر وجود این شعبات در کشورهای مختلف تأکید شود:

"این حزب اکنون در چندین کشور اروپایی از جمله ایتالیا، فرانسه، اسپانیا،

بریتانیا، آلمان، یونان و حتی روسیه و برزیل فعال است."^{۲۷}

^{۲۷} نقد اقتصاد سیاسی.

شاخه‌ی روسی «لوتتا کمونیستا» که نام «پرومته‌ی جدید» را بر خود نهاده است، نشریه‌ای با عنوان *انترناسیونالیسم پرولتری* منتشر می‌کند. «پرومته‌ی جدید» با «صدای انترناسیونالیستی» تماس گرفت و تمایل خود را برای آشنایی با مواضع سیاسی صدای انترناسیونالیستی، به‌ویژه درباره‌ی جنگ در اوکراین، غزه و بحران پیرامون تایوان، اعلام کرد. نکته‌ی قابل توجه آن بود که در مکاتبه، اشاره‌ای به وابستگی خود به شاخه‌ی روسی «لوتتا کمونیستا» نکرد.

صدای انترناسیونالیستی اعلام کرد که خود را متعلق به سنت کمونیسم چپ می‌داند و از آن دفاع می‌کند، «خطوط اصلی مواضع» خود را، به همراه مقاله‌ای با عنوان «در دفاع از کمونیسم چپ»، برای پرومته‌ی جدید ارسال کرد. همچنین در خصوص جنگ روسیه-اوکراین (ناتو) به بیانیه‌ی مشترک گروه‌های کمونیسم چپ ارجاع داد و مجموعه‌ای از مقالات مرتبط با این جنگ را فرستاد.

پس از بررسی محتوای وب‌سایت «پرومته‌ی جدید» دریافتیم که این جریان در واقع شاخه‌ی روسی «لوتتا کمونیستا» است. ما با صراحت و شفافیت، و در عین حال با رعایت احترام، دیدگاه‌ها و برداشت‌های خود را در هر دو زمینه بیان کردیم.

موضوع نخست، کنفرانس‌های چپ‌گرایان در میلان بود. درباره‌ی این کنفرانس‌ها اعلام کردیم که این گردهمایی صرفاً تجمعی از نیروهای چپ‌گرا بوده و هیچ ارتباطی با انترناسیونالیسم پرولتری ندارد. در این خصوص چنین نوشتیم:

"شما درباره‌ی برداشت ما از کنفرانس میلان پرسیدید و اشاره کردید که، به جز خودتان و لوتتا کمونیستا، همه دیگر حاضران با برچسب «فرصت‌طلب» یا «سوسیال‌امپریالیست» معرفی شده‌اند و نوشته‌اید:

«آیا توانسته‌اید با روند جلسات کنفرانس‌های میلان آشنا شوید؟ چه نظری دارید؟ البته ما بر این باوریم که شمار قابل توجهی از سازمان‌هایی که در این کنفرانس‌ها شرکت داشتند، موضعی فرصت‌طلبانه و گاه سوسیال‌امپریالیستی دارند. تنها سازمان ما و لوتتا کمونیستا بودند که پیوسته از موضع انترناسیونالیسم پرولتری سخن گفتند.»

شما خود را کمونیست می‌دانید، اما در کنفرانسی شرکت کردید که به گفته خودتان، شرکت‌کنندگان را فرصت‌طلب یا سوسیال‌امپریالیست قلمداد می‌کنید. آیا این با اصول کمونیستی سازگار است؟ آیا لنین تاکنون در چنین کنفرانس‌هایی شرکت کرده بود؟

در نگاه ما، کنفرانس میلان به نظر می‌رسید گردهمایی‌ای از گرایش‌های متنوع چپ سرمایه باشد. برخی ممکن است تلاش کنند خود را رادیکال معرفی کنند، اما آن چه مشاهده می‌شود ارتباطی با کمونیسم و انترناسیونالیسم ندارد.^{۲۸}

^{۲۸} برگرفته از پاسخ به پرومته جدید - آوریل ۲۰۲۴

موضوع دوم لوتتا کمونیستا بود. در رابطه با لوتتا کمونیستا نیز با شفافیت توضیح دادیم که هیچ ارتباطی با کمونیسم چپ ندارد. این جریان به اشتباه و به طور غیر مسئولانه‌ای ادعا می‌کند که متعلق به کمونیسم چپ است و با این کار باعث ایجاد ابهام در مورد تاریخ و مواضع کمونیسم چپ می‌شود. صدای انترناسیونالیستی چنین نوشت:

"شما پرسیدید:

«آیا با لوتتا کمونیستا آشنا هستید؟ نظرتان درباره‌ی این سازمان چیست؟»

بله، ما با این سازمان آشنا هستیم. لوتتا کمونیستا نام روزنامه‌ای است که این گروه منتشر می‌کند، اما نام واقعی این جریان «گروه‌های لنینیستی کمونیست چپ» است. با این حال، هیچ ارتباطی با کمونیسم چپ ندارد. این جریان به اشتباه و به طور غیرمسئولانه‌ای ادعا می‌کند که متعلق به کمونیسم چپ است و با این کار باعث ایجاد ابهام در مورد تاریخ و مواضع کمونیسم چپ می‌شود. برای مثال، می‌توان به «تره‌ای درباره‌ی توسعه‌ی امپریالیستی (تره‌ای ۵۷)» نوشته‌ی آریگو چروتو اشاره کرد. جریان‌های اصلی کمونیست چپ، نظیر گرایش کمونیست/انترناسیونالیست و جریان کمونیست بین‌المللی، مقالات بسیار ارزشمندی در دفاع از کمونیسم درباره‌ی لوتتا کمونیستا منتشر کرده‌اند. در صورت لزوم، ما نیز ممکن است در آینده مقالاتی در دفاع از کمونیسم چپ درباره‌ی لوتتا کمونیستا منتشر کنیم.^{۲۹}

^{۲۹} برگرفته از پاسخ به پرومته جدید - آوریل ۲۰۲۴

پرومته‌ی جدید اعلام کرد که به زودی به مکاتبه پاسخ خواهد داد، اما پس از مدتی، به جای ارائه‌ی پاسخ، تنها لینکی به مصاحبه‌ای با یک وبسایت آنارشیست ارسال کرد. به نظر می‌رسید که اندکی منطقی‌تر اندیشیده و دریافته بود که به صلاحش است سکوت اختیار کند؛ چرا که دامن زدن به این مسائل توسط پرومته‌ی جدید می‌توانست در آن مقطع به انتشار این کتابچه بینجامد. احتمالاً پرومته‌ی جدید نمی‌خواست نقش «بره‌ مسیح» وبسایت نقد اقتصاد سیاسی را ایفا کند.

انحطاط سرمایه‌داری: تحولات استراتژیک در مبارزه طبقاتی

در اینجا لازم است بر یک نکته ضروری تأکید شود: هدف این کتابچه نه نقد و بررسی مواضع سیاسی و عملکرد «لوتتا کمونیستا»، بلکه نشان دادن این واقعیت است که «لوتتا کمونیستا» ارتباطی با کمونیسم چپ ندارد؛ جریانی صرفاً چپ‌گرا است که با کلاشی سیاسی، مواضع بنجل خود را تحت عنوان کمونیسم چپ عرضه می‌کند.

سرمایه‌داری صرفاً یک شکل تاریخی خاص از تولید اجتماعی است. پیش از آن، شیوه‌های تولیدی دیگری نیز با سطوح متفاوتی از رشد نیروهای مولد وجود داشت. ریشه این فرایند به زمانی باز می‌گردد که انسان، در چارچوب الزامات زیست طبیعی خود و برای بقا، ناگزیر بود نیروهای تولیدی خویش را پیوسته گسترش و تکامل دهد. هیچ نظام اجتماعی در دوران شکوفایی‌اش از هم نمی‌پاشد؛ فروپاشی تنها در مرحله زوال و انحطاط رخ می‌دهد، تنها در این مرحله است که نظام اجتماعی جای خود را به نظام اجتماعی عالی‌تری می‌سپارد. این قاعده در مورد سرمایه‌داری نیز صادق است.

با این توضیحات، تاریخ شیوه تولید سرمایه‌داری را می‌توان به دو دوره متمایز تقسیم کرد:

- **دوره نخست**، زمانی که بورژوازی نقشی انقلابی داشت و مناسبات تولیدی، بستر

رشد نیروهای مولد را فراهم می‌کرد.

- **دوره دوم**، زمانی که سرمایه‌داری وارد مرحله انحطاط و «عصر گندیدگی» خود

شد؛ دورانی که آغاز آن با جنگ جهانی اول مشخص می‌شود. در این مرحله، طبقه

بورژوا به نیرویی ضدانقلابی و ارتجاعی بدل می گردد. تنها در این مقطع است که شرایط مادی برای وقوع یک انقلاب اجتماعی در دوران معاصر، یعنی «انقلاب کمونیستی»، فراهم می شود.

ورود سرمایه داری به عصر انحطاط، به معنای آن است که این شیوه تولید در سراسر جهان مسلط شده و کل نظام سرمایه داری به مرحله امپریالیستی رسیده است. به بیان دیگر، همه کشورها سرمایه داری هستند و بورژوازی در هیچ یک از آنها نقش متری پیشین خود را ندارد. در این دوره، تمامی کشورها، فارغ از اندازه و قدرت شان، امپریالیستی محسوب می شوند. به این موضوع در ادامه بازخواهیم گشت.

زمانی که بورژوازی هنوز می توانست نقشی متری در جامعه ایفا کند، کمونیست ها به طور مشروط از برخی جنگ های آزادی بخش حمایت می کردند؛ زیرا این جنگ ها موجب گسترش شیوه تولید سرمایه داری می شد و بدین ترتیب زمینه را برای شکل گیری جنبش کارگری که پیش شرط ضروری سوسیالیسم است، فراهم می کرد. نمونه ی بارز آن، حمایت مارکس از جنگ داخلی آمریکا بود.

اما در عصر انحطاط سرمایه داری، که سرمایه داری به یک نظام جهانی بدل شده است، جنبش های ملی به پیاده نظامی برای کشمکش های امپریالیستی تبدیل شدند. رویدادهای پس از آن به روشنی نشان داده اند که این جنبش ها چگونه بخشی از سیاست خارجی قدرت های امپریالیستی شده و به ابزار تنش های میان آنان بدل گشته اند. کمونیسم چپ از همان دهه ی ۱۹۲۰ بر این واقعیت تأکید داشته است:

"اصلی‌ترین استدلال سیاسی‌ای که استالینیست‌ها و تروتسکیست‌ها برای توجیه حمایت طبقه‌ی کارگر از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی مطرح می‌کردند، به این معنا که بورژوازی ملی با توسعه‌ی نیروهای مولد، موجب تقویت و وحدت طبقه‌ی کارگر خواهد شد، بی‌معنا و نادرست از کار درآمده است. جنبش کمونیسم چپ از همان دهه‌ی ۱۹۲۰ با این موضع مخالفت کرده و استدلال کرده است که طبقه‌ی کارگر نباید از هیچ جناحی از بورژوازی حمایت کند، بلکه برعکس، باید بر علیه منافع آن‌ها مبارزه کند. وضعیت کنونی تأییدی است بر درستی این موضع. در نتیجه‌ی حمایت از بورژوازی‌های ملی، طبقه‌ی کارگر آفریقا دچار سردرگمی شده و در برابر حملاتی که دقیقاً از سوی همان بورژوازی ملی‌ای صورت گرفته که خود از آن حمایت کرده بود، خلع سلاح شده است."^{۳۰}

این در حالی است که «لوتتا کمونیستا» از مفاهیمی چون «مبارزات مستعمره‌ها و نیمه‌مستعمره‌ها علیه امپریالیسم»، «شورش ضد امپریالیستی مردم آفریقا»، «انقلاب ضد استعماری»، «وحدت دولت به عنوان بخشی از فرآیند انقلاب بورژوا-دموکراتیک ویتنام» و موارد مشابه سخن می‌گوید.^{۳۱} به بیان دقیق‌تر، «لوتتا کمونیستا» از رهایی ملی صحبت می‌کند، اما در قالبی با ریتوریک (بیان) رادیکال. حال آنکه در عصر انحطاط سرمایه‌داری،

^{۳۰} آفریقا، نمونه‌ای از انحطاط سرمایه‌داری.

^{۳۱} برای اطلاع بیشتر به پیوست آ که ترجمه مقاله جریان کمونیست بین‌المللی است، مراجعه شود.

بورژوازی در سراسر جهان، بدون استثنا، نیرویی ارتجاعی و ضدانقلابی است؛ زیرا سرمایه‌داری به نظامی جهانی بدل شده و هیچ بخشی از آن قادر به ایفای نقشی انقلابی در تحولات اجتماعی نیست.

در عصر شکوفایی سرمایه‌داری، زمانی که انقلاب جهانی هنوز نمی‌توانست در دستور کار طبقه کارگر قرار گیرد و امکان تحمیل رفرم‌های پایدار بر بورژوازی وجود داشت، کمونیست‌ها از طریق پارلمان برای پیشبرد مبارزه و تحقق این رفرم‌ها وارد عمل می‌شدند. آنان با وجود آگاهی از محدودیت‌های پارلمان، به‌منظور دفاع از خواسته‌های کارگران و تحمیل اصلاحات به مراکز قدرت بورژوازی، به این نهاد قدم می‌گذاشتند. کمونیست‌ها به خوبی می‌دانستند که پارلمان، طبقه کارگر را در مرزهای ملی تقسیم می‌کند و وظیفه نمایندگان پارلمانی دفاع از منافع ملت خود است؛ امری که ذاتاً با انترناسیونالیسم پروлетری در تضاد قرار دارد.

با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، عصر انقلاب‌های کمونیستی و جنگ‌های امپریالیستی آغاز شد. در عصر انحطاط سرمایه‌داری، تحمیل رفرم‌های پایدار بر بورژوازی دیگر معنای خود را از دست داد و عملاً غیرممکن شد. افزایش هزینه‌های غیرتولیدی، هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و تسلیحاتی، و گسترده‌گی هزینه‌های دستگاه دولتی و غیره، واقعیت غیر قابل انکار ناپذیری رفرم‌های پایدار در این دوران را نشان می‌دهد و مانور دادن برای اعمال اصلاحات پایدار را ناممکن می‌سازد. در چنین شرایطی، پارلمان‌های بورژوایی نقش متریقی خود را از دست دادند.

کمونیست‌ها در دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی گرد هم آمدند و با توجه به ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط و گندیدگی خود، با یک صدا اعلام کردند که عصر حاضر، عصر جنگ‌های امپریالیستی و انقلاب‌های کمونیستی است، نه عصر پارلمانتاریسم، و نوشتند:

"پارلمان وسیله‌ای برای دروغ پردازی، فریبکاری، خشونت و نق‌زدن‌های خسته‌کننده تبدیل شده است. با غارت، ویرانی، تجاوز، میلیتاریسم و ویرانیهای امپریالیسم، رفرمهای پارلمانتاریستی بدون هیچ ثبات یا اثری معنی واقعی خود را برای توده‌های کارگر از دست می‌دهد."^{۳۲}

پس از تصمیمات کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، هرگونه توهم پراکنی درباره اینکه پرولتاریا می‌تواند از طریق پارلمان بار بحران‌ها را کاهش دهد، یا هرگونه توهم پراکنی نسبت به نمایش‌های انتخاباتی و «سیرک پارلمان»، صرفاً در جهت تقویت توهمات دموکراسی بورژوایی و خاک پاشیدن به چشم کارگران است.

با این توضیحات، بینیم لوتتا کمونیستا به این موضوع چگونه می‌نگرد. لوتتا کمونیستا از منظر اصول و بر پایه تحولات سرمایه‌داری، مخالف شرکت در انتخابات نیست؛

^{۳۲} تزهائی درباره‌ی پارلمانتاریسم مصوب کنگره‌ی دوم انترناسیونال سوم

به عبارت دیگر، با نفس پارلمانتاریسم مشکلی ندارد، چرا که در چندین همه‌پرسی نیز مشارکت کرده است. اما عدم حضور در انتخابات، نه از سر نفی مطلق پارلمان، بلکه به دلیل بحران پارلمانتاریسم در شرایط نوین است. در همین زمینه، خطاب به دوستان تروتسکیست خود چنین می‌نویسد:

"در واقع، عدم مشارکت ما در انتخابات از روی اصول و پرنسپ نیست، چرا که در چندین همه‌پرسی شرکت کرده‌ایم. تحریم ما، تحریمی استراتژیک است که از درک کلیدی ما نسبت به بحران پارلمانتاریسم در شرایط نوین و متفاوت عصر دموکراسی امپریالیستی ناشی می‌شود."^{۳۳}

آریگو چروتو، بنیانگذار لوتتا کمونیستا، صریحاً اذعان می‌کند که دلیل اصلی عدم شرکت در انتخابات نه مخالفت اصولی و پرنسپ با پارلمانتاریسم، بلکه صرفاً «نارسایی تشکیلاتی» است. به بیان دیگر، اگر توان سازمانی لازم را داشتند، بی‌هیچ تردیدی در نمایش انتخاباتی بورژوازی شرکت می‌کردند. این موضع در تضاد آشکار با درک کمونیسم چپ است که پارلمان را ابزاری برای تثبیت سلطه سرمایه و خاک‌پاشی بر چشمان پرولتاریا می‌داند.

^{۳۳} برگرفته از نامه لوتتا کمونیستا.

در حقیقت، لوتتا کمونیستا با تقلیل عدم مشارکت به سطح «مشکل سازمانی»، عملاً پذیرش پارلمانتاریسم را اعلام می‌کند و تنها به دلیل ضعف عملی از آن کنار می‌نشیند. معنای روشن این موضع آن است که اگر روزی این «نارسایی» برطرف شود، شرکت در انتخابات نیز «مشروع» قلمداد خواهد شد. چنین نگرشی چیزی جز تداوم توهم پراکنی در میان کارگران نیست.

از سوی دیگر، هدف اعلام شده لوتتا کمونیستا در کارزارهای انتخاباتی، یعنی «مداخله تبلیغاتی و معرفی خود»، در عمل چیزی جز گرم کردن تنور انتخاباتی بورژوازی و دامن زدن به توهم دموکراسی و ایجاد ابهام در صفوف پرولتاریا نیست. کارگری که باید با نیروی انقلابی خود نظام سرمایه‌داری را درهم بشکند، در این نگاه به تماشاگر منفعل یک نمایش انتخاباتی فروکاسته می‌شود. و بدتر از آن، تمامی این مواضع ارتجاعی به نام سنت کمونیسم چپ توجیه و عرضه می‌گردد:

"مسئله‌ی انتخاباتی. با توجه به تحلیل شرایط مادی موجود و با توجه به نارسایی تشکیلاتی جنبش ما، دخالت مستقیم ما در انتخابات سیاسی بعدی منتفی است. با کنار گذاشتن امکان ارائه فهرست‌هایی که می‌توانند حداقل موفقیت سیاسی را به دست آورند، با کنار گذاشتن تاکتیک حمایت از فهرست‌های دیگر، با کنار گذاشتن تاکتیک حمایت از برخی عناصر فهرست‌های دیگر، با کنار گذاشتن امکان ارائه‌ی فهرست‌های ما در حوزه‌های انتخابیه، چیزی جز تاکتیک امتناع از

انتخابات برای کمونیسم چپ باقی نمی‌ماند. تاکتیک کناره‌گیری از انتخابات، هدفی بی‌واسطه نیست، بلکه هدف آن باید مداخله‌ی تبلیغاتی در کارزار انتخاباتی، ترویج شعارها و مواضع ایدئولوژیک و سیاسی ما باشد. تبلیغات ما بیش از آن که تحریک به رأی‌ندادن باشد شناساندن سازمان ما، ویژگی‌های تئوریک و سیاسی آن و جلب حداکثر توجه و بحث پیرامون آن خواهد بود.^{۳۴}

^{۳۴} ترهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی.

وارونگی مبارزه طبقاتی و اتحادیه‌های کارگری

چپ‌گرایان از منظر طبقاتی قادر به توضیح این موضوع نیستند که چرا زمانی اتحادیه‌های کارگری، تشکل‌های واقعی طبقه کارگر بودند و چرا مارکس و بین‌الملل اول آن‌ها را ابزار مبارزه‌ی طبقه کارگر می‌دانستند. اما با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، چرا اتحادیه‌های کارگری در دولت سرمایه ادغام شدند و این ادغام چگونه صورت گرفت؟^{۳۵} چپ‌گرایان با چنگ زدن به اظهارات مارکس در دوران رشد سرمایه‌داری، آن‌ها را به عصر انحطاط سرمایه‌داری تعمیم می‌دهند^{۳۶} و دستاویزی برای دفاع از اتحادیه‌های ضد کارگری در عصر کنونی قرار می‌دهند.

در دوره‌ای که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هنوز سراسر جهان را دربر نرفته بود و بورژوازی همچنان نقشی مترقی در جامعه ایفا می‌کرد، میان مبارزه‌ی سیاسی و مبارزه‌ی اقتصادی تفکیک وجود داشت. اتحادیه‌ها عمدتاً سازمان‌هایی اقتصادی به شمار می‌رفتند و مبارزه‌ی سیاسی بر عهده‌ی حزب بود که آن را عمدتاً از طریق پارلمان پیش می‌برد.

^{۳۵} این مسئله به‌طور مفصل و در بستر تاریخی خود در کتاب **چپ‌گرایی در نقش شوراگرایی دگرپرسی** یافته مورد بررسی قرار گرفته است.

^{۳۶} برای مثال در فوروم گرایش کمونیست انترناسیونالیست مباحثی مطرح شده است که در آن، لوتتا کمونیستا در مقالات خود به نوشته‌های مارکس و انگلس درباره‌ی وضعیت سیاسی و روابط میان دولت‌های اروپایی در دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ میلادی استناد می‌کند؛ نوشته‌هایی که عمدتاً در نشریات بورژوایی منتشر شده‌اند، اما از مضمون اصلی خود جدا شده و خارج از بسترشان مورد استفاده قرار گرفته‌اند. برای اطلاع بیشتر به پیوست ب مراجعه شود.

اتحادیه‌ها به منزله‌ی مدرسه‌ای برای مبارزه عمل می‌کردند و خودِ مبارزه نیز مدرسه‌ای برای کمونیسم به حساب می‌آمد. اصلاحات در این دوره فرصتی بود برای طبقه‌ی کارگر تا بهبود نسبی در شرایط زندگی خویش در جامعه‌ی سرمایه‌داری به دست آورد. در نتیجه، جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌توانست از رهگذر مبارزات روزمره، سیمایی انسانی‌تر به خود بگیرد.

با این حال، تفکیک مبارزه‌ی سیاسی از مبارزه‌ی اقتصادی، به تدریج زمینه‌ی ادغام اتحادیه‌ها در ساختار دولت سرمایه را فراهم ساخت. با آغاز جنگ جهانی اول و ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط خود، احزاب سوسیال دموکرات به اردوگاه سرمایه پیوستند و اتحادیه‌ها به بازوی ارائه‌ی خدمات و بسیج کارگران برای دولت سرمایه بدل شدند. بسیج کارگران توسط اتحادیه‌ها برای جنگ‌های امپریالیستی به روشنی نشان داد که اتحادیه‌های کارگری دیگر تشکلهای مستقل کارگری نیستند، بلکه بخشی از دولت سرمایه در محل کار به شمار می‌آیند.

در جریان انقلاب آلمان - به عنوان بخشی از انقلاب جهانی - اتحادیه‌های کارگری نقش خود را در سرکوب نبردهای کارگری آشکار ساختند؛ فصلی خونین که درس‌های فراموش‌نشده‌ای برای طبقه‌ی کارگر بر جای گذاشت. در نوامبر ۱۹۱۸، اتحادیه‌های کارگری آلمان با تشکیل گاردی ضدانقلابی در حمایت از «ابرت (Ebert)»، و با توهم پراکنی درباره‌ی «دولت کارگری»، به سرکوب مستقیم کارگران دست زدند.

ادغام دائمی اتحادیه‌ها در دولت سرمایه، برای بورژوازی همواره اهمیتی ویژه داشته است؛ زیرا از یک سو امکان نفوذ ایدئولوژی بورژوایی در میان طبقه‌ی کارگر را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، به واسطه‌ی ارتباط نزدیک لایه‌های پایینی اتحادیه با کارگران در محل کار، ابزار کنترل و مهار آنان به شمار می‌رود. ایفای نقش پلیس، یعنی ارائه‌ی خدمات فردی از یک سو و از سوی دیگر سرکوب کارگران، بخشی جدایی‌ناپذیر از وظایف اتحادیه‌ها شده است.

یکی از نمونه‌های اخیر آن نه در یک دیکتاتوری بلکه در «دموکراتیک‌ترین» شکل دولت بورژوایی، یعنی در بریتانیا رخ داد: بزرگ‌ترین اتحادیه یعنی یونایت (Unite) فهرست سیاهی از کارگران تهیه کرد و در اختیار کارفرمایان گذاشت؛ در این فهرست، کارگرانی که از نظر سیاسی «نامناسب» تشخیص داده شده بودند، برای استخدام ممنوع اعلام می‌شدند تا «امنیت تولید و صنعت» تضمین گردد!^{۳۷}

در شرایط رکود مبارزه‌ی طبقاتی، اتحادیه‌ها با تهیه‌ی فهرست‌های سیاه از کارگران معترض، می‌کوشند از طریق بیکاری‌های طولانی مدت روحیه و اعتماد به نفس آنان را در هم بشکنند. در شرایط حاد مبارزه‌ی طبقاتی نیز، اتحادیه‌ها با زیر سؤال بردن مستقیم

^{۳۷} کارمندان اتحادیه یونیت لیستی سیاهی از کارگران تهیه کرده بودند که بیش از ۳۲۰۰ کارگر را شامل می‌شد و در رابطه با ۴۰ شرکت تهیه شده بود. مقامات اتحادیه، کارگران را در لیست سیاه خود به سه گروه «میلیتانت»، «دردسر ساز» و «هشدار و مواظب باش» تقسیم کرده بودند. نتیجه لیست سیاه منجر به این شده بود که بسیاری از کارگران مدت‌های طولانی را بیکار بمانند. بیکاری طولانی مدت مشکلات دردناکی را برای این کارگران در کشور دمکرات بریتانیا به بار آورده بود. گزارش روزنامه گاردین را می‌توانید در پیوند گاردین بخوانید: [گاردین](#).

کارگران انقلابی، عملاً در نقش پلیس ظاهر می‌شوند. آنان رزمنده‌ترین کارگران را با تهمت، افترا و حتی معرفی به‌عنوان مأمور پلیس سیاسی بی‌اعتبار می‌سازند تا مبارزه‌ی طبقاتی تضعیف شود. و هرگاه ضرورت ایجاد کند، همانند تجربه‌ی انقلاب آلمان، با تشکیل گاردهای ویژه به سرکوب مستقیم کارگران نیز دست می‌زنند.

اتحادیه‌های کارگری در عصر انحطاط سرمایه‌داری به نهادهایی عظیم و بوروکراتیک بدل شده‌اند که همانند دستگاه‌های دولتی عمل می‌کنند؛ با کارمندانی که در اختیار دارند تمامی ابزار قدرت - از سرمایه و منابع مالی تا رسانه‌ها، تبلیغات و شبکه‌های سازمانی - را به خدمت گرفته‌اند. این اتحادیه‌ها به‌ویژه در کشورهای متروپل، خود از سهام‌داران اصلی شرکت‌های بزرگ به شمار می‌روند و نقشی تعیین‌کننده در تداوم استثمار طبقه‌ی کارگر ایفا می‌کنند. درآمدهای کلان و نجومی این اتحادیه‌ها چیزی جز مازاد حاصل از استثمار کارگران نیست.

مارکس پس از تجربه‌ی کمون پاریس به این نتیجه رسید که طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند دولت بورژوازی تسخیرشده را به خدمت خود بگیرد، بلکه باید آن را درهم بشکند. همین اصل در مورد اتحادیه‌های کارگری نیز صدق می‌کند. ایده‌ی "تسخیر اتحادیه‌های کارگری از درون"، پاکسازی رهبران فاسد و جایگزینی آنان با رهبران انقلابی، چیزی جز توهم‌پراکنی نیست. پانه‌کوک در اثر ارزشمند خود با عنوان *انقلاب جهانی و تاکتیک کمونیستی*، که حدود یک قرن پیش نگاشته شد، در مورد ماهیت و کارکرد اتحادیه‌های کارگری چنین می‌نویسد:

"آنچه را که مارکس و لنین بارها و بارها دربارهٔ دولت گفتند. اینکه دولت را با وجود یک دموکراسی رسمی نمی‌توان بعنوان وسیله‌ای برای انقلاب پرولتری بکار گرفت، دربارهٔ اتحادیه‌ها نیز صدق می‌کند. نیروی ضد انقلابی اتحادیه را نه می‌توان منکر شد و نه می‌توان با تغییر رهبری آن، با جانشین کردن نمایندگان «چپ» یا «انقلابیون» به جای رهبری ارتجاعی، آنرا به کنترل درآورد. این فرم خود تشکیلات است که توانائی توده‌ها را تنزل می‌دهد و مانع از آن می‌گردد که آنرا بعنوان وسیله ای برای نیاز خود بکار گیرند."

این یک واقعیت انکارناپذیر است که در خیزش‌های بزرگ طبقاتی، اتحادیه‌های کارگری نخستین سنگرهایی خواهند بود که طبقه‌ی کارگر به تسخیر آنها برمی‌خیزد. خشم و نفرت کارگران در جدال‌های طبقاتی نسبت به اتحادیه‌ها کمتر از کارفرمایان نیست. تنها کافی است به نمونه‌ای مشخص اشاره کنیم: پس از آن که اتحادیه‌ها اعتراضات کارگری را در صنایع فلز در ترکیه به شکست کشاندند، کارگران با صراحت اعلام کردند که پیش از رویارویی با کارفرما، باید ابتدا با اتحادیه تسویه حساب کنند:

"اعتصاب خودجوش و وحشی^{۳۸} کارگران فلز در کارخانه چیمساتاش در مرسین در ژانویه ۲۰۲۲ که با کمک اتحادیه‌ها سرکوب شد. مبارزات این کارگران

^{۳۸} اعتصاب کارگری که خارج از کنترل اتحادیه‌های کارگری انجام گیرد، «اعتصاب وحشی» قلمداد می‌شود.

می‌توانست الگویی برای سایرین باشد، اما اتحادیه‌های کارگری برای سرکوب آنها وارد عمل شدند. در نبود کمیته‌ای مستقل، مسئولین اتحادیه مانند مهمت کورت موفق شدند ابتکار عمل را از دست کارگران خارج کرده و در دست اتحادیه قرار دهند. پس از به شکست کشاندن اعتراضات کارگری توسط اتحادیه، کارگران می‌گفتند که باید ابتدا با اتحادیه تسویه حساب کنند، پیش از آنکه با کارفرما مواجه شوند.^{۳۹}

پس از بررسی اتحادیه‌های کارگری از چشم‌انداز تاریخی و با اتکا به استدلالات مارکسیستی در مورد چگونگی تحول آن‌ها در بستر تاریخ سرمایه‌داری، اکنون ببینیم بنیان‌گذار لوتتا کمونیستا، چروتو، در برابر مواضع کمونیسم چپ چه دیدگاه و افقی را در رابطه با اتحادیه‌های کارگری مطرح کرده است:

"چروتو آن گروه‌های کمونیسم چپ، وارثان بوردیگسم، را که دوره ضدانقلابی را مانعی برای هرگونه اقدام اتحادیه‌ای می‌دانستند، مورد انتقاد قرار داد. از آنجا که این گروه‌ها اتحادیه‌های کارگری را کاملاً درهم تنیده و تحت کنترل «دو بلوک» می‌پنداشتند، در نهایت هرگونه تعهد و فعالیت نیروهای مبارز درون آنها را رد کردند. در مقابل، چروتو مداخله در اتحادیه‌های کارگری را وظیفه‌ای دائمی برای

^{۳۹} نه اردوغان، نه امام‌اوغلو، مبارزه طبقاتی تنها اقی پیش رو!

حزب می‌دانست، هرچند کاملاً آگاه بود که این مداخله به چرخه سرمایه‌داری وابسته است.^{۴۰}

چروتو از این موضوع ناراضی بود که گروه‌های کمونیست چپ^{۴۱} وارد فعالیت‌های اتحادیه‌ای نمی‌شوند و حضور در درون اتحادیه‌ها را رد می‌کنند، با این که او کاملاً آگاه بود هر گونه دخالت در اتحادیه‌ها همچنان تابع چرخه سرمایه‌داری است و در عمل به خدمت انباشت سرمایه در می‌آید و به استثمار هرچه بیشتر کارگران منتهی خواهد شد. در مقابل چروتو اظهار می‌داشت که کمونیست چپ، البته منظور او از کمونیست چپ، نه کمونیست چپ حقیقی نیست، بلکه کمونیست چپ جعلی، یعنی لوتتا کمونیستا، باید خود را در درون اتحادیه‌های کارگری سازماندهی کند، چرا که او ادعا می‌کرد در درون کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا جریانی با ماهیت انقلابی وجود دارد. او همچنین برای تقویت جریان انقلابی توصیه می‌کند که لوتتا کمونیستا با آنارشیست‌ها (سنت پیشین لوتتا کمونیستا) مذاکره کند تا با اتحاد احتمالی، یک اقلیت انقلابی واحد در درون کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا شکل گیرد:

"کمونیسم چپ باید جریان اتحادیه‌ی کارگری خود را درون کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا سازماندهی کند و از همه‌ی ابتکارات و همه‌ی ابزارها برای حمایت

^{۴۰} زندگینامه چروتو.

^{۴۱} در اینجا چروتو به اشتباه و برای ابهام‌آفرینی کمونیست چپ را «وارثان بوردیگسم» خطاب می‌کند.

از سازمان استفاده کند (از رای گیری ها و کنفرانس های اتحادیه، انتصاب نمایندگان کارگران در اتحادیه، بولتن اتحادیه و غیره). با توجه به ماهیت تنها جریان سندیکایی انقلابی موجود در کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا، کمیته های دفاع سندیکایی، کمونیسم چپ باید با رفقای آنارشیست مذاکره کند تا با اتحاد احتمالی، یک جریان واحد اقلیت انقلابی درون کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا تأسیس شود.^{۴۲۱}

چروتو مشخص نمی کند که چگونه در درون کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا می تواند جریانی سندیکایی با ماهیت انقلابی وجود داشته باشد. منظور از ماهیت انقلابی این است که جریان مورد نظر باید مخالف سرمایه داری باشد و با تکیه بر انقلاب اجتماعی در پی نابودی سرمایه داری و بردگی مزدی برآید و در عوض، اجتماعی شدن ابزار تولید و نهادهای جامعه را مطالبه کند. اما چروتو مفهوم مبارزه ی طبقاتی را مخدوش کرده و توصیفی سرمایه پسند از آن ارائه می دهد. در برداشت او، مبارزه ی طبقاتی در ورود هسته های لوتتا کمونیستا به درون کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا و دامن زدن به مبارزات اتحادیه ای معنا پیدا می کند؛ چیزی مشابه آنچه احزاب سوسیال دموکرات اروپایی عرضه می کنند، با این تفاوت که چروتو آن را در پوشش یک ریتوریک رادیکال بیان می نماید:

^{۴۲} ترهایی در باب توسعه ی امپریالیستی.

"هسته‌های کمونیست چپ باید وارد عمل شوند و متناسب با نیروی خود، مبارزه‌ی طبقاتی را تشویق کرده و به توسعه‌ی آن کمک کنند. شکل مداخله‌ها عملی کاملاً تشکیلاتی است: این مداخله‌ها می‌توانند درون گروه‌های سیاسی خاص یا در جریان‌های سندیکایی سازماندهی شده درون کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا (CGIL) صورت گیرند."^{۴۳}

پیش‌تر اشاره شد که چروتو برداشتی سرمایه‌پسند و سوسیال‌دموکراتیک، اما با ریتوریک رادیکال از مبارزه‌ی طبقاتی ارائه می‌دهد. مترجم وب‌سایت «نقد اقتصاد سیاسی» نیز همین برداشت را بازتولید کرده است. «لوتتا کمونیستا» برای تقویت و گسترش خود، شبکه‌ای از «باشگاه‌های کارگران انترناسیونالیست» را سازمان‌دهی کرده که وظیفه‌ی تبلیغ و عضوگیری از طریق فروش نشریه^{۴۴} در محل‌های کار، مدارس، دانشگاه‌ها و محلات

^{۴۳} تزهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی.

^{۴۴} برای اطلاع بیشتر از چگونگی و شیوه‌ی فروش لوتتا کمونیستا می‌توان به مباحث جاری در فروم گرایش کمونیست انترناسیونالیست مراجعه کرد. تنها ذکر این نکته ضروری است که به‌نظر می‌رسد لوتتا کمونیستا و شعبه‌های آن – برای مثال شعبه‌ی روسیه – به مالکیت معتقد هستند، چراکه وب‌سایت خود را به‌گونه‌ای طراحی کرده‌اند که امکان دانلود و کپی کردن مطالب وجود ندارد.

به باور ما، حق تکثیر (کپی‌رایت) یک حق بورژوازی است و معنای آن چیزی جز دفاع از مقدس‌ترین اصول نظام سرمایه‌داری، یعنی حق مالکیت، نیست. کمونیست‌ها به هیچ یک از اشکال مالکیت باور ندارند. به همین دلیل، در هیچ یک از نشریات، متون یا وب‌سایت‌های کمونیست‌های چپ، عبارتی تحت عنوان «حق تکثیر (کپی‌رایت)» یافت نمی‌شود؛ در حالی که تمامی محافل راست و چپ سرمایه‌داری بر درج حق تکثیر در سایت‌ها و نشریاتشان تأکید می‌کنند. کوبیدن مهر حق تکثیر (کپی‌رایت) بر متون انقلابی و کمونیستی در تناقض با نخستین وظیفه‌ی کمونیست‌ها است؛ یعنی تلاش خستگی‌ناپذیر در اشاعه و گسترش افکار کمونیستی و انترناسیونالیستی. صدای انترناسیونالیستی هرگز بر متون خود مهر حق تکثیر نمی‌زند. برای آگاهی بیشتر، به مقاله‌ی «حق تکثیر (کپی‌رایت) و موضع انترناسیونالیستی» مراجعه شود.

کارگری را بر عهده دارند. به بیان دیگر، این جریان گسترش سازمانی و نفوذ خود را از مسیر اتحادیه‌های کارگری اروپا دنبال می‌کند و همین گسترش سازمانی و نفوذ از طریق اتحادیه‌ها را نیز شکل واقعی مبارزه‌ی طبقاتی قلمداد کرده است؛ مبارزه‌ای که به باور آنان توانسته است به موضع‌گیری انترناسیونالیستی طبقه‌ی کارگر در جریان جنگ منجر شود.

مترجم مدعی است که در سایه‌ی نفوذ اهرم‌های لوتتا کمونیستا، یعنی باشگاه‌های کارگری آن، «کمیت‌ی هماهنگی» میان سه سندیکای بزرگ در حوزه‌ی کارگران صنعت فولاد در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا شکل گرفته است. به گفته‌ی او، این کمیت‌ی هماهنگی توانسته در برابر جنگ، موضعی انترناسیونالیستی علیه هر دو طرف درگیری اتخاذ کند؛ برای مثال، در قبال جنگ اوکراین. او چنین نوشته است:

"در کنار فعالیت‌های مطالعاتی و نظری، این حزب شبکه‌ای از «باشگاه‌های کارگران انترناسیونالیست» را سازماندهی کرده است که وظیفه‌ی تبلیغ و عضوگیری از طریق فروش نشریه در محل‌های کار، مدارس، دانشگاه‌ها و محلات کارگری و برگزاری جلسات تحلیلی را بر عهده دارند. اعضای این باشگاه‌ها نفوذ زیادی در سندیکاهای بزرگ اروپایی (مانند CGIL در ایتالیا و CGT در فرانسه) دارند و حتی توانسته‌اند کمیت‌ی هماهنگی بین سه سندیکای بزرگ در حوزه‌ی کارگران صنعت فولاد در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا تشکیل دهند که برای مثال در قبال جنگ اوکراین موضعی انترناسیونالیستی علیه هر دو طرف جنگ اتخاذ کرده است.^{۴۵}

^{۴۵} نقد اقتصاد سیاسی.

پیش تر توضیح دادیم که ادغام اتحادیه‌ها در ساختار دولت سرمایه همواره برای بورژوازی اهمیتی استراتژیک داشته است. دلیل آن روشن است: لایه‌های پایینی اتحادیه‌ها به واسطه‌ی تماس مستقیم با کارگران در محیط‌های کار، نخستین کسانی هستند که از تغییرات و تحرکات طبقه‌ی کارگر آگاه می‌شوند. این دسترسی زودهنگام به اطلاعات، به بورژوازی امکان می‌دهد تا سیاست‌هایی برای مهندسی و کانالیزه کردن خشم و مطالبات کارگران طراحی کند. نمونه‌ی بارز این روند، برنامه‌ریزی اعتصابات کنترل‌شده توسط اتحادیه‌هاست؛ زمانی که خشم و نارضایتی کارگری در اوج خود قرار دارد، این اعتصابات تحت کنترل اتحادیه به عنوان ابزاری برای تخلیه‌ی انرژی طبقاتی و هدایت آن در چارچوبی قابل مدیریت به کار گرفته می‌شوند. به بیان دیگر، اتحادیه‌ها در عمل به ابزار سیاسی و عملیاتی بورژوازی برای مدیریت، کانالیزه کردن و محدودسازی اعتراضات طبقاتی بدل می‌شوند.

این مسئله در مورد جنگ روسیه - اوکراین (ناتو) و به ویژه نسل‌کشی غزه توسط اسرائیل نیز صادق است. اتحادیه‌های کارگری به خوبی درک می‌کنند که زمانی که دولت‌های سرمایه‌داری به اقتصاد جنگی روی می‌آورند و بودجه‌ی جنگی (بودجه دفاعی) خود را افزایش می‌دهند، تا جایی که طبق برنامه قرار است تا سال ۲۰۳۵ این بودجه به ۵ درصد تولید ناخالص داخلی ارتقا یابد، پیامد آن چیزی جز تحمیل سیاست‌های ریاضتی نیست. چنین سیاستی تنها از طریق فداکاری‌های اجباری و محدودسازی مطالبات کارگران و زحمتکشان، آن گونه که دولت‌های بورژوازی طلب می‌کنند، امکان‌پذیر می‌شود.

اگرچه تاکنون اعتراضات جدی از سوی طبقه‌ی کارگر اروپا علیه سیاست اقتصاد جنگی دولت‌های اروپایی صورت نگرفته است، اما کارگران در زندگی روزمره‌ی خود آثار و عواقب سیاست‌های ریاضتی را به روشنی مشاهده می‌کنند. نارضایتی در حال شکل‌گیری است و امکان بروز مبارزات مستقل کارگری بر پایه‌ی زمین‌طبقاتی روز به روز افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی اهمیت نقش اتحادیه‌های کارگری برجسته‌تر می‌شود. همان‌طور که در جریان بحران‌ها یا اجرای سیاست‌های ریاضت اقتصادی بورژوازی، اتحادیه‌های کارگری تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا با توسل به اعتراضات برنامه‌ریزی‌شده، اعتصابات محدود و تحت کنترل، و سایر اشکال اعتراض قانونی، خشم نهفته و نارضایتی کارگران را در مجرای اتحادیه‌ای و مدیریت شده هدایت کنند؛ به گونه‌ای که از شکل‌گیری یک جهت‌گیری اصیل طبقاتی و برخاسته از متن واقعی مبارزه‌ی کارگری جلوگیری شود.^{۴۶} همین رویکرد در مواجهه با جنگ نیز اعمال می‌شود: اتحادیه‌ها با در نظر گرفتن شرایط مشخص، سطح نارضایتی و مبارزه‌طلبی کارگران و سایر عوامل، اقداماتی کنترل‌شده را در پیش می‌گیرند و آن‌ها را کانالیزه می‌کنند تا در مسیر شکل‌گیری آگاهی طبقاتی پرولتری مانع تراشی کنند.

^{۴۶} در این‌جا اگر از بُعد نظری و تئوریک مسئله صرف‌نظر کرده و تنها به عملکرد اتحادیه‌های کارگری بپردازیم، می‌توان به چند نمونه‌ی مشخص و عینی در اشاره کرد:

- نارضایتی گسترده کارگران خدمات عمومی در کانادا و مانور اتحادیه کارگری برای تخلیه نارضایتی کارگران
- نارضایتی گسترده کارگران در راه‌آهن کانادا و مانور اتحادیه کارگری برای تخلیه نارضایتی کارگران
- سه روزی که جزیره امن سرمایه‌داری را لرزاند

این مسئله در رابطه با نسل کشی غزه حتی بیش از جنگ روسیه - اوکراین (ناتو) اهمیت دارد. با وجود تلاش های گسترده ی رسانه ها، مطبوعات و ایدئولوگ های بورژوازی برای مهندسی افکار عمومی، توجیه اقدامات اسرائیل تحت عنوان «حق دفاع از خود» و ارائه ی روایت های تحریف شده، میلیون ها کارگر و مردم عادی در سراسر جهان از نسل کشی و توحش جاری در غزه ابراز انزجار و نارضایتی می کنند.

بورژوازی اروپا بیش از هر بورژوازی دیگری با حيله گری و ریاکاری عمل می کند و برای مسموم کردن دشمن طبقاتی خود، یعنی پرولتاریا، نهایت تلاش را به کار می گیرد. این بورژوازی با فریب کاری اهداف امپریالیستی خود را دنبال می کند. از آن جا که کارگران و توده های مردم روزبه روز بیشتر نسبت به مهندسی افکار عمومی و شست و شوی مغزی رسانه های رسمی بدبین می شوند، نگرانی اصلی بورژوازی اروپا واکنش احتمالی طبقه ی کارگر خود این قاره است.

اقدامات ضداسرائیلی برخی اتحادیه های کارگری اروپا، مانند کنفدراسیون عمومی کار (CGT)، کنفدراسیون عمومی کار - نیروی کارگران (FO) و دیگر اتحادیه ها، بیش از آن که بازتاب موضعی رادیکال و پرولتری باشد، ابزاری است برای مهار و تخلیه ی کنترل شده ی خشم کارگران و هدایت این نارضایتی به کانال های تحت کنترل. به بیان دیگر، این واکنش ها، به ویژه از سوی جناح هایی از چپ سرمایه که با ریتوریک «انترناسیونالیستی» سخن می گویند، تلاشی است برای ایجاد ابهام و انحراف در روند شکل گیری آگاهی طبقاتی پرولتری در بستر بحران و جنگ.

با توجه به فعالیت‌های ضد جنگ تروتسکیست‌ها و نفوذ آن‌ها در اتحادیه‌ها، به‌ویژه در اتحادیه‌ی نیروی کارگران، همچنین نقش جریان لوتتا کمونیستا در اتحادیه‌های کارگری و پیوندهای دیرین این دو جریان با یکدیگر، می‌توان دید که چگونه با بهره‌گیری از ریتوریک «انترناسیونالیستی» یکدیگر را تکمیل می‌کنند. چنین رویکردی در حقیقت در خدمت نوعی «سرکوب نرم» علیه طبقه‌ی کارگر است تا مانع شود اعتراضات علیه نسل‌کشی در غزه به موضعی واقعاً طبقاتی و ریشه‌ای ارتقا یابد و به رشد آگاهی پرولتری بینجامد.

چرا که اگر آگاهی طبقاتی کارگران به سوی شکست‌طلبی انقلابی جهت‌گیری کند، یعنی زمانی که کارگران دریابند دشمن اصلی در همه جا در خانه است: در پاریس، مسکو، لندن و دیگر مراکز سرمایه، بورژوازی، به‌ویژه در کشورهای غربی، با چالشی جدی و مستقیم روبه‌رو خواهد شد. واقعیت این است که نه تنها دولت اسرائیل، بلکه تمام نظام سرمایه‌داری جهانی مسئول نسل‌کشی در غزه است.^{۴۷} از همین‌رو، تلاش اتحادیه‌ها و جریان‌های گوناگون چپ سرمایه برای مهار اعتراضات، چیزی جز کوششی سازمان‌یافته برای جلوگیری از شکل‌گیری آگاهی طبقاتی پرولتری نیست. هدف آن‌ها این است که مبارزات کارگران و خشم عمومی در چارچوب «اعتراض مدیریت‌شده» محدود بماند و به مبارزه‌ای ریشه‌ای علیه کلیت سرمایه ارتقا نیابد.

^{۴۷} برای اطلاع بیشتر به مقاله «نسل‌کشی در غزه، محصول توحش سازمان‌یافته سرمایه‌داری جهانی» مراجعه شود.

مسخ همبستگی انترناسیونالیستی

مبارزه پرولتاریا، همچون مبارزه همه‌ی طبقات استثمار شده، زاییده شرایط زندگی و کار آنان است. کارگران هنگامی که با فشارها و ستم طبقه‌ی حاکم روبه‌رو می‌شوند، ناچار به واکنش هستند. اما تفاوت اساسی آن‌ها با دیگر طبقات ستم‌دیده در طول تاریخ این است که مبارزه‌شان بیش از هر چیز ماهیتی آگاهانه دارد. پیشرفت این مبارزه حاصل تجربه‌ها و بلوغ سیاسی طبقه‌ی کارگر است؛ به همین دلیل سازمان‌های پرولتری تفاوتی ماهوی با تشکلهای طبقات ستم‌دیده‌ی پیشین دارند.

در گذشته‌های دور، همبستگی بین انسان‌ها بیشتر از روی غریزه و طبیعی بود. اما هرچه جامعه پیچیده‌تر شد و تضادهای جامعه بیشتر شد، انسان‌ها برای ایجاد همبستگی نیازمند آگاهی و فهم بیشتری شدند. همبستگی همان نیرویی است که افراد را کنار هم قرار می‌دهد و آن‌ها را یکپارچه می‌کند. در این میان، پرولتاریا تنها طبقه‌ای در تاریخ بشر است که همزمان استثمار شده و ماهیتی انقلابی دارد. در سراسر تاریخ جوامع طبقاتی، این طبقه یگانه نیرویی بوده که توان ایجاد همبستگی واقعی طبقاتی را داشته است. طبقات حاکم همواره استثمارگر بوده‌اند و اتحادشان چیزی جز ائتلافی موقت برای حفظ قدرت نبوده است. طبقات فرو دست گذشته نیز، هرچند گاه متحد می‌شدند، اما همبستگی آن‌ها پراکنده، مقطعی و فاقد اهداف درازمدت طبقاتی بود. بر خلاف آن‌ها، پرولتاریا می‌تواند

همبستگی ای آگاهانه و با افق دراز مدت طبقاتی بسازد؛ زیرا شرایط مشترک زندگی و کار، آن را به سوی اهداف جمعی و طبقاتی سوق می‌دهد.

با ظهور طبقه‌ی کارگر به عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی، ضرورت همبستگی طبقاتی نیز در پاسخ به شرایط دشوار زندگی و مبارزه‌ی روزمره پدیدار شد. این همبستگی به تدریج به سنتی پایدار در میان کارگران تبدیل شد و زمینه‌ی اعتماد متقابل میان آنان را فراهم آورد. در این مرحله‌ی تاریخی، کارگران هنوز تجربه‌ی گسترده‌ای از خیانت، بی‌اعتمادی یا تفرقه نداشتند و بورژوازی نیز نتوانسته بود به طور جدی این همبستگی نوپا را تضعیف کند. همین ویژگی، نیروی امیدوارکننده‌ای به مبارزه‌ی کارگران بخشیده بود.

با ورود سرمایه‌داری به دوران انحطاط خود، که نشانه‌ی بارز آن جنگ جهانی اول بود، برای نخستین بار همبستگی طبقاتی به شدت آسیب دید. طبقه‌ی کارگر در این مقطع طعم خیانت را چشید و اعتمادش به سازمان‌های کارگری و به تبع آن همبستگی طبقاتی خدشه‌دار شد. تا پیش از جنگ، احزاب سوسیال دموکرات احزاب کارگری به شمار می‌رفتند و اتحادیه‌های کارگری ابزار مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شدند. اما با آغاز جنگ، احزاب سوسیال دموکرات اروپا به همبستگی طبقاتی خیانت کردند و کارگران را به سوی کشتار امپریالیستی کشاندند. اتحادیه‌های کارگری نیز نه تنها در بسیج کارگران برای جنگ امپریالیستی نقش ایفا کردند، بلکه در سرکوب اعتراضات کارگری نیز مشارکت داشتند. در چنین شرایطی، کارگران به طور مستقیم و در زندگی روزمره‌ی خود خیانت به همبستگی طبقاتی را تجربه کردند.

دوره‌ی موج انقلاب جهانی میان سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ تا حدی توانست تجربه‌ی خیانت به همبستگی طبقاتی را جبران کند، اما شکست موج انقلاب جهانی و عروج ضد انقلاب بار دیگر همبستگی پرولتری را به شدت تضعیف کرد. شریف‌ترین کمونیست‌ها به نام کمونیسم سرکوب شدند و کارگران این بار با نام «سوسیالیسم» به جنگ‌های امپریالیستی کشانده شدند؛ در نتیجه، همبستگی پرولتری دوباره خدشه‌دار شد. در این مقطع، گرچه کمونیست‌های چپ در انزوای کامل پرچم همبستگی طبقاتی را برافراشته نگاه داشتند، اما دفاع آنان پژوهاکی جدی در درون طبقه‌ی کارگر نمی‌یافت. به بیان دیگر، در انتقال تجربه و درس‌های همبستگی پرولتری از نسل‌های پیشین به نسل‌های بعدی وقفه‌ای جدی ایجاد شد. در چنین شرایطی، ضد انقلاب استالینیستی تأثیرات ویرانگری بر همبستگی پرولتری طبقه‌ی کارگر بر جای گذاشت.

با سازمان‌یابی و پیشروی دوباره‌ی کمونیسم چپ در سطح جهانی، بازگشت به همبستگی طبقاتی پرولتری و تجربه‌های آن اهمیتی اساسی پیدا کرد؛ زیرا لازم بود این میراث از زیر انبوهی وارونه‌سازی‌ها، تحریف‌ها و جعلیات بیرون کشیده شود تا درس‌ها و تجربه‌های تاریخی به نسل‌های بعدی منتقل گردد.

همبستگی طبقاتی پرولتری فراتر از یک ارزش اخلاقی یا عمل خیریه است؛ این همبستگی کنشی عینی و ملموس میان کارگران است که در جریان مبارزه‌ی روزمره برای بقا و آزادی مشترک شکل می‌گیرد. برخلاف کمک‌های خیریه یا ایثارگری‌های فردی که بیشتر ماهیتی اخلاقی دارند و بر پایه‌ی تفاوت نیازها و منافع فردی پدید می‌آیند، همبستگی طبقاتی بر اشتراک منافع و اهداف مشترک استوار است. کمک‌های خیریه معمولاً موقتی

هستند و فاصله‌ای میان کمک‌کننده و دریافت‌کننده ایجاد می‌کنند، اما همبستگی کارگری پیوندی واقعی و متقابل می‌سازد که نیروی جمعی و مقاومت مشترک را تقویت می‌کند. از این رو، همبستگی پرولتری نه یک آرمان‌شهر خیالی، بلکه نیرویی مادی و تاریخی است که از پیدایش طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های اجتماعی سرچشمه گرفته و در طول تاریخ، ابزار اصلی مقاومت و پیشبرد انقلاب بوده است. همبستگی در درون جنبش کارگری و کمونیستی بر معیارهای طبقاتی استوار است، نه معیارهای اخلاقی. کارگران و کمونیست‌ها با خواهان و برادران طبقاتی خود، چه بر اساس غریزه‌ی طبقاتی و چه بر اساس آگاهی طبقاتی، اظهار همدردی و همبستگی طبقاتی می‌کنند.

با این توضیحات، بینیم همبستگی مورد نظر مترجم و بسایت نقد اقتصاد سیاسی از دیدگاه لوتتا کمونیستا چه ویژگی‌هایی دارد. لوتتا کمونیستا باشگاه‌های کارگری تشکیل داده است که علاوه بر تبلیغ برای حزب، فعالیت‌های عملی نیز انجام می‌دهند. این فعالیت‌ها شامل جمع‌آوری کمک در مقابل فروشگاه‌ها و توزیع آن میان خانواده‌های نیازمند، برگزاری کلاس‌های زبان ایتالیایی برای خانواده‌های مهاجر و ارائه کلاس‌های کمک درسی برای دانش‌آموزان است. ارائه چنین خدماتی به بدنه‌ی طبقه کارگر همبستگی طبقاتی قلمداد می‌شود که باعث نفوذ لوتتا کمونیستا در میان کارگران شده و نتیجه‌ی آن مشارکت گسترده در تظاهرات روز جهانی کارگر بوده است:

"در کنار این فعالیت‌های تبلیغی، این باشگاه‌ها توانسته‌اند با سازماندهی افراد داوطلب به رفع نیازهای بلاواسطه‌ی طبقه‌ی کارگر نیز پردازند، از جمع‌آوری کمک‌ها در برابر فروشگاه‌ها و پخش آن بین خانواده‌های نیازمند کمک تا

برگزاری کلاس‌های زبان ایتالیایی برای خانواده‌های مهاجر و یا کلاس‌های ترمیمی برای دانش‌آموزان. مجموع این فعالیت‌ها در ارتباط با هم، باعث نفوذ قابل توجه این حزب در بدنه‌ی طبقه‌ی کارگر شده است، به صورتی که در تظاهرات روز جهانی کارگر در ایتالیا، افراد حاضر در تظاهرات مستقل این حزب بسیار بیشتر از افراد حاضر در تجمع مشترک دیگر احزاب و سندیکاهاست (از احزاب کمونیست و سوسیال‌دموکرات مختلف تا سندیکا‌های کارگری بزرگ).^{۴۸}

پیش از بررسی اظهارات مترجم و بسایت نقد اقتصاد سیاسی، بینیم او چگونه سیاست همبستگی انترناسیونالیستی لوتتا کمونیستا را برای ایران توصیه می‌کند. به گفته او، جوانان طبقه‌ی کارگر باید همبستگی انترناسیونالیستی را از سطح انتزاعی صرف ترجمه‌ی کتاب‌ها و مقالات به اقدام‌های ملموس و عملی در جهت اتحاد طبقاتی در برابر سیاست تفرقه‌انگیز طبقه‌ی حاکم تبدیل کنند. این سیاست همبستگی انترناسیونالیستی باید به شکل عملی از طریق پیگیری مشکلات کارگران افغان و خانواده‌هایشان تحقق یابد:

"این باید به تشکیل گروه‌های داوطلبی ختم شود که پیگیر مشکلات کارگران افغان و خانواده‌هایشان هستند، یعنی شبکه‌ای از جوانان طبقه‌ی کارگر که سیاست انترناسیونالیستی را از انتزاع صرف ترجمه‌ی کتاب‌ها و مقالات به اقدام‌های ملموس و انضمامی اتحاد طبقاتی در برابر سیاست تفرقه‌ی طبقه‌ی حاکم تبدیل کنند."^{۴۹}

^{۴۸} نقد اقتصاد سیاسی.

^{۴۹} منبع ۴۸.

تفاوت کاریتاس ایتالیا^{۵۰} (خیریه ی کاتولیکی ایتالیا)، جماعت سنت اجیدیو^{۵۱} (نهاد مذهبی-اجتماعی کاتولیکی) و نمونه های مشابه با عملکرد لوتتا کمونیستا در چیست؟ این نهادهای خیریه نیز به خانواده های نیازمند کمک می کنند و حتی دامنه ی کمک هایشان گسترده تر از لوتتا کمونیستا است؛ از توزیع غذا و برگزاری کلاس های زبان گرفته تا ارائه ی خدمات بهداشتی، آموزشی و مشاوره ای و غیره ارائه می دهند.

مترجم و بسایت نقد اقتصاد سیاسی، همچون لوتتا کمونیستا مفهوم همبستگی طبقاتی را از مضمون واقعی آن تهی کرده و تا سطح اقدامات خیریه تقلیل می دهد. در حالی که خیریه معمولاً رابطه ای از بالا به پایین است: فرد یا نهادی در موقعیت بهتر به فرد نیازمند کمک می کند، بدون آن که ساختار نابرابری اجتماعی تغییر یابد. اما همبستگی طبقاتی بر پایه ی منافع و مبارزه ی مشترک کارگران شکل می گیرد. در اینجا کارگر به هم طبقه ای خود کمک می کند نه از سر دلسوزی یا خیرخواهی، بلکه به عنوان بخشی از مبارزه ی جمعی و برای تقویت نیروی واحد پرولتری. به همین دلیل همبستگی رابطه ای برابر، آگاهانه و تقویت کننده ی قدرت جمعی است، در حالی که خیریه اغلب تنها به تسکین موقت فقر و تداوم روابط نابرابر می انجامد.

اجازه دهید به چند مورد از همبستگی طبقاتی در دل مبارزه اشاره کنیم. در جریان جنگ جهانی دوم، جمعیت بزرگی از یهودیان در آمستردام زندگی می کردند و بخش مهمی از پرولتاریای این شهر را تشکیل می دادند. گرایش بخش قابل

^{۵۰} کاریتاس ایتالیا.

^{۵۱} جماعت سنت اجیدیو.

توجهی از این پرولتاریای یهودی به سمت جنبش کارگری بود. دستگیری و تبعید یهودیان به اردوگاه‌های کار اجباری، خشم شدیدی را در میان کارگران آمستردام و شهرهای اطراف برانگیخت. این حملات به یهودیان، به مثابه حمله‌ای مستقیم به پرولتاریای آمستردام درک شد. گروه اسپارتاکوس بر این باور بود که پاسخ به وحشیگری نازی‌ها تنها می‌تواند از مسیر همبستگی طبقاتی و اعتصاب‌های گسترده داده شود:

"در همه‌ی محله‌های کارگری باید نیروهای دفاعی شکل بگیرند. مقابله با خشونت وحشیانه‌ی راهزنان ناسیونال سوسیالیست‌ها باید سازمان‌دهی شود. در عین حال، کارگران باید از قدرت اقتصادی خود نیز بهره بگیرند. اعمال ننگین فاشیست‌ها تنها با اعتصاب‌های گسترده باید پاسخ داده شود."^{۵۲}

در جریان اعتراضات کارگری هفت‌تپه^{۵۳}، عوامل کارفرما تلاش داشتند با دامن زدن به اختلافات قومی، اعتراضات را تضعیف کرده و کارگران را به جان هم بیندازند. در همین راستا، به یکی از کارگران توهین کردند. در چنین شرایطی بود که اسماعیل بخشی رو به کارگران ایستاد و با صدای رسا اعلام کرد که توهین به یک کارگر توهین به کل طبقه کارگر است:

^{۵۲} اعتصاب فوریه ۱۹۴۱ در هلند: همبستگی طبقاتی علیه آزار و اذیت نژادپرستانه.

^{۵۳} برای اطلاع بیشتر از مبارزات کارگران هفت‌تپه به جزوه «درس‌هایی از اعتصابات و مبارزات کارگری و وظایف

انترناسیونالیستی» مراجعه شود.

"امروز مبارزات کارگری هفت‌تپه در کشور به یک الگوی مبارزاتی تمام عیار بدل شده است از اتحادمان، اعتصابات منسجم و مطالبه‌گری‌مان، سازماندهی خوبمان، انتخابات آزادمان تا شعار شوراهای مستقل کارگری و رفتار شورایی‌مان که همه در سایه اتحاد کارگری‌مان بدست آمده است اما برای بنده از همه اینها مهم‌تر، یکی از زیباترین جلوه‌های انسانی یعنی جلوه‌ی زیستیِ جمعیِ انسانی‌مان است... اما برادران و خواهران گرامی لازم می‌دانم یک نکته بسیار مهم را یادآور شوم، یکی از مهمترین اهداف مبارزات جنبش کارگری، مبارزه با امر زشت و غیر اخلاقی نژادپرستی و تفرقه‌افکنی نژادی ست، تفرقه‌افکنی نژادی یکی از حربه‌های قدیمی نظام سرمایه‌داری در بین طبقه‌ی کارگر است و ریشه‌ی تاریخی دارد تا از این طریق در صفوف متحد و بهم چسبیده کارگران شکاف عمیق ایجاد کرده و کارگران را از هدف اصلی دور و آنها را مشغول جنگ داخلی طبقه‌ی خود کند... برادران خواهران عزیز اجازه ندهیم این افراد جاهل و معلوم‌الحال به اتحاد و برادری‌مان خدشه وارد کنند ما همه کارگر و برادریم، همه یکی هستیم، ... اگر به خانواده و شرافت حتی یک کارگر توهینی بشود به تمام طبقه کارگری اهانت شده و ما در مقابل آن خواهیم ایستاد.^{۵۴}

موضوع دیگر این است که بورژوازی همواره می‌کوشد طبقه‌ی کارگر را تکه‌تکه کرده و اتحاد طبقاتی او را در هم بشکند، تا بتواند پرولتاریا را آسان‌تر و کارآمدتر استثمار

کند؛ برای همین نیز به کارگران هویت‌های ملی می‌بخشد. اما حقیقت این است که ما پیش از آن که «ایتالیایی»، «فرانسوی» یا هر ملیت دیگری باشیم، و پیش از آن که حامل هویت‌های قومی، نژادی یا مذهبی باشیم، در وهله‌ی نخست فروشندگان نیروی کار و اعضای طبقه‌ای هستیم که تحت سلطه‌ی استثمار قرار دارد؛ ما بردگان مزدی هستیم و ملیت برایمان مفهومی پوچ و بی اعتبار است.

با این حال، مترجم و بسایت نقد اقتصاد سیاسی، همچون بسیاری دیگر از چپ‌گرایان، برای کارگران هویتی «افغان» می‌سازد. ما همان زمان با قاطعیت اعلام کردیم که در برابر تلاش نظام سرمایه‌داری برای تقسیم و تفرقه‌افکنی میان کارگران، از راه تبدیل آنان به اقلیت‌های قومی و مذهبی، وظیفه‌ی ما است که آگاهانه و متحد، به عنوان یک طبقه‌ی واحد، به مبارزه برخیزیم. این یعنی دفاع از منافع مشترک طبقاتی و ایستادگی سرسختانه در برابر نژادپرستی و هویت‌سازی‌های فریبنده؛ چه از سوی راست سرمایه و چه از سوی چپ سرمایه:

"مبارزه با اخراج تحقیرآمیز بخشی از طبقه‌ی کارگر با تبار افغان، دفاع از یک قوم یا ملیت نیست؛ بلکه دفاع از هویت و منافع طبقاتی ما است. سرمایه‌داری با دامن زدن به شکاف‌های قومی، نژادی و ملی، می‌کوشد ما را پراکنده، تضعیف و مطیع نگه دارد. اما ما، با همه‌ی تفاوت‌هایمان، به یک طبقه تعلق داریم: طبقه‌ی کارگر. اکنون زمان آن فرا رسیده است که متحد بایستیم و فریاد بزنیم: «طبقه علیه طبقه!» و

در برابر بیگانه‌هراسی از هم طبقه‌ای‌های خود دفاع کنیم، نه به نام ملیت، بلکه به نام سرنوشت مشترک طبقاتی.^{۵۵}

اگر بخواهیم از این بخش نتیجه‌گیری کنیم، از دیدگاه کمونیسم چپ، همبستگی پرولتری هرگز به سطح همیاری اخلاقی یا کمک‌های فردی فروکاستنی نیست. همبستگی طبقاتی، که سنت کمونیست چپ همواره مدافع آن بوده است، بر پایه‌ی اشتراک منافع طبقاتی و مبارزه‌ی مشترک علیه سرمایه‌داری استوار است و تنها در بستر مبارزه‌ی جمعی و آگاهی طبقاتی معنا پیدا می‌کند. آنچه لوتتا کمونیستا و بازتاب آن را مترجم و بسایت نقد اقتصاد سیاسی به عنوان "همبستگی" معرفی کرده‌اند، در واقع در بهترین حالت نوعی همیاری اخلاقی است که هدف آن جذب نیرو برای صفوف حزبی آنان است، کاری که سازمان‌های خیریه بدون چشمداشت و بدون هدف جذب نیرو نیز انجام می‌دهند.

^{۵۵} طبقه کارگر طبقه‌ای از مهاجران است.

مفهوم امپریالیسم

چپ‌گرایان، امپریالیسم را به قدرت‌های بزرگ و ستمگر اقتصادی و نظامی چون آمریکا، ژاپن، بریتانیا و دیگر کشورها محدود می‌کنند؛ یا به تعبیر چروتو، بنیان‌گذار «لوتتا کمونیستا»، آن را به «صنعتی‌ترین کشورها» فرو می‌کاهند که گویا از راه برتری در مبادلات تجاری و صدور سرمایه به دنبال تصاحب هستند. حاصل چنین نگرشی آن است که امپریالیسم، به‌جای آن‌که به مثابه یک رابطه‌ی ساختاری و جهانی در عصر انحطاط سرمایه‌داری فهمیده شود، صرفاً به رقابت میان چند قدرت بزرگ تقلیل می‌یابد. نتیجه‌ی این تقلیل‌گرایی نیز آن است که طبقه کارگر پشت سر امپریالیسم‌های ضعیف‌تر بسیج می‌شود. چروتو در این باره می‌نویسد:

"امپریالیسم اساساً تصاحب یا تقسیم بازار و در نتیجه مبارزه با ابزارهای مسالمت‌آمیز - دیپلماتیک، یا با ابزارهای اجباری - نظامی است: تصاحب و تقسیمی که از طریق برتری در مبادلات تجاری و صدور سرمایه توسط صنعتی‌ترین کشورها صورت می‌گیرد.^{۵۶}"

مترجم وبسایت نقد اقتصاد سیاسی نیز به درک درست مفهوم «امپریالیسم واحد» که مورد نظر چروتو است کمک می‌کند و در این باره می‌نویسد:

^{۵۶} ترهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی.

"«امپریالیسم واحد» اصطلاحی است که چروتو در برابر برداشت رایج احزاب کمونیست مبنی بر «دو اردوگاه امپریالیستی و سوسیالیستی» به کار می‌برد تا بر ماهیت امپریالیستی سرمایه‌داری دولتی شوروی تأکید کند.^{۵۷}"

ما در ادامه به این مسئله باز خواهیم گشت که مترجم چگونه با عوام‌فریبی، احزاب بورژوازی را به عنوان احزاب «کمونیست» معرفی می‌کند؛ موضوعی که کمونیست‌های چپ از همان دهه‌ی ۱۹۲۰ مبارزه با آن را آغاز کرده بودند. تا اینجا دریافتیم که به باور چروتو، صنعتی‌ترین کشورها ماهیتی امپریالیستی دارند و شوروی نیز شکلی از سرمایه‌داری دولتی بود. فعلاً چروتو، «لوتتا کمونیستا» و مترجم وب‌سایت «نقد اقتصاد سیاسی» را کنار می‌گذاریم و به بررسی زمینه‌های بحث درباره‌ی امپریالیسم در درون جنبش کمونیستی می‌پردازیم. این بررسی، هرچند فشرده، نشان می‌دهد که «لوتتا کمونیستا» هیچ نسبتی با کمونیسم چپ ندارد و تنها از این نام به عنوان نقابی برای پوشاندن مواضع چپ‌گرایی خویش بهره می‌گیرد.

در سال ۱۹۱۵ در زندان رزا لوکزامبورگ جزوه یونیوس را (که به نام «بحران سوسیال دموکراسی» نیز شناخته شده است) به رشته تحریر درآورد. در این کتاب او مفهوم و هسته اساسی نگرش مارکسیستی را در رابطه با امپریالیسم، به تصویر می‌کشد. امپریالیسم

^{۵۷} نقد اقتصاد سیاسی.

مقطعی از زندگی سرمایه‌داری است که در آن، سرمایه‌داری شیوه تولید مسلط جهانی شده است. به عبارت بهتر سرمایه‌داری دوران شکوفایی خود را پشت سر گذاشته و به عنوان یک نظام تولیدی جهانی وارد عصر انحطاط خود گردیده است و به تبع آن وظیفه پرولتاریا، دیگر نه گسترش این شیوه تولید بلکه سرنگونی آن است. در عصر امپریالیسم، بورژوازی دیگر نقش متریقی خود را از دست داده است، در نتیجه جنبش‌های ملی دیگر متریقی نبوده و اگر هم پیروز شوند تنها به شکل‌گیری، یک دولت امپریالیستی ضعیف منتهی خواهند شد. از دیگر نظرات مطرح شده در رابطه با امپریالیسم می‌توان به «تزهای رادک» در مورد امپریالیسم^{۵۸} اشاره کرد که در آن مقطع به زبان‌های لهستانی و آلمانی منتشر شد. نویسندگان تزاها معتقد بودند که سرمایه‌داری وارد دوران امپریالیسم شده است بدین مفهوم که نه توسعه یا گسترش سرمایه‌داری بلکه سرنگونی آن وظیفه پرولتاریا است.^{۵۸} مارکسیسم مذهب و دگم نیست و جدل بخشی از سنت مارکسیسم بوده است. در جریان همین جدل‌ها بود که لنین کتاب «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» را نگاشت. حوادث صد سال اخیر نشان داد که لنین در رابطه با مفهوم امپریالیسم و مسئله ملی دارای ابهاماتی بوده و نظرات لوکزامبورگ درست‌تر بوده است. به عبارت دیگر در جدل بین لوکزامبورگ و لنین در رابطه با امپریالیسم و مسئله ملی می‌توان گفت حق با لوکزامبورگ بوده است.

^{۵۸} اخیراً رفقای گرایش کمونیست انترناسیونالیست این تزاها را به انگلیسی ترجمه کرده و با مقدمه‌ای منتشر ساخته‌اند.

توضیح اضافی در این رابطه ضروری نیست و خواندن تزاها و مقدمه آن توصیه می‌شود، چرا که نشان می‌دهد چه تلاش‌های مفیدی در آن مقطع انجام گرفته است.

همانطور که در رابطه با جنگ امپریالیستی و شکست طلبی انقلابی در سال ۱۹۱۵ در مقابل لوکزامبورگ پاسیفیست، لنین پرچمدار انترناسیونالیسم شد.

اگر امپریالیسم^{۵۹} یک قدرت بزرگ اقتصادی، نظامی و ستمگر مانند آمریکا نیست، پس تعریف مارکسیستی امپریالیسم چیست؟ حقیقت این است که تعریف مارکسیستی امپریالیسم بر درک درستی از توسعه و تکامل سرمایه‌داری جهانی و انحطاط سرمایه‌داری بنیان نهاده شده است. امپریالیسم یک شیوه زندگی برای نظام سرمایه‌داری در عصر انحطاط سرمایه‌داری است. امپریالیسم سیاست بخصوصی نیست که از طرف دولت بخصوصی صادر شود. زیرا امپریالیسم تنها می‌تواند در سطح بین‌المللی وجود داشته باشد.

دولت و ملت آزاد سرمایه‌داری در دوران انحطاط سرمایه‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد، همه دولت‌ها ناچار هستند در نظام جهانی سرمایه‌داری ادغام شوند. واقعیت

^{۵۹} امپریالیسم، به عنوان سیاست گسترش سلطه‌ی سیاسی، اقتصادی و نظامی یک کشور بر دیگر کشورها، پدیده‌ای تاریخی است که در اشکال گوناگون در جوامع مختلف پدیدار شده است. با این حال، در نظام سرمایه‌داری و به‌ویژه در عصر انحطاط آن، امپریالیسم معنایی ویژه و متمایز پیدا می‌کند. لیبرال‌ها می‌کوشند با ادعای پایان استعمار رسمی، پایان امپریالیسم را نیز اعلام کنند. دانشگاه‌های بورژوازی نیز با تقلیل امپریالیسم به مسئله‌ای فنی و مدیریتی، آن را جدا از تکامل سرمایه‌داری توضیح می‌دهند و چهره‌ی واقعی آن را پنهان می‌سازند.

در سوی دیگر، برداشت رایج چپ‌گرایان این است که امپریالیسم صرفاً به قدرت‌های بزرگی چون ایالات متحده، بریتانیا، ژاپن و نظیر آنها محدود می‌شود. این درک، که در بنیاد خود همان برداشت اشتباه است، نه تنها مبارزه‌ی طبقاتی را تضعیف می‌کند، بلکه پرولتاریا را در دام ناسیونالیسم و جنگ‌های بین امپریالیستی می‌اندازد. حقیقت آن است که در دوران انحطاط سرمایه‌داری، امپریالیسم به شرط بقا و ادامه‌ی حیات هر دولت-ملت بدل می‌شود. برای آگاهی بیشتر از مواضع صدای انترناسیونالیستی در زمینه‌ی امپریالیسم، مسئله‌ی ملی و جنبش‌های به اصطلاح آزادی بخش، می‌توانید به جزوه‌ی «ناسیونالیسم، سم کشنده برای مبارزه‌ی طبقاتی» مراجعه کنید.

انکار ناپذیر این است که سرمایه نمی‌تواند در **انزوای مطلق** انباشته شود و هیچ دولتی را از آن گریز نیست. این بدان معنی است که کشورهای جدیدی که از جنبش‌های ملی بوجود می‌آیند صرف نظر از وسعت و یا قدرت اقتصادی آنها عنقریب تبدیل به کشوری امپریالیستی خواهند شد. این کشورها ناگزیر هستند تا خود را در شیوه تولید سرمایه‌داری ادغام کرده و در بازار جهانی شرکت کنند. جنگ جهانی اول نتیجه این بود که کل سیستم سرمایه‌داری در سراسر جهان وارد دوران انحطاط خود گردیده و دیگر هیچ جنگ متری نمی‌توانست وجود داشته باشد. کشتارهایی که تحت نام «جنگ‌های آزادیبخش ملی» با عبارت «سوسیالیستی» صورت می‌گیرد، در واقع چیزی جز تنش بین امپریالیست‌های گوناگون نیست. در عصر انحطاط امپریالیستی، تنها و تنها مبارزه طبقاتی است که متری است زیرا که در روند تکاملی خود از طریق انقلاب اجتماعی دولت بورژوازی را به چالش خواهد کشید.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، *لوتتا کمونیستا* یک درک چپ‌گرا از امپریالیسم دارد که کاملاً با توصیفی که ما از امپریالیسم ارائه کرده‌ایم در تضاد است. نتیجه منطقی این برداشت این است که در جریان حوادث اجتماعی، مواضعی اتخاذ می‌کند که در عمل به حمایت از امپریالیسم ضعیف در برابر امپریالیسم قوی منتهی می‌شود؛^{۶۰} به عبارت دیگر، پروتاریا را پشت سر امپریالیسم ضعیف در برابر امپریالیسم قوی قرار می‌دهد، امری که به معنای تخطی از اصول انترناسیونالیسم است.

^{۶۰} برای اطلاع بیشتر به پیوست آ که ترجمه مقاله جریان کمونیست بین‌المللی است، مراجعه شود.

شرایط مادی انقلاب جهانی

پیش تر اشاره کردیم که هیچ نظام اجتماعی در دوران شکوفایی خود فرو نمی پاشد؛ تنها پس از گذر از مرحله ای از انحطاط است که جای خود را به نظامی اجتماعی برتر می دهد. درست در چنین مقاطعی است که شرایط مادی برای یک انقلاب اجتماعی، و در عصر حاضر برای انقلاب کمونیستی، فراهم می شود.

سرمایه داری همراه با رشد نیروهای مولده، زمینه ی اصلی تضاد خود را نیز پدید می آورد: از یک سو نیروهای مولده هر چه بیش تر خصلت جمعی می یابند، اما از سوی دیگر روابط تولیدی همچنان بر پایه ی مالکیت خصوصی ابزار تولید باقی می مانند. به بیان دیگر، گسترش نیروهای مولده در سرمایه داری، تضاد میان کار و سرمایه را تشدید کرده و به این ترتیب شرایط عینی انقلاب کمونیستی را فراهم می سازد. انقلاب کمونیستی نخستین انقلاب در تاریخ بشر است که در آن طبقه ی استثمار شده با برخورداری از آگاهی طبقاتی و درکی نسبی از مناسبات تولیدی آینده، برای رفع تضاد میان نیروهای مولده و روابط تولیدی موجود به پا می خیزد.

انقلاب کمونیستی ذاتاً انقلابی جهانی است. به بیان دیگر، همچون زمین لرزه ای سیاسی عمل می کند: کانون آن ممکن است در یک یا چند کشور شکل گیرد، اما پیروزی آن تنها زمانی ممکن است که امواج این زمین لرزه به دیگر کشورها و مناطق گسترش یابد. در غیر این صورت، همچون تجربه ی انقلاب اکبر، انقلاب در انزوا فرو می ماند و با وجود

همه‌ی جانفشانی‌های پرولتاریای آن کشور، سرانجام به انحطاط کشیده می‌شود. زیرا روابط تولیدی سوسیالیستی تنها در مقیاس جهانی امکان‌پذیر است و نمی‌توان در دل نظام سرمایه‌داری جزایری سوسیالیستی پدید آورد.

پس از حداقل توضیحات درباره‌ی انقلاب اجتماعی و بستر مادی آن، اکنون به چروتو و لوتتا کمونیستا باز گردیم.^{۶۱} مترجم نقد اقتصاد سیاسی دیدگاه‌های چروتو را شرح داده و تأکید می‌کند که بدون بروز بحران در نظام سرمایه‌داری، شرایط مادی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نمی‌شود، و چنین می‌نویسد:

"چروتو و پارودی این نظر را مطرح می‌کنند که بدون وجود بحران‌های اساسی در ساختار امپریالیسم واحد شرایط مادی برای انقلاب سوسیالیستی (که تنها می‌تواند جهانی باشد) مهیا نیست."^{۶۲}

این واقعیت را باید پذیرفت که بدون بروز بحران در نظام سرمایه‌داری، شرایط مادی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نمی‌شود. اما برای لوتتا کمونیستا اساساً بحرانی در اقتصاد سرمایه‌داری وجود ندارد؛ چنان که حتی جزوه‌ای با عنوان «اما کدام بحران؟» منتشر کرده

^{۶۱} چرایی آن که چرا در قرن نوزدهم انقلاب کمونیستی نمی‌توانست در دستور کار پرولتاریا قرار گیرد، و این واقعیت که تحقق انقلاب پرولتری تنها به اراده‌ی پرولتاریا وابسته نیست، همراه با تفاوت‌های بنیادین میان انقلاب پرولتری و انقلاب بورژوایی و سایر مسائل مرتبط، به طور مبسوط در کتاب *چپ‌گرایی در نقش شوراگرایی دگرپرسی‌یافته* بررسی شده است. مطالعه‌ی این کتاب توصیه می‌شود.

^{۶۲} نقد اقتصاد سیاسی.

است. از نگاه چروِتو و لوتتا کمونیستا، چون بخش‌های وسیعی از جهان همچنان در مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری قرار دارند و سرمایه‌داری هنوز بازارها و مناطق گسترده‌ای را به طور کامل فتح نکرده است، بنابراین جامعه هنوز آمادگی گذار به اقتصاد سوسیالیستی را ندارد:

"با توجه به سطح فعلی بازار جهانی، که مناطق وسیعی برای آن هنوز در مرحله‌ی اول ساخت سرمایه‌داری هستند، مشکل انقلابی ظهور اقتصاد سوسیالیستی در مقیاس بین‌المللی هنوز به طور انضمامی مطرح نیست.^{۶۳}"

ببینیم از نظر چروِتو و لوتتا کمونیستا چرا شرایط برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست. به باور چروِتو، از آنجا که بخش‌هایی از جهان هنوز اقتصاد عقب مانده دارند، ابتدا باید مرحله‌ی صنعتی شدن را طی کنند؛ یعنی زمانی که این مناطق به حدی صنعتی شوند که دیگر توان جذب واردات کالا و سرمایه از قدرت‌های امپریالیستی را نداشته باشند، آن موقع انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار خواهد گرفت:

"عدم وجود شرایط عمومی انقلاب سوسیالیستی. برای اینکه این شرایط به طور انضمامی ایجاد شود، آن بخشی [از جهان] که اقتصاد عقب مانده دارد باید تمام مرحله‌ی اول صنعتی شدن را پشت سر بگذارد. تنها در این صورت و به ترتیب

^{۶۳} تزهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی، مدت زمان مرحله‌ی ضد انقلابی و توسعه‌ی حزب طبقاتی (تزه‌های ۵۷).

زمانی، در جریان یک چرخه‌ی اقتصادی، مشکل انقلاب سوسیالیستی با چنان وزنی از تضادهای طبقاتی ظاهر خواهد شد که می‌توان به لحاظ سیاسی و اقتصادی در چارچوب تاکتیک‌های بین‌المللی به آن پرداخت. در عمل، مشکل انقلاب سوسیالیستی در مقیاس بین‌المللی تنها زمانی در دستور کار قرار خواهد گرفت که توسعه‌ی اقتصادی مناطق عقب‌مانده به حدی برسد که به مرحله‌ی خاصی از خودکفایی برسد که دیگر قادر به جذب واردات کالا و سرمایه از قدرت‌های امپریالیستی دیگر نباشد.^{۶۴۱}

پیش از ادامه بحث، باید به یک واقعیت مهم نیز تأکید کرد، چنگ انداختن لوتتا کمونیستا به لنین، دقیقاً به همان اندازه چنگ انداختن آن به کمونیست چپ جعلی و دروغین است، پوچ و عوام‌فریبانه است. دهه‌ها پیش از لاطائلات چروتو و لوتتا کمونیستا، لنین معتقد بود که انقلاب جهانی سوسیالیستی در دستور روز پرولتاریا قرار دارد. برخلاف عوام‌فریبی‌های چروتو و لوتتا کمونیستا، وقتی لنین در آوریل ۱۹۱۷ از تبعید بازگشت و وارد پتروگراد شد، در ایستگاه راه آهن بالای یک واگن قطار زرهی رفت و به هزاران کارگری که جمع شده بودند، سخنرانی تاریخی خود را با شعار «زنده باد انقلاب جهانی سوسیالیستی!» به پایان رساند و بدون هیچ ابهام و مماشاتی بر ضرورت انقلاب جهانی سوسیالیستی تأکید کرد:

^{۶۴۱} تزهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی، مدت زمان مرحله‌ی ضد انقلابی و توسعه‌ی حزب طبقاتی (تزه‌های ۵۷).

"رفقا، سربازان، ملوانان و کارگران عزیز! از دیدن نشان پیروزی انقلاب روسیه بر چهره‌هایتان بسیار خرسندم. من به شما طلایه‌داران ارتش جهانی پرولتاریا درود می‌فرستم... زنده باد انقلاب جهانی سوسیالیستی!"^{۶۵}

برخلاف چپگرایان، کمونیست‌ها ضرورت انقلاب اجتماعی را نه بر پایه‌ی شرایط یک کشور معین، بلکه بر مبنای تکامل سرمایه‌داری در مقیاس جهانی استنتاج می‌کنند. به همین خاطر است که وقتی لنین می‌خواست سوئیس را ترک کند در نامه‌ی خداحافظی خود به کارگران سوئیس، تصور یک طبقه انقلابی در روسیه را مجزا از سایر کارگران اروپا را مطلقاً بیگانه ارزیابی کرده و تاکید می‌کرد که این شرایط احتمالاً خیلی کوتاه مدت خواهد بود و به عبارت بهتر کارگران اروپا انقلاب خواهند کرد. لنین چنین می‌نویسد:

"افتخار بزرگ آغاز یکسری انقلابات، بواسطه ضرورت عینی که توسط جنگ امپریالیستی بوجود آمد، نصیب پرولتاریای روس گردیده است. ولی تصور نگرستن به پرولتاریای روسیه بعنوان یک طبقه انقلابی ارتقاء یافته در ماورای کارگران دیگر کشورها برای ما مطلقاً بیگانه است... نه کیفیات خاص، بلکه صرفاً شرایط تاریخی خاص، شرایطی که احتمالاً خیلی کوتاه مدت خواهد بود، است که پرولتاریای روس را پیش‌آهنگ پرولتاریای انقلابی نموده است."^{۶۶}

^{۶۵} سخنرانی در ایستگاه فنلاند

^{۶۶} نامه خداحافظی لنین

نه صرفاً شرایط ویژه‌ی روسیه، بلکه وضعیت خاص سرمایه‌داری در مرحله‌ای از تکامل خود، بستر مادی لازم برای انقلاب سوسیالیستی جهانی را فراهم ساخته بود. با ورود سرمایه‌داری به عصر انحطاط، نیروهای مادی لازم برای انقلاب کمونیستی جهانی پدید آمد. به همین دلیل بود که انترناسیونال کمونیستی اعلام کرد: دوران انقلاب‌های کمونیستی و جنگ‌های امپریالیستی آغاز شده است.

تمامی چنگ‌انداختن‌های چپ‌گرایان و لوتتا کمونیستا به نام لنین^{۶۷}، تلاشی برای توجیه مواضع ارتجاعی و اساساً بورژوایی آن‌ها است. این جریان‌ها با سوءاستفاده از اعتبار لنین می‌کوشند کارگران را در صف‌بندی‌های امپریالیستی بسیج کرده و آن را تحت عنوان «حمایت از انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی» جلوه دهند. در حقیقت، چنین سیاستی چیزی جز دفاع از امپریالیسم ضعیف در برابر امپریالیسم قدرتمند نیست؛ سیاستی که زیر پوشش اظهارات به ظاهر انقلابی، رشد نیروهای مولده را بهانه می‌کند و عملاً مانع گشودن افق انقلاب سوسیالیستی شده و طبقه‌ی کارگر را در چارچوب تضادهای بورژوایی اسیر نگاه می‌دارد. از این‌رو، افشای این گرایش‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه‌ی پرولتاریا برای رهایی واقعی خویش به شمار می‌آید. بسیج کارگران پشت امپریالیسم ضعیف کمک به رشد نیروهای مولده برای مهیا کردن زمینه برای انقلاب سوسیالیستی توجیه می‌شود:

^{۶۷} بخشی از جریان‌های چپ‌گرا که خود را با عناوینی چون شورಾಗرای، آنارکو- کمونیسم و مانند آن معرفی می‌کنند، با نسبت دادن گرایش‌هایی همچون لوتتا کمونیستا به «لنینیسم» می‌کوشند عملکرد این جریان‌ها را نتیجه‌ای مستقیم از نظریات لنین نشان دهند و سپس با چنین ترفندی به تخریب تئوری‌های انقلابی و شخصیت لنین بپردازند. از این‌رو، افشای ماهیت بورژوایی این گرایش‌ها، هم‌زمان به معنای دفاع از شرافت انقلابی لنین نیز هست.

"در سال ۱۹۵۷ که اوج مبارزات ضد استعماری و استقلال طلبی مستعمره‌هاست، چروتو و پارودی بر ماهیت دیالکتیکی این روند تأکید می‌کنند، یعنی افزایش استقلال سیاسی همزمان با کاهش استقلال اقتصادی، یعنی حل شدن در بازار جهانی سرمایه که لاجرم منجر به توسعه‌ی بی‌سابقه‌ی نیروهای مولده و پرولتاریا خواهد شد. در واقع دلیل حمایت از انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی تنها به این دلیل بود که با رشد نیروهای مولده و در نتیجه پرولتاریا زمینه را برای انقلاب سوسیالیستی مهیا می‌کنند. اگر در سال ۱۹۵۷ کسی در این گفته شک داشت و منتظر تحقق سوسیالیسم بود، اکنون با مشاهده‌ی چین، هند، ویتنام، اندونزی و ... نمی‌توان در درستی این مشاهده تردیدی داشت."^{۶۸}

در واقع، اگر در سال ۱۹۵۷ چپ‌گرایان ممکن بود نسبت به اظهارات چروتو و پارودی دچار تردید باشند، قطعاً کمونیست‌ها هیچ‌گونه شکی به خود راه نمی‌دادند؛ چراکه دهه‌ها پیش از آن، کمونیست‌های چپ این مواضع را آشکارا ارتجاعی و ضدانقلابی ارزیابی کرده بودند. حتی دهه‌ها پیش از اظهارات «لنینیست‌های جعلی» یعنی چروتو و پارودی، لنین چشم به تحقق سوسیالیسم دوخته بود، اما انقلاب جهانی شکست خورد و سوسیالیسم تحقق نیافت؛ نه به خاطر عدم رشد نیروهای مولده، بلکه به دلیل خیانت سوسیال‌دموکراسی، ضعف کمونیست‌های آلمانی در گسستن سریع از جسد مرده‌ی سوسیال‌دموکراسی، توانایی بورژوازی آلمان در سرکوب انقلاب، و عوامل مشابه دیگر. به

مسئله‌ی چین، هند و دیگر کشورها بازخواهیم گشت، اما پیش از آن، نگاهی به اظهار نظر دیگری درباره‌ی «مناسبات پیشاسرمایه‌داری» به فهم بهتر موضوع کمک می‌کند:

"در واقع این تحولات باعث آماده شدن زمینه‌ی انقلاب سوسیالیستی می‌شوند که نمی‌تواند از دل مناسبات پیشاسرمایه‌داری به وجود آید، بلکه انقلاب سوسیالیستی تنها قید و بندهایی را که روابط تولیدی بر رشد نیروهای مولده زده است در هم می‌شکند."^{۶۹}

اینکه در سال ۱۹۵۷ چروتو و پارودی به مناسبات «پیشاسرمایه‌داری» در برخی مناطق جهان باور داشتند و از مبارزات «ضد استعماری» حمایت می‌کردند و این حمایت را «دیالکتیکی» نیز ارزیابی می‌نمودند، اگرچه در نگاه نخست ممکن است ناشی از بی‌اطلاعی آنان از رشد و تکامل سرمایه‌داری و مباحث جنبش مارکسیستی تلقی شود، اما چنین تفسیر ساده‌لوحانه است. در واقع، این مواضع ریشه در تعلق طبقاتی آن‌ها به بورژوازی دارد و تلاشی برای ارائه‌ی روایت بورژوایی از تحولات و رویدادهای اجتماعی بوده است.

آیا چین در سال ۱۹۵۷ مناسبات پیشاسرمایه‌داری داشت؟^{۷۰} با این استدلال، احتمالاً بریتانیا نیز دارای ساختارهایی با ویژگی‌های «پیشاسرمایه‌داری» بوده و هنوز هم هست، زیرا

^{۶۹} نقد اقتصاد سیاسی.

^{۷۰} در اینجا، به منظور پرهیز از انحراف از موضوع اصلی، از ورود به مسائل مربوط به چین خودداری می‌کنیم. آنچه در رابطه با چین اهمیت دارد، زمینه‌های تاریخی، تحولات سیاسی، عروج مائوئیسم، شکل‌گیری جمهوری خلق چین و حوادث پس از آن است که به تفصیل در کتابچه‌ی «مائوئیسم فرزند خلف استالینسم» مورد بررسی قرار گرفته است. مطالعه‌ی این کتابچه برای درک عمیق‌تر مسائل مربوط به چین توصیه می‌شود.

نظام سلطنتی در آن کشور برقرار است که بیشتر با شیوه تولید فتودالی سازگار است. همچنین، آیا کشورهای اسرائیل و ایران مناسبات یا روبنای «پیشاسرمایه‌داری» دارند؟ با این استدلال می‌توان گفت که دارند، زیرا طبقه حاکم در هر دو کشور به شدت ایدئولوژیک و مذهبی است و بخشی از قوانین آن کشورها تابع قواعد مذهبی است که بیشتر با شیوه تولید فتودالی همخوانی دارد.

این در حالی است که دهه‌ها پیش از یاوہ‌گویی‌های لوتتا کمونیستا و مدافعان آن، در دومین کنگره انترناسیونال کمونیست، نماینده کمونیست‌های ایران در یکی از حساس‌ترین مباحث کنگره، یعنی مسئله ملیت‌ها و مستعمرات، در صف جناح چپ کنگره قرار گرفت. او با تأکید بر لزوم جنبش خالص کمونیستی و در مخالفت با جنبش‌های بورژوا-دمکراتیک، اعلام کرد که **عصر انقلاب جهانی** آغاز شده است. آوتیس میکائیلیان (سلطانزاده)^{۷۱} در پنجمین نشست کنگره چنین می‌گوید:

^{۷۱} آوتیس میکائیلیان (سلطانزاده) در خانواده‌ای ارمنی و فقیر به دنیا آمد و به دلیل مشکلات مالی، ناچار شد تحصیل خود را در مدرسه‌ای وابسته به کلیسای ارامنه در ایروان ادامه دهد. او به جنبش کارگری قفقاز پیوست و در سال ۱۹۱۲ عضو بلشویک‌ها شد. سلطانزاده در انقلاب اکتبر در سن پترزبورگ فعال بود و سپس در جریان جنگ داخلی و جذب نیرو برای ارتش سرخ در آسیای مرکزی نقش داشت. او بنیانگذار اولین حزب کمونیست ایران بود و جناح چپ حزب را رهبری کرد و به عنوان دبیر اول حزب انتخاب شد. سلطانزاده همچنین در دومین کنگره کمیترون حضور یافت و به دلیل دانش مارکسیستی خود، توانست به عضویت هیات اجراییه کمیترون درآید. از اسناد این کنگره می‌توان به «انقلاب کارگری و بین‌الملل کمونیست» اشاره کرد که در آن تأکید شده کمیترون حزب جهانی قیام کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا است و امضای سلطانزاده در کنار نام لنین، تروتسکی، بوردیگا، پانکهرست و دیگر رهبران به چشم می‌خورد. به دلیل مخالفت با سیاست‌های کمیترون و ارزیابی بورژوازی ملی به‌عنوان ارتجاعی، سلطانزاده چند ماه پس از کنگره از رهبری حزب اخراج شد، اما همچنان به انتقاد از سیاست‌های نادرست کمیترون ادامه داد. این تنورین بزرگ پرولتاریا در سال ۱۹۳۸ به اتهام «جاسوسی برای آلمان» در مسکو تیرباران شد.

"فقط فرض کنیم که در هندوستان انقلاب کمونیستی آغاز شده است. آیا کارگران این کشور می‌توانند بدون کمک یک جنبش انقلابی در انگلستان و اروپا در مقابل حمله بورژوازی سراسر جهان مقاومت کنند؟ طبیعتاً نه... انقلابی که در غرب آغاز شده است زمینه را در ایران و ترکیه نیز آماده ساخته و به انقلابیون نیرو بخشیده است. عصر انقلاب جهانی آغاز گشته است... مسئله بر سر این است که باید بر خلاف جنبش‌های بورژوا دمکراتیک یک جنبش خالص کمونیستی بوجود آورده و بر پا نگه داشته شود. هر ارزیابی دیگری از واقعیت‌ها می‌تواند به نتایج تاسف‌انگیزی منجر گردد."

ظاهراً از نگاه لوتتا کمونیستا و مدافعانش، هند تا ۱۵ اوت ۱۹۴۷، یعنی روز استقلال، همچنان در مناسبات پیشاسرمایه‌داری قرار داشت و «تحت استعمار» محسوب می‌شد. اما نکته‌ی جالب آن است که برخلاف یاوه‌گویی‌های لوتتا کمونیستا، آبانی موکر جی^{۷۲}، یکی از نمایندگان هند، در دومین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیستی در کنار سلطان‌زاده و جناح چپ قرار گرفت. آنان با دیدگاه‌های «روی»^{۷۳}، دیگر نماینده‌ی هند درباره‌ی «مسئله‌ی ملی

^{۷۲} آبانی موکر جی (Abani Mukherji) از انقلابیون برجسته هندی و از بنیان‌گذاران حزب کمونیست هند بود. او در سال ۱۹۲۰ در دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی شرکت کرد و به دلیل دیدگاه‌های رادیکال، در جناح چپ این کنگره جای داشت. موکر جی در ژوئن ۱۹۳۷ بازداشت شد و در اکتبر همان سال، در جریان پاکسازی‌های استالینی و کشتار گسترده‌ی کمونیست‌ها، اعدام گردید.

^{۷۳} روی در سال ۱۹۳۰ به هند بازگشت و با جواهر لعل نهرو و سوبهاس چندرا بوس ملاقات کرد. اما در سال ۱۹۳۱ به دلیل اظهارات ضد استعماری پیشین بازداشت شد و سرانجام در سال ۱۹۳۶ از زندان آزاد گردید. روی با سرپیچی از دستور کمیترون برای تحریم کنگره ملی هند، از «کمونیست‌های» هندی خواست تا به این حزب بپیوندند. با آغاز جنگ جهانی دوم، او از مبارزه علیه فاشیسم در انگلستان و فرانسه حمایت کرد. روی ارتباط خود را با حزب کنگره قطع کرد و در سال ۱۹۴۰ حزب رادیکال دموکرات را تأسیس نمود و به یکی از مدافعان سرسخت دموکراسی تبدیل شد. او معتقد بود که هند تنها در چارچوب یک جهان آزاد می‌تواند به استقلال واقعی دست یابد. روی در ۲۵ ژانویه ۱۹۵۴ درگذشت و دولت هند در سال ۱۹۸۷ تمبر یادبودی به افتخار او منتشر کرد.

و استعماری»، مخالفت کردند؛ دیدگاه‌هایی که می‌توان گفت شباهت زیادی به نظرات بنیان‌گذار لوتتا کمونیستا در سال ۱۹۵۷ در رابطه با مسئله ملی داشت. در برابر این مواضع، آنان بر ضرورت توجه به منافع طبقاتی پرولتاریا و تداوم مبارزه‌ی طبقاتی تأکید می‌ورزیدند. از سوی دیگر، پاکستان «مستعمره»ی دیروز، که تا زمان استقلال بخشی از هند به شمار می‌رفت و در مناسبات پیشاسرمایه‌داری قرار داشت، این بار خود در نقش «استعمارگر» نسبت به پاکستان شرقی (بنگلادش) ظاهر شد. پرسش اینجاست: در این مقطع، پاکستان «استعمارگر» در قبال بنگلادش بر پایه‌ی چه مناسباتی عمل می‌کرد - پیشاسرمایه‌داری یا سرمایه‌داری؟

بنگلادش در ۲۶ مارس ۱۹۷۱ استقلال خود را اعلام کرد و پس از یک جنگ آزادی‌بخش ۹ ماهه - یا به تعبیر مدافعان لوتتا کمونیستا «انقلاب رهایی‌بخش ملی» - با پشتیبانی مستقیم هند، به موجودیت مستقل دست یافت. جنگی که، به زعم لوتتا کمونیستا، قرار بود زمینه‌ی رشد نیروهای مولده و در نهایت تحقق «انقلاب سوسیالیستی» را فراهم کند.

اما پیش از ادامه‌ی بحث، پرسشی اساسی مطرح می‌شود: پشتیبانی مستقیم هند از «انقلاب رهایی‌بخش ملی» بنگلادش را چگونه باید ارزیابی کرد؟ آیا هند به راستی در جایگاه مدافع استعمارشدگان قرار گرفته بود، یا این حمایت بیش از هر چیز تداوم منافع امپریالیستی و رقابت‌های منطقه‌ای خود را بازتاب می‌داد؟

برخلاف «لنینیست‌های دروغین»، لنین همواره از تحلیلی تاریخی و طبقاتی، و بر پایه‌ی منافع عمومی و تاریخی پرولتاریا به عنوان یک طبقه اجتماعی و در پیوند با روند رشد سرمایه‌داری آغاز می‌کرد. او همواره آنچه را که با منافع تاریخی و نه مقطعی جنبش کارگری هم‌خوانی داشت، مبنای ارزیابی قرار می‌داد. نمونه‌ی روشن آن، تزه‌های آوریل است که لنین با توجه به رشد جهانی سرمایه‌داری و وظایف نوینی که در برابر پرولتاریا قرار گرفته بود، تدوین کرد.

جهانی‌شدن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به این معنا نیست که همه‌ی کشورها ناگزیر باید مسیر یکسانی از صنعتی‌شدن را طی کنند. آنچه تعیین‌کننده است، سلطه‌ی روابط تولیدی و مکانیسم‌های انباشت سرمایه بر کل اقتصاد جهانی است. سرمایه‌داری به عنوان یک شیوه‌ی تولید، نه بر پایه‌ی توازن و هماهنگی، بلکه بر مبنای رقابت و نابرابری ساختاری گسترش می‌یابد. درست به همین دلیل است که توسعه‌ی سرمایه‌داری به‌طور همگن و یکسان در سراسر جهان تحقق نمی‌یابد، بلکه شکل‌های ناموزون و ترکیبی آن همواره بازتاب منطق رقابتی سرمایه است.

ضرورت حزب جهانی

ابتدا لازم است تأکید شود که هدف این بخش صرفاً روشن ساختن این نکته است که حزب موسوم به *لوتتا کمونیستا* هیچ گونه پیوندی با کمونیسم چپ و لنین نداشته و ریشه‌ای در سنت کمونیسم چپ ندارد. بررسی عملکرد حزبی *لوتتا کمونیستا* وظیفه‌ای است که بر عهده‌ی رفقای جریان کمونیست بین‌المللی گذاشته می‌شود.^{۷۴}

مسئله‌ی سازمان انقلابی همواره از بحث برانگیزترین موضوعات در جنبش کارگری بوده است. علت آن در این نکته نهفته است که این مسئله از همان آغاز نمی‌توانست به طور مستقل توسط پرولتاریا تعیین شود، بلکه در جریان تکامل تاریخی طبقه‌ی کارگر اشکال متفاوت به خود گرفته است. در واقع، شکل سازمان‌یابی کارگران را نه خود طبقه‌ی کارگر و نه حتی پیشقراولان آن، بلکه سیر رشد تاریخی سرمایه‌داری تعیین کرده است. به بیان دیگر، در هر دوره از رشد و تکامل سرمایه‌داری، سازمان انقلابی نقش، وظایف و شکل ویژه‌ی خود را پیدا کرده است.

در دوران رشد سرمایه‌داری، وظیفه‌ی انقلابیون، به عنوان نمایندگان اهداف کلی و نهایی جنبش کارگری، مشارکت فعال در سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر بود. در این دوره، حزب به مثابه ارگان اتحاد بدنه‌ی طبقه عمل می‌کرد؛ حزبی که برای اصلاحات پارلمانی

^{۷۴} برای آگاهی بیشتر درباره مفهوم حزب از دیدگاه چروتو و *لوتتا کمونیستا*، مطالعه‌ی مقاله‌ی سه قسمتی جریان

کمونیست بین‌المللی با عنوان «مفهوم حزب از نظر چروتو و *لوتتا کمونیستا*» توصیه می‌شود.

مبارزه می‌نمود و در همان حال انقلابیون می‌توانستند از درون آن از برنامه‌ی انقلاب پرولتری دفاع کنند. هم‌زمان، در کنار حزب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری نیز به عنوان ارگان‌های بدنه در عرصه‌ی اقتصادی فعالیت داشتند.

در دوره‌ی انحطاط سرمایه‌داری، سازمان‌های سیاسی پرولتری ناگزیرند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند. وظیفه‌ی آن‌ها نه سازمان‌دهی مستقیم طبقه‌ی کارگر و نه کسب قدرت به جای آن، بلکه ایفای نقش رهبری سیاسی است. در این شرایط، شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و میزان نفوذ آن در میان طبقه‌ی کارگر از عناصر اساسی برای تحقق انقلاب کمونیستی به شمار می‌آیند.

سازمان انقلابی ارگانیسم سیاسی‌ای است که پرولتاریا برای تکامل، توسعه و تعمیق آگاهی طبقاتی خود ایجاد می‌کند و از طریق رهبری سیاسی، طبقه‌ی کارگر را در جهت سرنگونی دولت و نظام سرمایه‌داری و برپایی جامعه‌ی کمونیستی هدایت می‌نماید. رهبری سیاسی حزب جمعی است و نه شخصی، همان‌گونه که در احزاب بورژوایی متداول است، و نباید به سطح شخصیتی، تکنیکی یا ویژگی‌های مشابه تنزل یابد. اهمیت ندارد گروه‌های مختلف پرولتاریا خود را چه می‌نامند؛ مهم آن است که رهبری سیاسی چگونه در درون طبقه بازتاب می‌یابد، زیرا در این صورت رهبری سیاسی به حقیقت عمل می‌پیوندد. یک نمونه از روسیه نشان می‌دهد که چگونه رهبری سیاسی در عمل و در پراتیک تحقق می‌یابد:

"ملوان خورین در خاطراتش روایت می‌کند که چگونه ملوانانی که خود را سوسیالیست‌های انقلابی می‌پنداشتند، در واقع از برنامه‌ی بلشویکی دفاع می‌کردند.

این وضع در همه جا دیده می‌شد. مردم می‌دانستند چه می‌خواهند، اما نمی‌دانستند
آن را با چه نامی بیان کنند.^{۷۵۱}

یک پرسش اساسی این است که چرا مارکس اتحادیه‌ی کمونیست‌ها و انترناسیونال
اول را منحل کرد و تلاش نکرد آن‌ها را تحت هر شرایطی حفظ کند؟
بی‌تردید پاسخ کامل به این پرسش نیازمند بررسی جامع است، اما به اختصار می‌توان گفت:
کمونیست‌ها و در رأس آن مارکس تا زمانی که ضرورت وجودی سازمان انقلابی ایجاب
می‌کرد - یعنی زمانی که مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه وارد مرحله‌ای حاد می‌شد - برای تداوم
حیات آن تلاش می‌کردند. اما وقتی مبارزه‌ی طبقاتی فروکش می‌کرد و دوره‌ای بدون
جدال‌های جدی آغاز می‌شد، شرایط جدید دیگر نه ادامه‌ی سازمان انقلابی، بلکه فعالیت
نظری و تربیت کادرها را در دستور کار قرار می‌داد. با این حال، در چنین دوره‌هایی انتقال
تجربیات نسل‌های پیشین به نسل‌های بعدی دشوار می‌شد و بسیاری از تجربیات و آموزه‌ها
ناگزیر باید از نو آغاز می‌گردید؛ امری که برای جنبش کارگری زیان‌بار بود. از همه مهم‌تر،
رشد روزافزون دولت بورژوایی و امکانات گسترده‌ی آن برای مسموم کردن طبقه‌ی
کارگر، ضرورت مقابله با نفوذ ایدئولوژی بورژوایی و حتی خرده‌بورژوایی در درون طبقه
کارگر را برجسته ساخت و همین امر بر اهمیت تداوم سازمان انقلابی بیش از پیش تأکید
می‌کرد.

^{۷۵۰} تاریخ انقلاب روسیه - تروتسکی - جلد دوم، صفحه ۳۹۱، نسخه انگلیسی

از این رو، در شرایطی که امکان تأسیس حزب یا انترناسیونال وجود ندارد - حزبی که باید بازتابی از شرایط عینی مبارزه‌ی طبقاتی و سطح آگاهی کارگران باشد - وظیفه‌ی انقلابیون نه ایجاد حزبی صرفاً بر پایه‌ی اراده، بلکه حفظ و گسترش چارچوب‌های سیاسی، تئوریک و تشکیلاتی در قالب فراکسیون‌ها، گرایش‌ها یا جریان‌های اقلیت است. در چنین شرایطی، فراکسیون شکل ویژه‌ای از سازمان است که وظایف آن متناسب با دوره‌ای تعریف می‌شود که در آن حزب هنوز نمی‌تواند موجودیت واقعی پیدا کند. به همین دلیل، گرایش‌های اصلی کمونیسم چپ خود را یا به عنوان «جریان» مانند جریان کمونیست بین‌المللی و یا به عنوان «گرایش» مانند گرایش کمونیست انترناسیونالیست معرفی می‌کنند؛ رویکردی که از نظر ما کاملاً صحیح است.^{۷۶}

قدرت پرولتاریا در همبستگی طبقاتی، آگاهی طبقاتی و سازمان انقلابی آن نهفته است. سازمان انقلابی محصولی از خودِ طبقه و بخشی جدایی‌ناپذیر از آن است. بنابراین باید به سازمان یا حزب انقلابی به عنوان بخشی از پرولتاریا نگریست؛ نه هر بخشی، بلکه آن بخشی که مبارزترین و آگاه‌ترین عناصر طبقه را در بر می‌گیرد؛ عناصری که پیش‌تر از دیگران به اهداف و وظایف تاریخی طبقه‌ی کارگر دست یافته‌اند.

اکنون پس از توضیحاتی درباره‌ی سازمان انقلابی، به لوتتا کمونیستا بازگردیم. هیچ گروه، سازمان یا حزبی از آسمان فرود نمی‌آید، مگر آنکه زمینه‌های مادی و تاریخی

^{۷۶} رفقای که تحت عنوان «حزب کمونیست بین‌الملل» فعالیت می‌کنند، استثنا هستند و همان طور که پیش‌تر اشاره شد، به نظر ما درک رفقای جریان کمونیست بین‌المللی و گرایش کمونیست انترناسیونالیست صحیح است.

شکل‌گیری آن وجود داشته باشد. به بیان دیگر، برخلاف تصورات ساده‌انگارانه، هیچ سازمان یا حزبی بی‌هویت نیست. آنچه رخ می‌دهد این است که برخی گروه‌ها یا احزاب برای خود هویت جعلی می‌سازند. نمونه‌ی بارز آن لوتتا کمونیستا است که با وجود فقدان ریشه در سنت کمونیسم چپ، ادعا می‌کند به این جریان تعلق دارد.

ما نگاهی گذرا به کمونیست چپ داشتیم و مشاهده کردیم که خود لوتتا کمونیستا در پاسخ به تروتسکیست‌ها تأکید کرده است که «جنبش کمونیسم چپ» هیچ ارتباطی با کمونیسم چپ تاریخی که لوتتا کمونیستا آن را «بوردیگیسم» می‌خواند، ندارد. در واقع، لوتتا کمونیستا محصول بحران در تجمع گروه‌های آنارشیست اقدام پرولتاری و «استالینیست‌های ناراضی» (جداشده از حزب استالینیستی) است که خود را «اقدام کمونیستی» می‌نامیدند و ریشه در آنارشیسم ایتالیا دارد. این گروه تاریخ خود را نه به سال ۱۹۶۵ بلکه به سال ۱۹۵۱ ارجاع می‌دهد.

با این حال، چروتو با کلاشی سیاسی ماهرانه، تلاش کرد به حزب خود «مفهوم لنینیستی» ببخشد و آن را بخشی از کمونیسم چپ معرفی کند. حزب در عمل به صورت یک حزب چتری ظاهر می‌شود و می‌کوشد در کشورهای دیگر نیز جای پای خود باز کند؛ رویکردی که بیشتر به سنت تروتسکیستی شباهت دارد. لوتتا کمونیستا این نقش «حزب چتری» و گسترش در سطح بین‌المللی را نشانه‌ای از انترناسیونالیسم خود جلوه

می‌دهد. اما بررسی عملکرد آن در مسائل مختلف حوادث اجتماعی نشان داد که این جریان چیزی جز نماینده‌ی نوعی چپ‌گرایی کلام رادیکال^{۷۷} نیست.

در دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی، کمونیست چپ ایتالیا با ایجاد یک فراکسیون بین‌المللی و انتشار نشریه‌ی *بیان* خدمات بزرگی به جنبش کمونیسم چپ ارائه کرد. *بیان* می‌کوشید از تجربه‌های تاریخی پرولتاریا درس بگیرد و زمینه را برای مبارزات انقلابی و خیزش‌های آینده‌ی طبقه‌ی کارگر فراهم سازد. از همین رو، نشریه‌ی *تئوریک آنان* «*بیان*» (به‌معنای ترازنامه) نام گرفت؛ زیرا هدفش ارائه‌ی ترازنامه‌ای از مبارزه‌ی تاریخی پرولتاریا بود. به بیان دیگر، نقطه‌ی قوت اساسی کمونیست چپ ایتالیا در نگرش سازمانی و متد کاری آن نهفته بود؛ رویکردی که نه تنها امکان انجام وظایف آن دوره را فراهم کرد، بلکه به منبع الهام برای نسل‌های بعدی انقلابیون و طبقه‌ی کارگر نیز بدل شد:

"قدرت کمونیست چپ ایتالیا در متد خود، در کار نظری خود و ثبات تشکیلاتی آن بود، چیزی که باعث شد تا از عهده‌ی فشار ضد انقلاب خیلی بهتر بر آید، و آنها توانستند «توازن» خودشان را در یک طرز تفکر جهانی ادغام کنند. آنها آهسته

^{۷۷} چپ کلام رادیکال، برخلاف چپ‌گرایی که از ادبیات میانه‌رو یا معتدل‌تر استفاده می‌کنند، به آن دسته از چپ‌گرایی اطلاق می‌شود که در نوشتار و گفتار خود، در بیانیه‌ها، در مطبوعات و حتی در برنامه‌های خود به الفاظ و ادبیات رادیکال مانند *انترناسیونالیسم*، *انقلاب اجتماعی*، *مبارزه طبقاتی* و غیره متوسل می‌شوند و نوعی رادیکالیسم ظاهری نشان می‌دهند، که به آن‌ها امکان می‌دهد اهداف طبقاتی خود را راحت‌تر و مؤثرتر دنبال کنند. با این حال، از منظر عملکرد اجتماعی و طبقاتی، این جریان‌ها در واقع در راستای تداوم سرمایه‌داری عمل می‌کنند و به همین دلیل در ادبیات کمونیست چپ از آن‌ها با عنوان «چپ دستگاه سیاسی سرمایه» یا به اختصار «چپ سرمایه» یاد می‌شود.

کار می کردند ولی پایه‌ای، بدون آن که دستاوردهای اساسی مارکسیستی را دور
بیاندازند.^{۷۸}

پس از شکست تاریخی پرولتاریا، به ویژه در دوران سیاه ضدانقلاب، نفوذ افکار و
ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم در میان طبقه‌ی کارگر بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافت. در
بلوک شرق این سلطه در قالب ایدئولوژی استالینیستی اعمال می‌شد و در بلوک غرب با
پوشش ایدئولوژی دموکراسی بورژوایی. دموکراسی بورژوایی به ابزاری کارآمد برای
حفاظت از سرمایه و مسموم‌سازی آگاهی طبقاتی پرولتاریا بدل شده است. شکل‌گیری و
تقویت جناح چپ سرمایه نه تنها یکی از ضرورت‌های درونی جامعه‌ی سرمایه‌داری است،
بلکه بخشی از متابولیسم آن در عصر انحطاط به شمار می‌آید. ضرورت وجودی چپ
دستگاه سیاسی سرمایه، بیانگر آن است که:

- **اولا** جناحی از بورژوازی برای تحقق خواست‌های خود، لباس چپ یا حتی
«مارکسیسم» به تن می‌کند و خواسته‌های خود را از طریق ایدئولوژی چپ بیان می‌دارد.
- **ثانیا** سرمایه قادر می‌شود احزاب و گرایشاتی تولید کند تا قادر به محدود نگه داشتن
طبقه کارگر و یا کنترل طبقه کارگر هر چند کوتاه مدت گردند. این یک حقیقت
انکارناپذیر است که افکار حاکم، افکار طبقه حاکم است و تنها در شرایط انقلابی
است که این قاعده نقض می‌گردد.

مارکس این مسئله را به روشنی بیان می‌دارد:

^{۷۸} کمونیست چپ ایتالیا ۴۵-۱۹۲۶ - انقلاب جهانی شماره ۴۸

"طبقه‌ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، در نتیجه وسائل تولید ذهنی را نیز تحت کنترل خواهد داشت، بنحوی که افکار آن‌ها که فاقد وسائل تولید ذهنی هستند در کل تابع آن است. ... لذا به عنوان متفکران، به عنوان تولیدکنندگان افکار نیز حکومت می‌کنند و تولید و توزیع اندیشه‌های عصر خویش را تنظیم می‌نمایند: بدینسان افکار آنان افکار حاکم آن دوران نیز است."^{۷۹}

اگر دوباره به موضوع لوتتا کمونیستا بازگردیم، باید یادآور شد که سنت کمونیسم چپ ایتالیا یکی از غنی‌ترین میراث‌های جنبش کارگری است. شاید چنین تصور شود که چروتو می‌توانست با نقد گذشته‌ی خود، مطالعه‌ی دقیق این سنت و بهره‌گیری از تجربه‌های آن، در خدمت کمونیسم چپ تاریخی و واقعی قرار گیرد و به غنای آن بیفزاید. اما برای فهم جایگاه واقعی او و لوتتا کمونیستا کافی نیست تنها از زاویه‌ای اخلاقی یا فردی به موضوع نگریست؛ چنین رویکردی ایده‌آلیستی خواهد بود، نه دیالکتیکی. زیرا حوادث و جهت‌گیری‌های اجتماعی تنها در چارچوب یک افق طبقاتی قابل درک‌اند. دقیقاً در همین سطح طبقاتی است که روشن می‌شود چروتو و لوتتا کمونیستا در جایگاه واقعی خود در روند حوادث اجتماعی قرار دارند.

اکنون می‌توانیم به موضوع ضرورت حزب از منظر مدافعان لوتتا کمونیستا بازگردیم و بررسی کنیم که آن‌ها برای این حزب چه وظایفی قائل هستند:

^{۷۹} ایدئولوژی آلمانی، مارکس و انگلس

"در واقع مسلخ جنگ اوکراین بهترین شاهد برای عواقب دهشتناک نبود حزب طبقاتی انترناسیونالیست در یک کشور است. اگر چنین حزبی در اوکراین یا روسیه وجود داشت، کارگران اوکراینی و روس به جای قتل عام یکدیگر در سنگرها می توانستند علیه طبقه ی حاکم هر دو طرف قیام کنند. در جنگ مستقیم قدرت های امپریالیستی است که حزب انقلابی طبقه ی کارگر که به استراتژی انترناسیونالیستی مجهز است تاکتیک شکست طلبی انقلابی را پیش می کشد و طبقه ی کارگر خود را به عدم مشارکت در جنگ بین قدرت ها و تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگی داخلی علیه طبقه ی حاکم فرامی خواند. ولی تا آن زمان باید با ظواهر مختلف ایدئولوژی طبقه ی حاکم جنگید و حزب طبقاتی را هر چه بیشتر در شهرهای بزرگ و صنعتی گسترش داد."^{۸۰}

این اظهار نظر بدین معنا است که اگر حزبی مشابه لوتتا کمونیستا در روسیه یا اوکراین وجود داشت، جنگ نمی توانست ادامه یابد؛ زیرا چنین حزبی کارگران را به تاکتیک شکست طلبی انقلابی فرا می خواند. به بیان دیگر، از کارگران می خواست جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنند و به جای کشتار یکدیگر، علیه طبقه ی حاکم هر دو طرف قیام نمایند. اما این ادعا چیزی جز یاوه گویی نیست:

• **اولا**، سوسیال دموکراسی آلمان یکی از باتجربه ترین احزاب در درون انترناسیونال دوم بود. با این حال، با وقوع جنگ جهانی اول، این حزب موفق شد پرولتاریا را به

^{۸۰} نقد اقتصاد سیاسی.

حمایت از جنگ جهانی بسیج کند، در حالیکه این بلشویکها بودند که تاکتیک شکست‌طلبی انقلابی فراخوان دادند. این وضعیت ناشی از تعلل و تردید اسپارتاکیست‌ها در جدایی خود از «جسد مرده» یعنی سوسیال‌دموکراسی بود؛ آن‌ها مدت طولانی در درون سوسیال‌دموکراسی آلمان باقی ماندند تا سرانجام جناح راست حزب توانست طبقه کارگر را مسموم کرده و به پرولتاریا خیانت کند و به جبهه بورژوازی پیوندد.

- **ثانیا،** بررسی‌ها نشان داد که لوتتا کمونیستا از منظر طبقاتی نمی‌تواند افقی واقعی برای رهایی کارگران ارائه دهد. برخلاف شعارهای عوام‌فریبانه به ظاهر رادیکال، فعالیت این جریان در اتحادیه‌های کارگری نه در خدمت تاکتیک شکست‌طلبی انقلابی بلکه در واقع مشغول مسموم کردن طبقه کارگر و تخلیه‌ی خشم طبقاتی آنان است.

- **ثالثا،** مدافعان لوتتا کمونیستا که خود نیز به بی‌اعتباری بسیاری از ادعاهایشان واقف‌اند، چنین توجیه می‌کنند که «تا آن زمان باید حزب طبقاتی را در شهرهای بزرگ و صنعتی گسترش داد». اما این سخن چیزی جز پوششی برای پنهان کردن ماهیت واقعی حزب‌شان نیست. زیرا حزب انقلابی نه بر پایه‌ی کمیت و تجمع صرف نیرو، بلکه بر اساس روشنی سیاسی، آگاهی طبقاتی پرولتاری، گذار مبارزه‌ی طبقاتی از شکل تدافعی به شکل تهاجمی در سطح جهانی، وفاداری به اصول انترناسیونالیسم پرولتاری و گسست قاطع از دستگاه سیاسی سرمایه شکل می‌گیرد و گسترش می‌یابد.

کمونیست چپ و نتیجه گیری

برآمد موج انقلاب جهانی به پیدایش و گسترش کمونیسم چپ انجامید؛ جریانی انترناسیونالیستی که در کشورهایی چون روسیه، آلمان، هلند، ایتالیا و بریتانیا برجسته شد. شکست انقلاب جهانی، انقلاب اکبر را به انزوا کشاند و حزب بلشویک را در دستگاه دولتی ادغام کرد. کمونیسم چپ، برخلاف کمونیسم شورایی که بازتاب ضعف پرولتاریا بود، تجلی نقطه‌ی قوت طبقه کارگر بود و از این رو توانست وظیفه‌ی خطیر دفاع از اهداف و آرمان‌های پرولتری و تداوم سنت مارکسیستی را بر عهده گیرد.

با آغاز دوران ضد انقلاب، احزاب موسوم به «کمونیست» به احزاب ملی دگرذیسی یافتند، به طور کامل به اردوگاه سرمایه پیوستند و کمونیست‌های چپ با سرکوبی شدید رو به رو شدند. هرچند کمونیست‌های چپ در روسیه، آلمان و هلند طی دهه‌ی ۱۹۲۰ نقشی مهم در دفاع از اهداف پرولتری ایفا کردند، اما در ادامه این کمونیسم چپ ایتالیا بود که توانست به عنوان قطبی برجسته در پاسداری از مواضع انقلابی پرولتری پایدار بماند و زمینه‌های تداوم کمونیسم چپ بین‌المللی امروز را فراهم آورد.

فراکسیون کمونیسم چپ ایتالیا در دهه‌ی ۱۹۳۰، با اتکا به نشریه‌ی بیلان، تلاش کرد تحلیلی مارکسیستی از شکست انقلاب جهانی و انحطاط انقلاب روسیه ارائه دهد و بر ضرورت پایبندی به انترناسیونالیسم پرولتری تأکید ورزد. این جریان، برخلاف چپگرایان

که در جنگ امپریالیستی اسپانیا^{۸۱} و سپس در جنگ جهانی دوم در یکی از دو اردوگاه درگیر ادغام شدند، هر دو جبهه را امپریالیستی ارزیابی کرده و تنها راه حل را در مبارزه‌ی مستقل طبقاتی جست‌وجو نمود. همین موضع اصولی و پرولتری، که آن را در انزوای سیاسی قرار می‌داد، سبب شد تا از سوی هر دو طرف جنگ مورد فشار و سرکوب قرار گیرد. با این همه، اهمیت تاریخی این تجربه در آن بود که کمونیسم چپ ایتالیا توانست سنتی مارکسیستی را حفظ کند؛ سنتی که در برابر جریان‌های ادغام‌شده در سرمایه‌داری یا گرایش‌های انحرافی چون شورراگرایی، هم‌چنان از دستاوردهای انقلاب جهانی و انقلاب

^{۸۱} بدنبال پیروزی قاطع «جمهوری جبهه مردم» در انتخابات ۱۹۳۶ ارتش اسپانیا کودتایی را تحت فرماندهی ژنرال فرانکو علیه دولت جمهوری خواه تدارک دید. در جریان کودتا کارگران بارسلونا خود را مسلح کرده و از زمین طبقاتی خود به مقابله با کودتا برخاستند. اما از آنجایی که «جبهه پرولتاریایی» در باتلاق جبهه ضد فاشیسم حل شد، تمام نیروهای سیاسی فعال در طبقه کارگر خواستار نبرد علیه فاشیسم به جای مبارزه طبقاتی شدند. با پذیرش مبارزه علیه فاشیسم به جای مبارزه طبقاتی جریان‌های متعددی که به طبقه کارگر تعلق داشتند برای همیشه به اردوی سرمایه پیوسته و کارگران را گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی کردند. برخلاف جبهه ضد فاشیسم یعنی گرایشات متفاوت چپ سرمایه، کمونیست چپ اظهار می‌داشت باید مواضعی ضد سرمایه‌داری تعیین کرد تا پرولتاریا برای مبارزه با سرمایه‌داری دور آن برنامه طبقاتی جمع گردد. وظیفه طبقه کارگر جمع شدن حول مواضع طبقاتی خود و مبارزه با سرمایه‌داری، جدا از اشکال آن، دیکتاتوری، فاشیستی، دمکراتیک و... است. در جریان حوادث ماه مه ۱۹۳۷ به غیر از کمونیست‌های چپ، تنها چند تروتسکیست حول «مونیس» و گروه کوچکی از آنارشیت‌ها تحت عنوان «دوستان دورویی» در جبهه کارگران ماندند. جنبش ماه مه، ماهیت و نقش واقعی رهبران آثار کوسندیکالیست را نشان داد. نیروهای پرولتری به مدت چهار و نیم روز خیابان‌ها را در کنترل خود داشتند، متأسفانه نیروهای کارگری فاقد رهبری و اهداف بودند و با وجود شور و شوق مبارزاتی، کارگران در چند متری کاخ ژنرالیداد توقف کردند و کارگران شروع به عقب نشینی کردند.

اکتبر به عنوان بخشی از آن دفاع می کرد و بر استقلال پرولتاریا در مبارزات و چشم انداز انقلاب جهانی پای می فشرد.

بررسی های این کتابچه نشان می دهد که *لوتتا کمونیستا* نه ریشه ای در سنت کمونیسم چپ تاریخی دارد و نه اهداف و آرمان های آن را پیش می برد. این جریان بر بستری آنارشیستی شکل گرفت و پس از دگردیسی و «لنینیست» شدن نیز چیزی جز نوعی چپ گرایی با ظاهری رادیکال باقی نماند. به بیان دیگر، با بهره گیری از بلاغت و ریتوریک رادیکال، در عمل همان اهداف چپ گرایی را دنبال می کند.

ما دلایل وجودی کمونیسم چپ تاریخی را بررسی کردیم، دلایلی که در اصل عروج انقلاب جهانی کمونیستی را شامل می شد. همچنین وظیفه ی کمونیسم چپ در دفاع از اهداف و آرمان های پرولتری پس از شکست همان انقلاب را مورد بررسی قرار دادیم. این رویکرد باعث شد که کمونیسم چپ به تداوم حقیقی سنت کمونیستی بدل شود. اکنون ببینیم دلیل وجودی کمونیسم چپ، که ظاهراً هدف اصلی زندگی چروتو بود، چگونه به طور عوام فریبانه توجیه می شود:

"این هدف اصلی زندگی اوست:

«... تنها در صورتی که بدانیم چگونه برای ایجاد یک شبکه ی تشکیلاتی، هرچند کوچک، و تشکیل گروه های هرچند کوچک از کادرهای انقلابی، با جدیت کار کنیم، در صورت مساعد شدن شرایط مادی، مقدمات لازم را برای ابتکار انقلاب

فراهم خواهیم کرد. اگر این مأموریت تاریخی به عنوان هدف زندگی تعیین نمی شد، کمونیسم چپ هیچ دلیلی برای وجود نداشت.^{۸۲}

آیا استالینیست‌ها، مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها و دیگر جریان‌های چپگرا چنین رویه‌ای را دنبال نمی‌کنند؟ آیا آن‌ها به تشکیل گروه‌ها، گسترش تشکیلات و پرورش کادر نمی‌پردازند؟ بی‌شک، این اقدامات را نیز با جدیت انجام می‌دهند و ادعا می‌کنند که همه‌ی آن‌ها برای تحقق انقلاب آینده به کار گرفته می‌شود.

اما پاسخ کمونیسم چپ قاطعانه «نه» است: دلیل وجودی آن هرگز عوام‌فریبی و نمایش‌های تشکیلاتی نیست. دلیل وجودی کمونیسم چپ، فراتر از تشکیل گروه یا پرورش کادر، دفاع بی‌واسطه از اهداف پرولتری، تداوم سنت‌های پرولتری و پاسداری از وظیفه تاریخی طبقه کارگر است؛ وظیفه‌ای که همانا تحقق انقلاب جهانی کمونیستی است.

رادیکالیسم لفظی و ادعای دروغین اتکا به سنت کمونیسم چپ، نه تنها راهگشای مواضع کمونیستی نیست، بلکه خود به عامل تشدید اغتشاش فکری در صفوف پرولتاریا بدل می‌شود. چنین جریاناتی به جای آن‌که روشنی‌بخش راه مبارزاتی باشند، به مانعی جدی در برابر کارگران و محافظی تبدیل می‌شوند که صادقانه در پی دستیابی به مواضع کمونیستی و انترناسیونالیستی‌اند. حاصل این روند چیزی جز سرخوردگی، پراکندگی و ناامیدی بخشی از مبارزان و پیشروان کارگری نخواهد بود.

^{۸۲} نقد اقتصاد سیاسی.

سراب تنها فریب طبیعت نیست که در شرایط خاص دیدگان انسان را به خطا می‌اندازد؛ در عرصه‌ی سیاسی این فریب به مراتب خطرناک‌تر است. جریان‌هایی که با رادیکالیسم زبانی و هویت جعلی خود را به‌عنوان «کمونیسم چپ» عرضه می‌کنند، چیزی جز چنین سرابی نیستند. آنان نه تنها نمی‌توانند مرجعی برای مبارزات طبقه‌ی کارگر باشند، بلکه با دامن‌زدن به آشفته‌گی و وارونه‌نمایی تئوریک، انرژی و توان مبارزات کارگری را عقیم می‌سازند و در نتیجه در برابر انجام وظیفه‌ی تاریخی پرولتاریا - یعنی تحقق انقلاب جهانی کمونیستی - سنگ‌اندازی می‌کنند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، این جریان تفاوت ماهوی با دیگر چپگرایان ندارد و تنها با بلاغت و کلام رادیکال سخن می‌گوید. مدافعان این جریان دیگر چپگرایان را نیز کمونیست قلمداد می‌کنند؛ برای مثال می‌توان به رابطه‌ی طولانی‌مدت آن‌ها با تروتسکیست‌ها اشاره کرد که در متن این کتابچه بارها به آن ارجاع داده‌ایم. مدافع لوتتا کمونیستا نیز، در تبعیت از جریان اصلی، دیگر چپگرایان را به‌عنوان «کمونیست» معرفی می‌کند:

"این حزب گرچه همواره جریانی اقلیت بوده است ولی با وجود محو شدن تقریباً تمامی جریان‌های کمونیست با فروپاشی شوروی این حزب به رشد خود در شهرهای صنعتی اروپا ادامه داده.^{۸۳}"

^{۸۳} نقد اقتصاد سیاسی.

اجازه دهید بررسی کنیم که کدام جریان‌های به اصطلاح «کمونیست» با فروپاشی شوروی محو شدند.^{۸۴} بورژوازی با راه‌اندازی کمپین فروپاشی استالینسم، آن را معادل فروپاشی کمونیسم جلوه داد و به تبع آن، ضربه‌ای جدی به طبقه کارگر وارد کرد و زمینه بی‌اعتبارسازی کمونیسم را فراهم ساخت. این وضعیت همچنین فرصتی برای رشد گرایش‌ات چپگرایی با ریتوریک آنارشیستی و نسخه‌های متفاوت آن ایجاد کرد. دیگر گرایش‌ات چپگرایی، مانند تروتسکیست‌ها، کمتر آسیب دیدند؛ اما ضربه اصلی متوجه استالینست‌ها شد و آن‌ها بودند که محو شدند، با این حال مدافع *لوتتا کمونیستا* با عوام‌فریبی آن‌ها را «کمونیست» می‌پندارد. استالینسم در دو مقطع دچار بحران جدی شد و در ادامه، نگاهی کوتاه به هر دو مقطع خواهیم انداخت.

نخست، در سال ۱۹۵۶ و پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی؛ جایی که خروشچف در گزارشی محرمانه برای نمایندگان کنگره، به نقد کیش شخصیت استالین و پیامدهای جنایت‌بار آن پرداخت.^{۸۵} انتشار این گزارش ضربه‌ای سنگین بر احزاب

^{۸۴} ما در اینجا، برای آن که از موضوع اصلی خارج نشویم، وارد تجزیه و تحلیل و این بحث نمی‌شویم که چگونه بورژوازی دموکرات تمام تلاش خود را کرد تا فروپاشی بلوک شرق را به‌عنوان فروپاشی کمونیسم جا بزند و با این کار، طبقه کارگر را مسموم کرده و ضربه‌ای جدی به هویت و آگاهی طبقاتی پرولتری وارد سازد.

^{۸۵} در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، زمانی که خروشچف گزارش محرمانه خود درباره کیش شخصیت استالین و جنایات او را قرائت می‌کرد، چندین بار از «شدت احساسات» گریست، در حالی که خود از دست‌اندرکاران اصلی همان جنایات بود. تناقض تلخ در این بود که کسی که سال‌ها در سرکوب‌ها، پاکسازی‌ها و قتل‌عام کمونیست‌ها و دیگر معترضان نقش اساسی داشت، اکنون در مقام افشاگر ظاهر می‌شد. گفته می‌شود در جریان این گزارش، حدود سی نفر از حاضران دچار شوک شده و به حالت اغما فرو رفتند؛ رویدادی که نه تنها ابعاد هولناک جنایات را برملا می‌کرد، بلکه نشان می‌داد پایه‌های استالینسم حتی در میان وفادارترین هوادارانش نیز ترک برداشته است.

استالینیست در سراسر جهان وارد کرد. بسیاری از این احزاب به تدریج به سوی سوسیال دموکراسی دگرذیسی یافتند و آنهایی که بر وفاداری به استالینیسم پای فشردند، با ریزش گسترده نیروهای خود مواجه شدند.

مقطع دوم و ویرانگرتر، با **سقوط دیوار برلین** و فروپاشی بلوک شرق رقم خورد. استالینیسم در عمل فروپاشید، بخش اعظم احزاب استالینیست بار دیگر به سمت سوسیال دموکراسی چرخش کردند و باز هم آن دسته که بر استالینیسم وفادار باقی ماندند، دچار ریزش شدید نیرو شدند.

برخلاف گرایش ها یا محافل چپ که صرفاً با کلام رادیکال خود شناخته می شوند و هریک نسخه ها و روایت های متفاوتی ارائه می دهند، کمونیسم چپ، با همه ی ابهامات، سردرگمی ها و حتی اشتباهاتی که در طول تاریخ پرافتخار خود مرتکب شده است، همچنان به مواضع و اهداف پرولتری پایدار و وفادار مانده است. این جریان، همچون قطب نما مسیر نبردهای طبقاتی را نشان داده و مرجعی واقعی برای مبارزات طبقه کارگر بوده است. کمونیسم چپ تداوم حقیقی مارکسیسم در صد سال گذشته است و بخشی از حافظه تاریخی پرولتاریا محسوب می شود؛ از سال ۱۹۲۸ به بعد، کمونیسم یعنی کمونیسم چپ.

ما مطمئنیم که بسیاری از مبارزان در درون جریان هایی چون *لوتتا کمونیستا* گمان می کنند که برای آرمان کمونیستی و در صفوف کمونیسم چپ مبارزه می کنند. اما همان

طور که پیش تر اشاره شد، این تنها سرابی است که آنان را گرفتار کرده است. ما همه این مبارزان را تشویق می کنیم تا به مطالعه و بررسی کمونیسم چپ حقیقی بپردازند؛ آن زمان، حقیقت کمونیسم را درک کرده و از سراب خارج خواهند شد.

سرمایه داری نه تنها طبقه کارگر، بلکه کل بشریت را روز به روز بیشتر در توحش فرو می برد. کمونیست ها جبرگرا نیستند و در جدال های طبقاتی نقشی تعیین کننده ایفا می کنند. به جای آنکه بخشی از یک جنبش چپگرا باشید، به جای آنکه با بلاغت جعلی کمونیست چپ، ابهام آفرینی کنید و آشفتگی فکری در صفوف طبقه کارگر ایجاد نمایید، به جای تسلیم شدن به سرخوردگی سیاسی، در مبارزه انترناسیونالیستی بالنده شوید. بخشی از کمونیسم چپ حقیقی شوید و به پیشروی آن یاری رسانید، تا با دخالت فعال و انترناسیونالیستی در مبارزه طبقاتی، نقش واقعی خود را در ارتقاء مبارزه طبقاتی در سطح جهانی ایفا کنید.

به جای آنکه انرژی و توان خود را در حزب چپگرا و دروغین انترناسیونالیست صرف کنید و در خدمت تداوم بردگی مزد و توحش سرمایه داری قرار دهید، در راستای شکل گیری حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین المللی واقعا کمونیست کوشا باشید. زیرا بدون چنین حزبی، وقوع انقلاب جهانی کمونیستی ممکن نخواهد بود. همه تلاش ها باید در خدمت حکم تاریخی طبقه کارگر باشد؛ چرا که اگر طبقه کارگر به این وظیفه ی

تاریخی خود، یعنی سرنگونی سرمایه‌داری از طریق انقلاب جهانی کمونیستی، عمل نکند،
نابودی بشریت اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

صدای انترناسیونالیستی

۷ شهریور ۱۴۰۴

پیوست آ (جریان کمونیست بین‌المللی):

لوتتا کمونیستا در واقع چیست؟

در بریتانیا، گروه لوتتا کمونیستا پشت «باشگاه کارگران انترناسیونالیست» پنهان شده است؛ نهادی که در لندن بانک غذا را اداره می‌کند. در نگاه اول، ممکن است این گروه سازمانی انترناسیونالیست از سنت کمونیسم چپ به نظر برسد، اما این مقاله استدلال می‌کند آنچه می‌نماید آن نیست.

در ایتالیا گروهی به نام لوتتا کمونیستا (مبارزه‌ی کمونیستی) وجود دارد که نه تنها خود را پیشتاز طبقه‌ی کارگر و گروهی انترناسیونالیست معرفی می‌کند، بلکه حتی مدعی است یکی از جریان‌های سیاسی وابسته به کمونیسم چپ است؛ یعنی از جریانی سیاسی برخاسته است که از دهه‌ی ۱۹۲۰ با انحطاط انترناسیونال سوم، دست کم از نظر سیاسی، اگر نه از نظر سازمانی مخالفت کرد. خواهیم دید که این ادعا کاملاً بی‌پایه است و لوتتا کمونیستا در واقع اهدافی بسیار متفاوت را دنبال می‌کند.

لوتتا کمونیستا و کمونیست چپ

در واقع، لوتتا کمونیستا نام روزنامه‌ای است که این گروه منتشر می‌کند، اما نام واقعی این گروه بندی «گروه‌های لنینیستی کمونیست چپ» است. لوتتا کمونیستا هرگز

توضیح نداده است که پیوند سیاسی و نظری‌اش با کمونیسم چپ دقیقاً از چه چیزی تشکیل شده است. در نشریات این گروه، هرگز به تجربه‌های آن اقلیت‌هایی که در کشورهای مختلف، مانند ایتالیا، آلمان، هلند، بلژیک، روسیه، مکزیک و فرانسه، در رویارویی با نیروهای سرکوب سرمایه‌داری تلاش کردند تا رشته‌ی واقعی تداوم مارکسیستی را حفظ کنند، اشاره‌ای نشده است.

اگر لوتتا کمونیستا با دقت تمام از هرگونه اشاره به مواضع کمونیسم چپ پرهیز می‌کند، در حالی که همچنان این نام را با خود یدک می‌کشد، دلیلش آن است که ریشه‌های این سازمان در نقطه‌ی کاملاً متضاد سیاسی با کمونیسم چپ قرار دارد. در واقع، خاستگاه آن در «مقاومت» معروف علیه اشغال ایتالیا توسط نیروهای آلمانی در طول جنگ جهانی دوم نهفته است. شماری از پارتیزان‌ها، از جمله چروتو، ماسینی و پارودی، بعدها به جنبش آنارشیستی پیوستند و در فوریه ۱۹۵۱ گروه‌هایی به نام گروه‌های آنارشیستی اقدام پرولتری را با نشریه‌ای به نام امپولسو به عنوان ارگان مطبوعاتی خود تأسیس کردند. کنفرانس تأسیسی گروه‌های آنارشیستی اقدام پرولتری در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۱ در جنوا-پونندچی‌مو برگزار شد، و لوتتا کمونیستا خود این رویداد را نقطه‌ی آغاز کل سازمانی می‌داند که امروزه با این نام می‌شناسیم؛ چنان که در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۷۶، مراسم بیست‌وپنجمین سالگرد این رویداد در جنوا-ریوارولو برگزار گردید. در آن روزها، سراسر شهر جنوا پر بود از پوسترهایی که زمان و مکان مراسم را اعلام می‌کردند و با حروف درشت نوشته شده بود: «لوتتا کمونیستا - ۲۵ سال»، بدون هیچ توضیح دیگری.

بنابراین، کاملاً آشکار است که ارجاع لوتتا کمونیستا به کمونیسم چپ چیزی جز یک جعل تاریخی محض نیست.

لوتتا کمونیستا و مارکسیسم

برای لوتتا کمونیستا، مارکسیسم چیزی ماورای طبیعی، معلق بر فراز جامعه، طبقات و مبارزه‌ی میان آن‌ها است؛ نه این که بیانگر جنبش واقعی رهایی پرولتاریا باشد. برای لوتتا کمونیستا، مارکسیسم صرفاً نوعی وحی یا دین است که به عنوان علم عرضه می‌شود؛ علمی که باید به کار گرفته شود، بی آنکه ربطی به واقعیت و وضعیت مادی پرولتاریا در رابطه‌ی متناقض‌اش با سرمایه داشته باشد. «مارکسیسم» لوتتا کمونیستا چیزی نیست جز محصول تفکر ایدئولوگ‌هایی که بر پایه‌ی گمانه‌زنی‌های فلسفی نظریه‌پردازی می‌کنند. لوتتا کمونیستا برای آنکه به خود اعتباری ببخشد، صفت «علمی» را به خیال‌پردازی‌های خود می‌چسباند و بدین سان می‌پندارد که روح خود را نجات داده است: در نتیجه، حزبی داریم که در آن علم انقلاب زاده می‌شود و زندگی می‌کند، ما با برنامه‌ی انقلابی «علمی» و علم پرولتری رو به رو می‌شویم. توسعه‌ی این علم به اصطلاح مارکسیستی نه در دل جنبش پرولتاریا و در تقابل با جامعه‌ی سرمایه‌داری، بلکه در ذهن اندیشمندانی شکل می‌گیرد که صرفاً به «علم انقلابی» مجهز شده‌اند. امروزه این مجموعه‌ی تغییرناپذیر از «علم مارکسیستی»، ظاهراً جهیزیه‌ای است که در اختیار لوتتا کمونیستا قرار گرفته تا خود را به دور از نوسانات جنبش واقعی و دور از فراز و نشیب‌های مبارزه‌ی طبقاتی پرورش دهد.

لوتتا کمونیستا و تحلیل جامعه

برای لوتتا کمونیستا، بحران اقتصادی وجود ندارد؛ بلکه برعکس، افسانه‌ای است که صاحبان سرمایه برای حمله به طبقه کارگر ساخته‌اند. در سال ۱۹۷۴، لوتتا کمونیستا حتی جزوهای با عنوان معنادار «اما کدام بحران؟» منتشر کرد. گفته می‌شود سرمایه‌داری به لطف مناطق و بازارهای وسیعی که هنوز فتح نکرده، در حال گسترش است.

لوتتا کمونیستا صرفاً به آمارهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) یا مجله فورچون یا فایننشال تایمز می‌چسبد بدون آن که هیچ گونه تفسیر مارکسیستی ارائه دهد.

این نشریه، به جای آن که مجله‌ای برای مطالعه، تبلیغ و مبارزه باشد، هیچ نشانی از توجه به چشم‌انداز انقلابی نوظهور ندارد. پس از صفحه‌ی نخست - که می‌توان آن را گزارشی بی‌روح و خنثی از تمرکز شرکت‌های خودروسازی، داروسازی و رسانه‌های جمعی دانست - اشاره به طبقه‌ی کارگر تنها در ستون مبارزات کارگری جهان دیده می‌شود، آن هم صرفاً به شکل آماری از ساعات اعتصاب، بی‌آن که کوچک‌ترین اشاره‌ای به سطح آگاهی، میزان مبارزه‌جویی یا سازمان‌یابی مستقل وجود داشته باشد. در نهایت، این مسئله چندان هم عجیب نیست: لوتتا کمونیستا پرولتاریا را تنها به مثابه تولیدکننده ارزش اضافی و سرمایه متغیر، درست مانند سرمایه می‌بیند. در این نگرش، هیچ تحلیلی، هیچ دیدگاه پویایی درباره‌ی روند تحول مبارزه طبقاتی و چشم‌اندازهای آن وجود ندارد، بلکه صرفاً دیدگاهی ایستا مطرح است که در آن پرولتاریا به عنوان جمعی آماری از افراد متمیزه

شده تصور می شود که قرار است فردا به انقلاب یا چیزی که به آن انقلاب گفته می شود، رهبری شود.

لوتتا کمونیستا، مبارزه طبقاتی و اتحادیه های کارگری

برای درک موضع لوتتا کمونیستا نسبت به طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی، باید به سه عنصر مختلف اشاره کنیم که با هم ترکیب شده و برداشت لوتتا کمونیستا از مسئله را تعیین می کنند: مفهوم «لنینیستی» حزب، نقش اتحادیه های کارگری، و در نهایت مرحله اقتصادی کنونی که ظاهراً نیازمند «عقب نشینی منظم» از سوی طبقه است. بیاید این سه عنصر را به ترتیب تحلیل کنیم.

لوتتا کمونیستا برداشت خاصی از آگاهی و حزب دارد که بر اساس آن پرولتاریا قادر به توسعه آگاهی کمونیستی نیست؛ بلکه این آگاهی باید صرفاً توسط حزب منتقل شود، حزبی که از سوی روشنفکران بورژوا تشکیل شده و به جنبش انقلابی متعهد است. در این دیدگاه، لوتتا کمونیستا هیچ توجهی به مبارزات واقعی پرولتاریا ندارد، بلکه بیشتر بر سطح سازمان یابی اتحادیه ای طبقه کارگر و نفوذ خود در اتحادیه پذیرفته شده اش، یعنی «سی جی آی ال سرخ»، تمرکز می کند. استدلال لوتتا کمونیستا ساده است: چون ما حزب انقلابی هستیم، باید طبقه کارگر را سازماندهی و هدایت کنیم و برای رسیدن به این هدف باید به هر وسیله ای اتحادیه را در اختیار بگیریم.

نتیجه این امر این است که مداخلات لوتتا کمونیستا در طبقه کارگر هرگز با هدف ارتقای آگاهی پرولتاریا نیست، بلکه تنها برای به دست آوردن فضاهاى سیاسى جدید جهت کنترل و جذب چند کادر بیشتر صورت می گیرد.

در نهایت، از آنجا که لوتتا کمونیستا معتقد است مرحله اقتصادى سرمایه داری مرحله ای از رشد مستمر است و اساساً بر عهده طبقه کارگر است که منتظر بلوغ رویدادها بماند، یعنی اینکه سرمایه داری به اوج خود برسد، این گروه در سال ۱۹۸۰ شعار «عقب نشینی منظم» را مطرح کرد:

"... ما مدت ها پیش شعار شجاعانه لنینی گرد آمدن حول حزب انقلابی نیروهای آگاه و سالم طبقه کارگر که آماده هستند در عقب نشینی منظم، بدون زیگزاگ، توهم، سردرگمی و عوام فریبی بجنگند را پذیرفته ایم." ۸۶

این امر مستلزم تلاش برای کاهش شدت مبارزات است، تا ظاهراً از گرفتار شدن در یک «عقب نشینی آشفته» جلوگیری شود. از این منظر، لوتتا کمونیستا حتی تا آنجا پیش می رود که حزب استالینیست قدیمی ایتالیا، حزب کمونیست ایتالیا (PCI)، را به دلیل پیشروی بیش از حد در این زمینه به خاطر منافع صرف حزبی، مورد انتقاد قرار می دهد:

^{۸۶} لوتتا کمونیستا شماره ۱۲۳، نوامبر ۱۹۸۰.

"همانطور که تصادفی نیست که حزب کمونیست ایتالیا به حدی پیش رفته که از اتحادیه‌های کارگری برای تشدید مسیر نامنظم مبارزات کارگران استفاده کند تا وزن پارلمانی خود را صرفاً به نفع جناح‌های بورژوا حفظ کند."^{۸۷}

انتقاد مشابهی به «اتحادیه بزرگ» یعنی سی‌سی‌آی‌ال وارد است، اتحادیه‌ای که لوتتا کمونیستا آرزو دارد بتواند خود را در رأس آن قرار دهد:

"اتحادیه بزرگ به جای انجام وظیفه‌ای که ما در آغاز بحران بازسازی مطرح کردیم، یعنی سازماندهی یک عقب‌نشینی منظم برای سپس توانایی بازسازی و بازیابی را داشته باشد، در نهایت باعث شده است کارفرمایان و حکمرانان نه به خاطر قدرتش، بلکه به خاطر بحران مشروعیت و اعتماد به نفس‌اش گریه کنند."^{۸۸}

اینجا مزاحمان کوچکی هستند که به اتحادیه نصیحت می‌کنند - هرچند کسی به آن‌ها گوش نمی‌دهد - که چه باید بکند. اما اتحادیه به آن‌ها اعتنایی نمی‌کند و خود دچار بحران می‌شود، بحرانی که کارفرمایان و حاکمان را به گریه می‌اندازد. اما چرا کارفرمایان و حاکمان باید از بحران اتحادیه گریه کنند؟ چون آنانی که اقتدار اخلاقی و مادی‌شان کارگران را پشت ارابه‌ی سرمایه زنجیر کرده بود، در انجام وظیفه‌ی خود شکست

^{۸۷} همان.

^{۸۸} پارودی، نقد اتحادیه‌های کارگری تحت سلطه، انتشارات لوتتا کمونیستا.

خورده‌اند. این گونه است که کمیته‌های پایه^{۸۹} شکل می‌گیرند؛ اگر از طرف دیگر، اتحادیه به نصایح لوتتا کمونیستا گوش می‌داد، مجبور نبود با کمیته‌های پایه مواجه شود، یعنی تمایل کارگران به شکستن زندان اتحادیه و شروع به سازماندهی خودگردان، که باعث می‌شود اتحادیه‌گری به سمت رادیکالیزه شدن برود تا بهتر بتواند کارگران را مهار کند.

حاصل کار، تولید عملی سیاسی است که نه در پی رشد و بلوغ طبقه‌ی کارگر، بلکه استفاده از این طبقه به عنوان پلکانی برای تقویت جایگاه «حزب» است. این یک نمونه از این سیاست با پیامدهای عمیقاً منفی است. نمونه عینی این رویکرد در نیمه اول سال ۱۹۸۷ رخ داد، زمانی که کارگران مدارس خود را در کمیته‌های پایه سازماندهی کردند، در آن مقطع لوتتا کمونیستا به چند مجمع سرک کشید تا اعلام کند مشکل ایجاد یک سازمان جدید اتحادیه‌ای نیست، بلکه تسخیر جهت‌گیری سیاسی اتحادیه‌های موجود است. به عبارت دیگر نباید سی‌جی‌آی‌ال رها کرد، بلکه باید رهبری جنبش به خود لوتتا کمونیستا واگذار شود تا همه چیز به خوبی پیش برود. اما جنبش کارگران مدارس در سال ۱۹۸۷، با وجود همه‌ی ضعف‌هایش، جنبشی بود که بر پایه‌ی «طبقه» سازمان یافته بود. چون این جنبش نادیده گرفته و کنار گذاشته شد، لوتتا کمونیستا پس از آن به تخریب کاملش پرداخت و با عناوینی تحقیرآمیز مانند «جنبش جنوبی» (فقط به این دلیل که عمدتاً در جنوب ایتالیا شکل گرفته بود، انگار صرفاً یک جنبش منطقه‌ای باشد) و «آشپانه‌ای برای

^{۸۹} پارودی، همان منبع، صفحه ۳۰.

رهبران آینده‌ی احزاب پارلمانی» از آن یاد کرد. در عوض، این گروه خواستار تشکیل کنگره‌ای فوق‌العاده از «سی‌جی‌آی‌ال» شد. به زبان ساده، «سی‌جی‌آی‌ال» باید از خواب بیدار شود و نگذارد کارگران مدرسه‌ای در حال مبارزه از دستش خارج شوند. اینجاست که «انقلابی‌ها» دست به کار می‌شوند!

لوتتا کمونیستا و نهادهای بورژوایی

لوتتا کمونیستا خود را «علیه همه‌ی احزاب پارلمانی» و «علیه دولت و دموکراسی» معرفی می‌کند، اما در ادامه همراه با اصلی‌ترین احزاب بورژوایی، حزب کمونیست ایتالیا (PCI)، دموکرات‌های مسیحی (DC)، حزب رادیکال (PR)، دموکراسی مردم (DP)، و حزب سوسیالیست ایتالیا (PSI) بیانیه‌ای مشترک امضا می‌کند که در آن همگی یک صدا «محکومیت قاطع تروریسم و تمامی نیروهای مرتبط با آن» را اعلام کرده و از «همه‌ی کارگران می‌خواهند تا حمله‌ی جدی شدید نیروهای اقتصادی و سیاسی‌ای را که قصد به بی‌ثبات‌سازی دموکراسی در کشور ما دارند، رد کنند».

در مورد انتخابات، لوتتا کمونیستا اعلام می‌کند که به آن‌ها اعتقادی ندارد و رویکردش عدم شرکت (امتناع‌گرایی) است، مگر در مواقعی که امتناع‌گرایی بیش از حد نامحبوب شود و نتوان آن را حفظ کرد؛ مانند سال ۱۹۷۴ در زمان برگزاری همه‌پرسی برای لغو حق طلاق که توسط حزب دموکرات مسیحی فانیانی درخواست شده بود. در آن زمان، لوتتا کمونیستا شماره‌ای از روزنامه‌اش را منتشر کرد که تنها یک برگ بود و با نصف قیمت

عرضه شد. در این شماره، «سرمایه‌داری دولتی توده‌ای خرده‌بورژوازی» را محکوم کرده و خواستار رأی «نه» شد. البته، همه چیز با جملاتی از قبیل «رأی کافی نیست، باید مبارزه را ادامه داد» تزئین شده بود. در واقع، لوتتا کمونیستا نیز مانند سایر گروه‌های خارج از پارلمان آن سال‌ها، جانب یک جناح بورژوازی را در برابر جناحی دیگر گرفت.

لوتتا کمونیستا و جنبش مقاومت

مسئله مشارکت در جنگ‌های امپریالیستی مسئله‌ای بسیار حساس و تعیین‌کننده است، زیرا به عنوان مرزی میان اردوگاه پرولتاریا و بورژوا عمل می‌کند. با آن‌که لوتتا کمونیستا ادعای انترناسیونالیستی دارد، اما در این زمینه به ویژه دچار سازش و تناقض به نظر می‌رسد.

در یک جزوه منتشر شده در آوریل ۱۹۷۵ برای ما توضیح داده می‌شود که پس از ۸ سپتامبر ۱۹۴۳ "در مواجهه با فروپاشی بورژوازی، نخستین هسته‌های کارگری به طور خودجوش سازمان یافتند: از اعتصابات به مبارزه مسلحانه روی آوردند. این آغاز مقاومت است! کارگران به کوه‌ها می‌روند، در شهرها و کارخانه‌ها به طور مخفیانه سازمان می‌یابند. نخستین مانع بر سر راه ساختن جامعه‌ای نو، حضور فاشیست‌ها و نازی‌هاست. این خدمت‌گزاران سرمایه‌اند که پارتیزان‌ها باید نبرد با آنان را آغاز کنند. اما کارگران به خوبی

می‌دانند که این نمی‌تواند هدف نهایی باشد، بلکه تنها گامی اجباری در مسیر سوسیالیسم است.^{۹۰}

این گفتمان کاملاً بر زمینی بورژوازی استوار است. در واقع، گروه‌های پارتیزانی در خدمت امپریالیسم «دموکراتیک» بسیج شده بودند، و حتی سازمان‌هایی که در شهرها و کارخانه‌ها فعالیت می‌کردند، مانند «گروه‌های اقدام میهن پرستان» (GAP) و «تیم‌های اقدام میهن پرستانه» (SAP)^{۹۱}، هرچند از میان کارگران شکل گرفته بودند، کاملاً تحت هدایت حزب کمونیست ایتالیا (PCI) و سایر احزاب بورژوازی قرار داشتند. در مقابل، انقلابیون باید این واقعیت را افشا می‌کردند که کارگران خود را درگیر «جنگ خلقی» کرده‌اند که در خدمت امپریالیسم است؛ جنگی که در آن نه از منافع خود دفاع می‌کردند، بلکه در عمل در خدمت منافع دشمن طبقاتی شان بودند.

درست است که در مارس ۱۹۴۳ کارگران با مطالباتی طبقاتی و نه ضد فاشیستی دست به اعتصاب زدند، اما به همان اندازه نیز درست است که این اعتصابات و اعتصابات بعدی منحرف شده و به ابزاری در خدمت عملکرد ضد فاشیستی تبدیل شدند. پروتکل‌هایی که یونیفورم ارتش آلمان را بر تن داشتند، خواه به دلیل غرایز طبقاتی یا از سر خاطرات مبارزات کارگری که از والدین شان به یادگار داشتند، در برخی موارد تلاش می‌کردند با کارگران اعتصابی ارتباط برقرار کنند یا با پرتاب سیگار به سمت آن‌ها همدلی خود را نشان

^{۹۰} زنده باد مقاومت کارگری، جزوه لوتتا کمونیستا، آوریل ۱۹۷۵، صفحه ۵.

^{۹۱} گروه‌های اقدام میهن پرستان و تیم‌های اقدام میهن پرستانه.

دهند^{۹۲}، اما با تفاله‌های استالینیستی حزب کمونیست ایتالیا روبرو می‌شدند که به سوی آنان شلیک می‌کردند تا مانع از ایجاد برادری بین پرولترها، فارغ از ملیت و زبان‌شان شوند. کارگران ایتالیایی و پرولترهایی که یونیفورم آلمانی^{۹۳} بر تن داشتند، به طور خودجوش در حال به عمل درآوردن انترناسیونالیسم پرولتری بودند. اما لوتتا کمونیستا این پرولترها را که بی‌قید و شرط «نازی» قلمداد می‌کرد، به عنوان نخستین دشمنی می‌دید که باید سرکوب شود.

دوباره در همان جزوه می‌خوانیم که کارگران خواهند فهمید که باید قدرت را از بورژوازی گرفت «و این همان کاری است که آن‌ها در هر جایی که موفق به تصرف قدرت شوند - حتی اگر برای مدت کوتاهی باشد - تلاش خواهند کرد انجام دهند: تشکیل ساختارهای سیاسی جدیدی که در آن قدرت قانون‌گذاری و اجرای قوانین یکپارچه شده باشد، انتصاب مستقیم شهرداران و مقامات، مدیریت کارخانه‌ها، اعمال مستقیم قدرت قضایی و پاکسازی فاشیست‌ها»^{۹۴} در اینجا وقاحت لوتتا کمونیستا حد و مرز نمی‌شناسد. آنها می‌خواهند ما باور کنیم که کمیته‌های آزادی‌بخش ملی (CNL) که در بخش قبلی به آن اشاره شد، نهادهای پرولتری بودند، در حالی که کاملاً مشخص است که در کمیته‌های آزادی‌بخش ملی تنها احزاب بورژوازی حضور داشتند که کارگران را تابع خواسته‌های جنگ امپریالیستی کرده بودند.

^{۹۲} رجوع شود به روبرتو باتاگلیا، تاریخ مقاومت ایتالیا، آیناودی.

^{۹۳} البته منظور ما ارتش آلمان است که عمدتاً از پرولتاریا تشکیل شده، مانند همه ارتش‌ها، نه گشتاپو یا اس‌اس.

^{۹۴} زنده باد مقاومت کارگری، جزوه لوتتا کمونیستا، آوریل ۱۹۷۵، صفحه ۵.

تراژدی مقاومت در آن است که پرولتارها به خود اجازه دادند تا درگیر «جنگی مردمی» در خدمت امپریالیسم برای اهدافی که متعلق به خودشان نبود، گرفتار شوند؛ و بدتر از آن، این که گروه‌هایی مانند لوتتا کمونیستا که خود را وارث کمونیست چپ و لینن جا می‌زنند، به ستایش از مقاومت می‌پردازند و آن را به عنوان انقلابی ناکام جلوه می‌دهند. اما برای کمونیست‌های انقلابی، مقاومت نقطه اوج ضد انقلاب بود؛ تاریک‌ترین دوره رکود ضد انقلابی، جایی که انترناسیونالیست‌های واقعی مجبور بودند هم در برابر گشتاپو و هم در برابر استالینیست‌ها از خود محافظت کنند، و اغلب به دست همین استالینیست‌ها کشته می‌شدند.

در دهه ۱۹۷۰، زمانی که جزوه‌ی لوتتا کمونیستا درباره‌ی مقاومت منتشر شد، ضد فاشیسم – چه دموکراتیک و چه مبارزاتی – مد روز بود و لوتتا کمونیستا برای جذب نیرو، خود را با فضای زمانه وفق داد. بنابراین، در حالی که گروه‌های دیگر به جمع‌آوری امضا برای ممنوعیت حزب «جنبش اجتماعی ایتالیا» (MSI)^{۹۵} می‌پرداختند، لوتتا کمونیستا مانند جریان نو پای «خودمختاری کارگری»، کنش را به خیابان‌ها کشاند. یکی طرفدار ضد فاشیسم دموکراتیک بود، دیگری ضد فاشیسم مبارز. اما نتیجه تفاوتی نداشت: هر دو رویکرد در تضاد با منافع طبقاتی بودند.

^{۹۵} جنبش اجتماعی ایتالیای (MSI)، در آن زمان یک حزب نئوفاشیستی بود که بعدها تحت رهبری رئیس فعلی مجلس نمایندگان، فینی، به نام ائتلاف ملی به «دموکراسی» تبدیل شد و سپس با حزب آزادی‌های برلوسکونی ادغام گردید.

در موارد دیگر، در مقابله با فاشیسم، لوتتا کمونیستا ترجیح می‌داد به افشاگری
بپردازد: در یک جزوه در سال ۱۹۷۶، شکایت می‌کرد که حزب «جنبش اجتماعی ایتالیا»
(MSI) مبلغ ۴,۵ میلیارد لیر از منابع عمومی بودجه دریافت کرده است. لوتتا کمونیستا
فقط در برابر بعضی چیزها حساسیت دارد: بگذار دولت به حزب دموکرات مسیحی (DC)،
حزب کمونیست ایتالیا (PCI) و سایر احزاب بورژوایی بودجه بدهد، اما نه به «جنبش
اجتماعی ایتالیا» (MSI)؛ که این یکی واقعاً برایش قابل تحمل نیست! البته که این قرار است
ضد فاشیسم طبقاتی و پرولتری باشد؛ گویی وظیفه تاریخی پرولتاریا مبارزه با یک شکل
خاص از حکومت بورژوایی است، نه با کل طبقه بورژوا و دولت آن.

لوتتا کمونیستا و انترناسیونالیسم

در نهایت باید پرسید: گروهی مانند «لوتتا کمونیستا» که از دل جنبش مقاومت
برخاسته و هرگز حتی با کمترین نقدی از این تجربه فاصله نگرفته است، انترناسیونالیسم
خود را بر چه پایه‌ای بنا می‌کند؟ پاسخ روشن است: بر هیچ پایه‌ای. زیرا لوتتا کمونیستا
همچنان با وفاداری به ایده‌ی «تکمیل انقلاب بورژوایی پیش از آغاز انقلاب پرولتری»،
وظیفه‌ی خود را صرفاً حمایت از هرگونه مبارزه‌ی ملی علیه کشورهایی که امپریالیست
تعریف می‌شوند، می‌داند. این گروه هرگز درس بزرگ رزالو کزامبورگ را نیاموخته است:
اینکه در عصر انحطاط سرمایه‌داری، همه‌ی دولت‌ها – چه بزرگ و کوچک، چه قدرتمند
و ضعیف – ناگزیر در پی پیشبرد سیاستی امپریالیستی هستند.

به این ترتیب، لوتتا کمونیستا این ایده را مطرح می‌کند که:

"فعالانه وارد عمل شدن علیه هر نمود از نیروی امپریالیستی غالب در کشور خود، به معنای قرار گرفتن در خط مقدم مبارزه‌ی طبقاتی بین‌المللی است. این یعنی شرکت در هر مبارزه‌ای که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر یکی یا تمام بخش‌های امپریالیسم تأثیر می‌گذارد، با آنکه خود را از نظر ایدئولوژیک و سیاسی با تزه‌ها، شعارها و قطعنامه‌های خود متمایز کنید و دیالکتیک یکپارچه‌ی امپریالیسم را افشا کنید."

و وظیفه‌ی خود را چنین تعریف می‌کند:

"در مستعمره‌ها و نیمه مستعمره‌ها، باید با تمام ابزارها علیه امپریالیسم جنگید و از همه‌ی اقدام‌ها و ابتکارات بورژوازی‌های ملی که عملاً و به‌طور ملموس علیه نیروهای امپریالیستی - چه خارجی و چه داخلی - عمل می‌کنند، پشتیبانی کرد."^{۹۶}

لوتتا کمونیستا همچنین تمام مقالات بنیان‌گذار تاریخی خود، چروتو^{۹۷}، را باز نشر

کرده است؛ جایی که به عنوان مثال از سیاست حمایت از کره دفاع می‌کند:

^{۹۶} «ایمپولسو» ۱۵ دسامبر ۱۹۵۴، منتشر شده در امپریالیسم متحد صفحه ۱۳۳، انتشارات لوتتا کمونیستا (تأکید از ماست).

^{۹۷} آریگو چروتو (۱۹۹۵-۱۹۲۷) در بوئنوس آیرس از والدینی مهاجر ایتالیایی به دنیا آمد. او به عنوان کارگری جوان در ساونا با پارتیزان‌ها علیه فاشیسم شرکت کرد و در سازمان‌های سندیکای آزادی‌خواه فعالیت داشت. تا سال ۱۹۶۴ در تیم تحریریه «پرومتو» و «آزیونه کمونیستا» همکاری می‌کرد، گروه لوتتا کمونیستا را ایجاد کرد و روی ساخت حزب جدید «کارگران انقلابی» که بر پایه «کار روزانه سازماندهی و آموزش پرولتاریا» بنا شده بود، کار می‌کرد.

"... ما وظیفه‌ی توده‌های کارگر را این می‌دانیم، مبارزه کنند تا نیروهای آمریکایی و چینی از کره خارج شوند و مردم کره آزاد باشند که رهایی ملی و اجتماعی خود را تنها از مسیر انقلابی و بدون دخالت شوروی، چین یا سازمان ملل پی بگیرند.^{۹۸}"

و همچنین به نفع استقلال آفریقا:

"شورش ضد امپریالیستی مردم آفریقا به هیچ وجه مقدمه‌ای بر تشکیل جامعه سوسیالیستی در این قاره نیست. این یک مرحله ضروری برای شکستن سلطه امپریالیستی، از هم گسیختن ساختارهای فئودالی، و آزادسازی نیروها و انرژی‌های اقتصادی لازم برای ایجاد بازار ملی و ساختار سرمایه‌داری صنعتی است (...). فقط به همین دلیل ما از مبارزه برای استقلال آفریقا حمایت می‌کنیم."^{۹۹}

نتیجه منطقی این است که خود را موظف بدانیم به شخصیت‌های بورژوازی که در مبارزه علیه بورژوازی‌های دیگر جان خود را از دست دادند ادای احترام کنیم:

"پاتریس لومومبا مبارز انقلاب ضد استعماری است که روزی پرولتاریا گل سرخ را بر مزارش خواهد نهاد. ما که به عنوان مارکسیست‌ها، اقدامات سیاسی گنج‌کننده‌اش را نقد کرده و می‌کنیم، از او در برابر توهین‌ها دفاع می‌کنیم (...). لومومبا می‌دانست که چگونه باید در راه استقلال کشورش جنگید و مرد. ما انترناسیونالیست‌ها از ناسیونالیسم او در برابر کسانی که ناسیونالیسم خود (سفیدپوست!) را به یک حرفه تبدیل کرده‌اند، دفاع می‌کنیم."^{۱۰۰}

^{۹۸} «ایل لیبرتاریو»، ۱۳ دسامبر ۱۹۵۰، منتشر شده در «امپریالیسم متحد» صفحه ۷۰، انتشارات لوتنا کمونیستا.

^{۹۹} از آزیونه کمونیستا شماره ۴۴، ۱۰ آوریل ۱۹۵۹، منتشر شده در امپریالیسم متحد صفحه ۲۵۸، انتشارات لوتنا کمونیستا.

^{۱۰۰} آزیونه کمونیستا شماره ۵۹، ۲۵ مارس ۱۹۶۱، منتشر شده در امپریالیسم متحد صفحه ۳۲۶، انتشارات لوتنا کمونیستا.

لوتتا کمونیستا همچنین درباره کاسترویسم سخنان تمجیدآمیزی دارد:

"کاسترویسم علیرغم منشأ خود انقلابی می‌شود، یعنی مجبور است با گذشته یک گسست قاطع ایجاد کند."^{۱۰۱}

و البته درباره ویتنام:

"برای کسانی که مانند ما، همیشه از مبارزه برای وحدت دولت به عنوان فرآیندی از انقلاب بورژوازی-دموکراتیک ویتنامی حمایت کرده‌اند، اهمیت تاریخی پیروزی سیاسی و نظامی در هانوی فراتر از یک واقعیت اتفاقی است."^{۱۰۲}

برای نتیجه‌گیری...

نقاط انتقادی دیگری نیز در گذشته دور و نزدیک لوتتا کمونیستا وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد، مانند هم‌زیستی حدود ده ساله با جریان شبه‌مائوئیستی رایموندی (که در سال ۱۹۶۶ به فدراسیون مارکسیست-لنینیست ایتالیا ملحق شد)^{۱۰۳} یا همکاری با شخصیتی مانند سنیگا که حزب کمونیست ایتالیا به رهبری تولیاتی و سکیا را ترک کرد و صندوق پول حزب را با خود برد^{۱۰۴}، یا سیاست تشکیل پایگاه‌های قدرت که

^{۱۰۱} آزیونه کمونیستا شماره ۵۴، ۱۱ اکتبر ۱۹۶۰، منتشر شده در «امپریالیسم متحد» صفحه ۳۲۹، انتشارات لوتتا کمونیستا.

^{۱۰۲} لوتتا کمونیستا شماره ۵۷، مه ۱۹۷۵، اکنون منتشر شده در «امپریالیسم متحد» صفحه ۱۱۷۵، انتشارات لوتتا کمونیستا.

^{۱۰۳} تصور حزب از دیدگاه چروتو و لوتتا کمونیستا (بخش دوم)، وب‌سایت جریان کمونیست بین‌المللی.

^{۱۰۴} همان.

اغلب شامل مواردی از خشونت فیزیکی علیه شخصیت‌های نامطلوب یا اعضای سابق بود.^{۱۰۵}

اما آنچه به طور مشخص از آنچه دیدیم بر می‌آید این است که لوتتا کمونیستا در مواجهه با مبارزه طبقاتی و مشکلات اترناسیونالیسم اساساً هرگز موضع درستی در تقابل طبقاتی اتخاذ نمی‌کند و بنابراین، فراتر از همه حسن نیت و حتی ایمان خوبی که فعالان لوتتا کمونیستا ممکن است در فعالیت‌هایشان بگذارند، این امر محکوم است که دقیقاً نتایجی عکس آنچه برای پیروزی مبارزه طبقاتی لازم است، به بار آورد.

از کیل، ۶ آوریل ۲۰۱۰

منبع مقاله به زبان انگلیسی

آدرسهای جریان کمونیست بین‌المللی:

وبسایت:

www.internationalism.org

ایمیل:

international@internationalism.org

پیوست ب (گرایش کمونیست انترناسیونالیست):

توضیح: مباحث فراوانی در انجمن گرایش کمونیست انترناسیونالیست درباره لوتتا کمونیستا مطرح شده است. در این میان، سه پست که بیش از همه به بررسی مواضع و عملکرد لوتتا کمونیستا پرداخته‌اند، انتخاب شده‌اند. لازم به تأکید است که تمامی پست‌ها توسط اعضا یا هواداران گرایش کمونیست انترناسیونالیست نوشته نشده‌اند، بلکه بخشی از آنها توسط افراد دیگر نگارش شده است.

در خصوص درخواست همبستگی با رهبران اتحادیه در برابر پیگردهای قضایی

تو می‌توانی هر چیزی که می‌خواهی بررسی

شما می‌توانی هر چه می‌خواهی بررسی؛ همبستگی ما با همه‌ی زنان و مردان کارگری است که در هر گوشه‌ای از کشور و جهان در حال مبارزه‌اند، به ویژه با کسانی که ناچارند اخراج‌ها و آزار و اذیت‌ها را، بی‌آنکه بوروکرات باشند، تحمل کنند.

رهبران لوتتا کمونیستا در اتحادیه، در سیاست‌های ضد کارگری کنفدراسیون عمومی کار ایتالیا (CGIL) شریک جرم هستند. این که اکنون دو نفر از آن‌ها تحت محاکمه‌اند، دو واقعیت را تأیید می‌کند:

۱. فرصت برای میانجیگری به‌طور پیوسته در حال کاهش است و هر تصویری مبنی بر دفاع از منافع کارگران از طریق اتحادیه‌ها، صرفاً یک توهم است. کسانی که در پخش این توهم میان طبقه‌ی کارگر دست دارند، نقش واپس‌گرایانه ایفا می‌کنند.

۲. این که دو نفر از مدیران هدف قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد که در دوران بحران،

کارفرمایان بیش از پیش تلاش می‌کنند امور را خارج از چارچوب اتحادیه‌ها پیش ببرند... کنفدراسیون عمومی کار ایتالیا (CGIL) ظرفیت واکنش کارگران را چنان تضعیف کرده است که دیگر حتی برای کارفرمایان نیز مفید نیست که نیروی کار را کنترل کنند؛ نیروی کاری که در غیر این صورت، به لطف دهه‌ها شکست و ناامیدی سازمان‌دهی شده توسط کنفدراسیون عمومی کار ایتالیا (CGIL)، کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ایتالیا (CISL)، اتحادیه کار ایتالیا (UIL) و وابستگان‌شان، خود به خود تحت انضباط درآمده است.

هیچ همبستگی‌ای با رهبران نهاد بورژوازی کنفدراسیون عمومی کار ایتالیا (CGIL) نداریم؛ همبستگی واقعی ما تنها با پرولتاریایی است که در اشکال گوناگون در حال مبارزه است، به‌ویژه زمانی که از سوی رهبران کنفدراسیون عمومی کار ایتالیا-لوتتا کمونیستا تهدید و مورد حمله قرار می‌گیرد.

یک واقعیت آشکار دیگری نیز وجود دارد: فعالان لوتتا کمونیستا چنان از این وضعیت - یعنی از دست رفتن موقعیت، اعضا و امتیازات اقتصادی اتحادیه - هراس دارند که هر از چندی ناچار می‌شوند به مواضع باتالیا کمونیستا در این باره حمله کنند.

پس می‌توان گفت بحث در همین جا پایان می‌یابد، چرا که اگر قرار باشد همچنان بر سر این موضوع وقت تلف کنیم که CGIL مفید است و شرکت سهامی لوتتا کمونیستا یک سازمان انقلابی (برای انقلاب سال ۲۵۴۳) است، فقط داریم وقت مان را تلف می‌کنیم.

این انجمن برای بحث و تبادل نظر درباره‌ی مواضع باتالیا کمونیستا و پلتفرم آن است، نه محلی برای تبلیغ اهداف فرصت طلبانه.

در پایان باید اشاره کنم که من هرگز در لوتتا کمونیستا و رسانه‌های وابسته به آن حتی یک خط هم همبستگی با پرولتاریایی که از سرکوب بورژوازی آسیب دیده باشد نخوانده‌ام؛ فقط یک تحریک کننده‌ی حرفه‌ای با چنین وقاحتی می‌تواند از دیگران انتظار چنین همبستگی‌ای داشته باشد! این را پروکاسیون می‌نامند.

* * * * *

در مورد «چه باید کرد؟»

معمولاً روش لوتتا کمونیستا و سازمان‌های ضد انقلابی مشابه این است که به جای استناد «دقیق به متن» به «تفسیرهای کلی» بسنده می‌کنند. در واقع، اگر دقیق‌تر باشیم، لوتتا کمونیستا حتی این کار را هم انجام نمی‌دهد، زیرا نه تنها «چه باید کرد؟» بلکه کل مارکسیسم را نفهمیده و آن را همان گونه که همیشه فرصت طلبان و ضدانقلابی‌ها به طور کلی انجام داده‌اند، تحریف و وارونه کرده است. من تا جایی که معده‌ام طاقت داشت، مقدمه چروتنو و لوتتا کمونیستا بر «امپریالیسم» لنین را خواندم: طوری به نظر می‌رسد که لنین یک کتابچه راهنمای دیپلماتیک نوشته، نه یک سلاح تیز برای نقد و در نتیجه، عمل انقلابی علیه سرمایه‌داری دوران ما. کمی حس طنز و خود انتقادی ضروری ندارد، اما این چیز در آن شرکت کاملاً سازمان یافته و تجاری به نام «لوتتا کمونیستا» کاملاً غایب است.

* * * * *

لوتتا کمونیستا: دزدان خرده پا از میراث نظری ای که بی نگهبان پنداشته شده بود

در حوزه نظری، به ویژه در پانزده سال اخیر، لوتتا کمونیستا با برداشتی از «روابط بین الملل» شناخته می شود که عیناً از مکتب رئالیستی بورژوازی وام گرفته شده است؛ در واقع، بیش از آنکه وام گرفته شده باشد، باید گفت از امثال پل کندی، هنری کسینجر و دیگران ربوده و سپس با برچسب «مارکسیستی» عرضه شده است. کافی است هر شماره ای از مجله را ورق بزنید تا به مقالاتی به اصطلاح «تحلیلی» برخورد کنید که در حقیقت چیزی جز متنی وصله پینه شده و بدون انسجام فکری از بخش هایی از نشریات بورژوازی آمریکا، اروپا، چین، هند و... نیستند؛ و در پایان مقاله، تنها اشاره ای مبهم و نامشخص به یک دیدگاه «مارکسیستی» درباره ی «روابط میان قدرت ها» دیده می شود.

اما بدترین بخش، مجموعه ای بی پایان از سرمقاله ها است که در آن ها به مقالات مارکس و انگلس درباره ی وضعیت سیاسی و روابط میان دولت های اروپایی در دهه های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ میلادی – که اغلب در نشریات بورژوازی منتشر شده اند – استناد می شود. هدف روشن این مجموعه، القای این ایده است که برداشت کنونی لوتتا کمونیستا از روابط بین الملل، ریشه در بسط نظری دو بنیان گذار سوسیالیسم علمی دارد. برداشت لوتتا کمونیستا، برداشتی روبناگرایانه است که با به کارگیری فرمول های مضحکی مانند «قانون عدم انطباق روبنا با زیربنا» و «خودمختاری نسبی روبنا»، هرگونه اهمیت عامل اقتصادی را انکار می کند. در حالی که عامل اقتصادی در نهایت (عبارتی که معمولاً توسط کسانی به کار می رود که می خواهند به کلی نقش عوامل تعیین کننده را نادیده بگیرند) حرکت های

بخش‌های مختلف سرمایه جهانی را تعیین می‌کند و پایه و اساس تحرکات سیاسی نهادهای دولتی است که این بخش‌ها برای خود تشکیل می‌دهند. عبارتی که معمولاً توسط کسانی به کار می‌رود که می‌خواهند نقش تعیین‌کننده عوامل را به کلی نادیده بگیرند. این دیدگاه ترک جبرگرایی مارکسیستی را که ذاتاً دیالکتیکی است، به عنوان «دیالکتیک» جا می‌زند. در اصل، لوتتا کمونیستا، بدون اینکه به طور علنی اعلام کند، «کتاب سرمایه» مارکس و انگلس را که ابزار قدرتمندی برای درک و مبارزه‌ی جنبش کارگری جهانی به ارث گذاشته‌اند را بی‌فایده و ناکارآمد می‌داند. حتی جرات کرده‌اند بنویسند که انقلاب پرولتاریا هیچ ارتباطی با بحران اقتصادی سرمایه‌داری که مارکس تحلیل کرده است (که ریشه بحران کل جامعه بورژوایی است) ندارد. آن‌ها معتقدند این انقلاب فقط به شکستن نظم جهانی و تعادل قدرت‌ها، یعنی جنگ، مربوط است. این افراد ارتباط این جنگ با تحولات عمیق سرمایه را کم اهمیت جلوه می‌دهند و فکر می‌کنند می‌توان این جنگ را به صورت استراتژیک، نه از طریق بررسی نحوه انباشت سرمایه جهانی، بلکه فقط بر اساس روابط سیاسی و دیپلماسی میان کشورها تحلیل و پیش‌بینی کرد.

مطالعه‌ی «هنر دیپلماسی» جای مطالعه‌ی «سرمایه» را گرفته است. از سوی دیگر، افرادی که سال‌ها خود را فعال در لوتتا کمونیستا می‌دانستند و ارتباط نزدیکی با رهبران آن داشته‌اند، گزارش داده‌اند که گفته شده «برخی از مفاهیم مطرح شده در سرمایه‌ی مارکس دیگر اعتبار ندارند»، البته بدون آنکه مشخص کنند کدام مفاهیم.

هیچ کس حق ندارد که اعتبار نظریه مارکسیستی را انکار کند، اما اجازه دهید به کسی که این کار را در راهروهای «دفاتر» انجام می‌دهد و خود را «رهبر انقلابی» جا می‌زند

بدون اینکه علناً و آشکارا این را اعلام کند، لقب «پست فطرت» بدهم. کسی که با این رفتار، فریب می‌دهد و سعی می‌کند خود را مارکسیست نشان دهد و چه بسا بدتر، در پی تأیید این تحریف در خود مارکس است؛ تحریفی که مبارزه طبقاتی را جایگزین مبارزه دولت‌های بورژوا می‌کند. شرم‌آور است. این مقدمه را که امیدوارم آغازی برای بررسی‌های عمیق‌تر باشد، با دعوت به حمله بی‌رحمانه به این سوسیال دموکرات‌های بازنگری طلب نسل شانزدهمی به پایان می‌رسانم، در زمینه‌ای که برای آن‌ها بسیار لغزنده است: بیایید آن‌ها را با نقدهای مادی گرایانه و در صورت لزوم، حتی اقدامات عملی به شدت مورد انتقاد قرار دهیم.

سلام رفقا!

در یک مورد، تا حدی حق با [کاربر] ۱۹۷۱ است و آن این که در این فروم درباره لوتتا کمونیستا بسیار گفته شده، اما بازگشت به این موضوع هرگز بی‌فایده نیست، با توجه به نقش زیان‌باری که این سازمان ایفا می‌کند؛ سازمانی که خود را کمونیستی معرفی می‌کند، اما در واقع هیچ ارتباطی با کمونیسم ندارد، به دلایل بسیار روشنی که هم لئو وولف و هم کیوشی به خوبی شناسایی کرده‌اند. در این زمینه، من چیز زیادی به گفته‌های این دو رفیق، به توضیحات‌شان و به افشای دیدگاه نظری-سیاسی و عملی آنها که قصد دارند خود را کمونیستی جا بزنند، اما در بهترین حالت صرفاً سوسیال دموکراتیک هستند، اضافه نمی‌کنم.

گذشته از سخنان «تحلیلی» بی فایده که مثل اکسیر جاودانگی هستند، ادعایی که قرار است همه مشکلات را حل کند اما هیچ مشکلی را حل نمی کند (بلکه بیماری را بدتر می کند)، مسئله‌ای اساسی به نظر من این است که پیرسیم همه این‌ها به کجا می انجامد و چه پیامدهای سیاسی و عینی دارد. پاسخ روشن است: حمایت از اتحادیه CGIL و تمامی ناهنجاری‌های آن، حفظ کارگران مبارز یا بالقوه مبارز در همان قفس، و در نتیجه هدر دادن انرژی‌های طبقاتی که می توانست در جهات بسیار دیگری صرف شود.

من دیده‌ام که فعالان کارگری لوتتا کمونیستا، مانند سخنرانان اتحادیه CGIL، در کنار نمایندگان نهادها برای کارگران سخنرانی می کنند و با استدلال‌هایی آنها را خطاب قرار می دهند که می توانست متعلق به هر اتحادیه‌ای از هر سیاستمدار بورژوایی از هر حزبی باشد. به طور خلاصه، این وضعیت بسیار نامطلوب است و نشان دهنده خشم نسبت به مسمومیت سیاسی طبقه کارگر است که لوتتا کمونیستا به سهم خود در آن سهم است.

آخرین نکته: جمله‌ای از [کاربر] ۱۹۷۱ به ویژه برایم جالب بود، انگار تأییدی بر این موضوع: «پیشنهاد می کنم کسانی که هنوز این کار را نکرده‌اند، آن را بخردند و بخوانند...»؛ هیچ کاری نمی شود کرد؛ لوتتا کمونیستا واقعاً در بازاریابی مهارت دارد و هر فرصتی را غنیمت می شمارد برای فروختن، فروختن، فروختن...

بالاخره یک جوابی.

به نظر من کاملاً روشن است که شما روزنامه‌تان [لوتتا کمونیستا] را هم کم و هم بد می خوانی. با این حال، برای یادآوری، پیشنهاد می کنم (و البته به همه‌ی کمونیست‌هایی

که وقت برای هدر دادن ندارند، اکیداً توصیه می‌کنم این کار را نکنند) دو نوشته از گیدو لا باربرا را ببینی: *اروپا و جنگ و اروپا و دولت*. اگر هنوز آن‌ها را نخیده‌ای، می‌توانم نسخه‌های خودم را به تو بدهم؛ در غیر این صورت، ورق زدن مقاله‌های صفحه‌ی ماقبل آخر که طی سال‌ها به قلم لا باربرا منتشر شده‌اند (و مطمئناً جایی آن‌ها را با ارزش نگه داشته‌ای) کفایت می‌کند.

اینجا، در میان دریایی از نقل‌قول‌های بی اهمیت که جز دادن اعتبار به چند روزنامه‌نگار که اتفاقی انتخاب شده‌اند، خواننده را تا دم مرگ خسته می‌کند، دستاورد دیگری ندارند، با نظریه‌ای رو به رو می‌شوی که می‌گویند روند شکل‌گیری یک بلوک امپریالیستی اروپایی یک دستاورد اقتصادی است، در حالی که ما با گام‌های شتابان به سوی وحدت سیاسی و نظامی پیش می‌رویم.

در مطبوعات داخلی و خارجی متعلق به لا باربرا که با نام *پرطمطراق «آزمایشگاه علمی»* شناخته می‌شود (همان کسانی که دیگر توان فروش ندارند و دوباره برای خواندن و ترجمه‌ی روزنامه‌ها به خدمت گرفته می‌شوند)، دیوانه‌وار به دنبال نقل‌قول‌هایی می‌گردند که این تحلیل را تأیید کند و هرگاه موفق می‌شوند، رضایتی نزدیک به ارگاسم به دست می‌آورند.

مشکل اصلی اینجا است، دوست عزیز بریسکولا، رهنمود استراتژیک «مخالفت پرولتاری با امپریالیسم اروپایی» در عمل طبقه‌ی ما را خلع سلاح می‌کند و در برابر دشمن واقعی که در خانه‌ی خودمان لانه کرده است، بی‌دفاع و آسیب‌پذیر می‌گذارد؛ یعنی

امپریالیسم ایتالیا که در دو دهه‌ی اخیر از زمان تصویب بسته‌ی «ترو»^{۱۰۶} به این سو – برای حفظ جایگاه خود در سیاست داخلی، از همه‌ی دولت‌های متوالی قوانینی اخذ کرده که به وخامت شرایط کار و کاهش دستمزدها انجامیده است، آن هم بی نیاز از هیچ‌گونه میانجیگری اروپایی. این امپریالیسم سه رنگ که در بازارهای بین‌المللی برای تقسیم مسیرهای تجاری، منابع اولیه و حوزه‌های نفوذ می‌جنگد، تقریباً در عمل همیشه سرسخت‌ترین رقبایش همان «شریکان اروپایی» اش هستند.

آدرسهای گرایش کمونیست انترناسیونالیست:

وبسایت:

www.leftcom.org

ایمیل:

info@leftcom.org

^{۱۰۶} بسته‌ی ترو (Treu Package) به مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی اشاره دارد که در ایتالیا از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، به‌ویژه در سال ۱۹۹۷، تحت هدایت سیریاکو د میتا و وزیر کار وقت، ترو، اجرا شد. این سیاست‌ها شرایط کاری را برای کارفرمایان آسان‌تر و برای کارگران دشوارتر کرد. تغییرات شامل مواردی مانند آسان‌تر شدن اخراج کارگران، محدود شدن حقوق کارگری و اصلاح قوانین قراردادهای کاری بود. [توضیحات صدای انترناسیونالیستی]

خطوط اصلی مواضع:

۱. جنگ جهانی اول نشان داد که سرمایه‌داری بعنوان یک نظام اجتماعی وارد دوره انحطاط خود شده است و تنها دو آلترناتیو برای این سیستم وجود دارد: یا انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت.
۲. در عصر ما، طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است. تنها این طبقه اجتماعی است که می‌تواند انقلاب کمونیستی را انجام دهد و به بربریت سرمایه‌داری پایان دهد.
۳. بعد از آنکه سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود گردید، اتحادیه‌های کارگری در سراسر جهان تبدیل به ارگان‌های نظام سرمایه‌داری شدند. وظیفه اصلی اتحادیه‌ها کنترل طبقه کارگر و منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران است.
۴. در عصر انحطاط و گندیدگی سرمایه، شرکت در نمایش انتخاباتی و سیرک‌های پارلمانی تنها در جهت تقویت توهمات دمکراسی است. سرمایه‌داری دمکراسی و سرمایه‌داری دیکتاتوری دو روی همان سکه، بربریت سرمایه‌داری هستند.
۵. تمامی جنبش‌های ملی، ضد انقلابی و بر علیه طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هستند. جنگ آزادیبخش ملی یک نیروی پیاده نظام در اختلافات امپریالیستی است.
۶. علت شکست انقلاب اکتبر، شکست موج انقلاب جهانی، به ویژه شکست انقلاب آلمان می‌باشد که منتهی به انزوای انقلاب اکتبر و در نهایت منجر به انحطاط آن شد.

۷. تمامی احزاب چپ ارتجاعی هستند، استالینیست‌ها، مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها و آنارشیت‌های رسمی و غیره، دستگاه سیاسی سرمایه را نمایندگی می‌کنند.
۸. کلیه دولتهای به اصطلاح "سوسیالیست" یا "کمونیست" که در شوروی، اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره بر سر کار آمدند تجلی شکل ویژه‌ای از بربریت سرمایه‌داری بوده و سرمایه‌داری دولتی هستند.
۹. سازمان انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل می‌دهد و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی است. سازمان‌های انقلابی تنها می‌توانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند و وظیفه‌شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه **رهبری سیاسی** - یک قطب نمای سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای انقلاب کمونیستی هستند.

تعلق سیاسی:

مواضع، نظرات و فعالیت گرایش‌های سیاسی پرولتری، محصولی از تجربیات گذشته طبقه کارگر و درس‌هایی که سازمان‌های سیاسی طبقه کارگر در طول تاریخ این طبقه کسب کرده‌اند. لذا صدای انترناسیونالیستی ریشه‌های خود را در اتحادیه کمونیست‌ها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، مخصوصاً جناح چپ انترناسیونال سوم و فراکسیون‌هایی که در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم وظیفه سترگ دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی را بر عهده گرفتند، فراکسیون‌های هلندی - آلمانی و **بویژه فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا** می‌داند و از سنن کمونیست چپ دفاع می‌کند.

آب در خوابگاه مورچگان:

بی هویتی کمونیست‌های چپ

یا هویت جعلی گرایش لغو کار مزدی

ГОСУДАРСТВЕННЫЙ ЗАПЕЧАТНИК СССР
Министерство печати и информации

КОММУНИСТЪ

ВАШЕ ПРАВО, ВАШЕ ОБЯЗАННОСТЬ

کمونیست ازگان کمونیست چپ روسیه ۱۹۱۸

صدای انترناسیونالیستی

